



اَيُّهَا الْعَزِيزُ... جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ...



فاطمه به میدان آمد تا علی ^{علیه السلام} زنده بماند

محمد هادی ابراهیمی نژاد

سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد (۱۵)

سرشناسه : ابراهیمی نژاد، محمدهادی، ۱۳۴۰ -
 عنوان و نام پدیدآور : فاطمه علیها السلام به میدان آمد تا علی علیه السلام زنده بماند/
 محمدهادی ابراهیمی نژاد.
 مشخصات نشر : قم: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین ص، انتشارات ،
 ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری : ۲۵۶ ص.؛ ۵/۲۱×۱۴ س.م.
 فروست : سلسله تحقیقات سایت آشتی با خرد؛ ۱۵.
 شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۸۰۲۳-۲۶-۷
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 یادداشت : کتابنامه.
 موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۴۸ قبل از هجرت - ۱۱ق

Fatimah Zahra, The Saint

موضوع : فاطمه زهرا (س)، ۴۸ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- سرگذشتنامه

Fatimah Zahra, The Saint -- Biography

شناسه افزوده : موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین ص. انتشارات
 رده بندی کنگره : PB۲۷/۲
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۷۳
 شماره کتابشناسی ملی : ۹۵۵۳۲۸۳
 اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیبا

فاطمه علیها السلام به میدان آمد تا علی علیه السلام زنده بماند

نویسنده: محمد هادی ابراهیمی نژاد

ناشر: موسسه آموزش عالی حوزوی خاتم النبیین علیه السلام

چاپ اول: تابستان ۱۴۰۳

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۰۲۳-۲۶-۷

مرکز پخش قم: خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، انتشارات خاتم النبیین علیه السلام، تلفن: ۰۲۵-۳۷۱۲۱۴۰۹-

www.nashrekhatam.com

مرکز پخش مشهد: خیابان آخوند خراسانی ۲۰/۱، جنب مسجد حضرت زهرا علیها السلام، کتابفروشی طالبیان

شریف، تلفن. ۰۵۱۳۸۵۵۵۹۴۷-۰۹۱۵۲۵۵۳۷۰۰

آن چه در این کتاب می خوانید:

- ✓ راز سیره دوگانه فاطمه (علیها السلام)
- ✓ سقیفه، بستری که فاطمه (علیها السلام) به میدان آمد
- ✓ نفاق سازمانی (شناخت مبدأ سقیفه)
- ✓ توطئه پیچیده (شناخت خود سقیفه)
- ✓ بارِ درخت سقیفه (شناخت آثار شوم سقیفه)
- ✓ بقای حکومت سقیفه در گرو حذف علی (علیها السلام)
- ✓ آیا واقعا احتمال کشته شدن علی (علیها السلام) می رفت؟
- ✓ حکیمانه ترین حرکت در مقابل سقیفه
- ✓ غافلگیری دشمن
- ✓ فاطمه (علیها السلام)، عاطفی ترین و منطقی ترین بازدارندگی
- ✓ فاطمه (علیها السلام)، بلندترین فریاد رسوایی انحراف سقیفه
- ✓ فاطمه (علیها السلام) سوخت تا علی (علیها السلام) زنده بماند
- ✓ فاطمه (علیها السلام)، جاودانه ساختن مستندات انحراف بزرگ
- ✓ استمرار توطئه سقیفه
- ✓ امضای دو خون پای ضمانت استمرار اسلام

فهرست

چکیده.....	۹
سرآغاز.....	۱۵
راز سیره دوگانه فاطمه علیها السلام	۱۹
حجاب و پوشش و پرده‌نشینی فاطمه علیها السلام	۲۱
۱) برگزیدن مسئولیت داخل خانه.....	۲۲
۲) خوشحالی به خاطر از دوری از نگاه مردان.....	۲۳
۳) ناراحتی از سنگینی نگاه مردان.....	۲۳
۴) حذف همه ملاقاتهای غیر ضروری.....	۲۵
۵) حجاب طرفینی و توسعه آن از چشم به بویایی.....	۲۵
۶) نزدیک‌ترین قرب الهی زن.....	۲۶
۷) حجاب جنازه کفن پوشیده‌ای که.....	۲۷
فعالتهای اجتماعی فاطمه علیها السلام قبل از سقیفه.....	۳۱
اقدامات فاطمه علیها السلام پس از غصب خلافت.....	۳۲
فاجعه وارونگی دین، فاطمه علیها السلام را به میدان آورد.....	۳۴

- سقیفه، بستری که فاطمه علیها السلام به میدان آمد ۳۷
- نفاق سازمانی (شناخت مبدأ سقیفه) ۳۸
- توطئه پیچیده (شناخت خود سقیفه) ۴۰
- بارِ درخت سقیفه (شناخت آثار شوم سقیفه) ۴۱
- کشف هدف پشت پرده سقیفه، حذف اسلام ۴۲
- (۱) یزید پس از پیروزی میدانی در عاشورا ۴۳
- (۲) معاویه به دنبال دفن نام پیامبر صلی الله علیه و آله ۴۵
- (۳) نامه عمر به معاویه ۴۶
- (۴) هدف مغیره ذلیل ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله بود ۴۸
- مصادره ناموفق اسلام با زنده ماندن علی علیه السلام ۵۰
- چهره زشت اسلام مصادره شده ۶۱
- بقای حکومت سقیفه در گرو حذف علی علیه السلام ۶۵
- آیا واقعا احتمال کشته شدن علی علیه السلام می رفت؟ ۸۵
- تصریح اصحاب سقیفه بر کشتن علی علیه السلام ۸۷
- استشهاد علی علیه السلام به «القوم استضعفونی» ۹۰
- هر آن چه در امتهای پیشین رخ داده ۹۵
- شهادت فاطمه علیها السلام، شکستن همه خط قرمزها ۹۹
- قتل مخالفین، سیاست مدوّن حکومت ۱۰۴
- ترورهای ناموفق، عبور اصحاب سقیفه از خط قرمزها ۱۰۵
- عدم امنیت علی علیه السلام در حکومت سقیفه ۱۱۴

- دو راهی پس از سقیفه ۱۱۶.
- چه باید کرد؟! ۱۲۰.
- حکیمانه‌ترین حرکت در مقابل سقیفه ۱۲۳.
- غافلگیری دشمن ۱۲۵.
- فاطمه علیها السلام، عاطفی‌ترین و منطقی‌ترین بازدارندگی ۱۲۷.
- ابعاد به میدان آمدن فاطمه علیها السلام ۱۳۹.
- فاطمه علیها السلام، بلندترین فریاد رسوایی انحراف سقیفه ۱۴۱.
- رسوایی‌های اخلاقی اصحاب سقیفه ۱۴۱.
- رسوایی‌های انسانی اصحاب سقیفه (گذر از همه خط قرمزهای انسانی)
- ۱۴۳.
- رسوایی‌های دینی اصحاب سقیفه (شکستن خط قرمزهای اسلامی) ... ۱۴۵.
- رسوایی‌های اسلام اصحاب سقیفه (اثبات نفاق غاصبین) ۱۴۹.
- فاطمه علیها السلام سوخت تا علی علیه السلام زنده بماند ۱۵۱.
- فاطمه علیها السلام، جاودانه ساختن مستندات انحراف بزرگ ۱۵۳.
- خشتی شدن توطئه عیادت ۱۵۴.
- خشتی شدن توطئه تشییع و مصادره جنازه ۱۵۹.
- خشتی شدن توطئه کشف قبر ۱۶۳.
- قبر پنهان، سند جاویدان رسوایی ۱۶۶.
- استمرار توطئه سقیفه ۱۶۹.

تحریف تاریخ فاطمه علیها السلام	۱۶۹
تحريم نقل تاريخ فاطمه علیها السلام	۱۷۰
توطئه ازدواج ام كلثوم	۱۷۴
توطئه «برچسب بی غیرتی» ظالمانه‌ترین دفاع از ظالم	۱۷۶
امضای دو خون پای ضمانت استمرار اسلام	۱۷۹
عاشورا، امتداد افشاگری فاطمه علیها السلام	۱۷۹
فاطمه علیها السلام ، حلقه مفقوده عاشورا	۱۸۱
اگر فاطمه علیها السلام در میدان نبود	۱۸۲
اگر فاطمه علیها السلام در میدان نباشد	۱۸۴
پیوستها	۱۸۷
پاسخ توطئه «غیرت علی علیه السلام کجا بود؟!»	۱۸۷
۱) پاسخ نقضی: غیرت عثمان کجا بود که	۱۹۰
۲) تکلیف مستندات ظلم در منابع سنیان چیست؟	۱۹۴
۳) غیرت خداوند کجاست؟!	۱۹۵
۴) جنایاتی که در عرض چند دقیقه به وقوع پیوست	۱۹۷
۵) گنجاندن ظلم به صدیقه طاهره علیها السلام در امر به صبر علی علیه السلام	۱۹۷
۶) وجوب حفظ جان امام زمان	۲۰۰
۷) حکیمانه‌ترین تدبیر فاطمی	۲۰۲
چکیده «توطئه ازدواج»	۲۰۳

مستندات روایی «فاطمه علیها السلام به میدان آمد تا...» ۲۰۷

نوشتار پیش روی شما پانزدهمین نوشتار از تحقیقات سایت آشتی با خرد است.

در این نوشتار خواهیم دید چرا فاطمه علیها السلام، پس از پیامبر ﷺ، سیره پیشینش در پرهیز از ورود به جمعهای مردانه را رها کرد و شجاعانه از جان خویش گذشت و به میدان آمد.

و چگونه خون فاطمه علیها السلام زنده ماندن علی علیها السلام را تضمین کرد. و چگونه توطئه‌های منافقین با تدابیر فاطمه علیها السلام خنثی گشت و در نهایت رسوایی سقیفه جاودانه گردید.

«فاطمه علیها السلام به میدان آمد» با ساختار متنی در سایت «آشتی با خرد» هم در دسترس است:

aashtee.org/page/Section.aspx?n=۲۷۱۳-
۲۴۳۷۱

ما را در اینجا می‌توانید ببینید:

aashtee.org
shia-akhbari.com
aashtee.net

aashtee.ir
shia-akhbari.org

aashteebakherad.com
aashteebakherad.ir aashteebakherad.org

از نظرات و انتقادات شما استقبال می‌کنیم:

info@aashtee.org

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد
و آله الطاهرين سيما بقیة الله فی الارضین
و اللعن على اعدائهم اجمعین

چکیده

به میدان آمدن فاطمه علیها السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و به کربلا آمدن حسین فاطمه علیها السلام پنجاه سال پس از آن، دو نقطه عطف برجسته تاریخ اسلام است.

آن چه شگفت است نقطه اشتراک و نیز ارتباط این دو حادثه با یکدیگر است.

لذا شایسته است که هم در مورد نقطه اشتراک فاطمیه با عاشورا و هم در چگونگی ارتباط این دو تحقیق شود.

نقطه اشتراک هر دو حادثه، افشاگری نفاق است که در دل امت اسلامی لانه کرده بود.

اما ارتباط این دو حادثه، در این است که:
به میدان آمدن فاطمه علیها السلام، حلقه مفقوده عاشورا است.
و عاشورا مکمل به میدان آمدن فاطمه علیها السلام است.
پیش نیاز درک این موضوع شناخت دو امر است:
امر نخست شناخت راز دوگانگی سیره فاطمه علیها السلام در پیش و پس
از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله است.
در یک دوران شاهد پرده نشینی هستیم که از حشر و نشر با مردان
به شدت اکراه دارد.
اما در دورانی دیگر زنی را می بینیم که بی باکانه در کاری کاملاً مردانه
(خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله) وارد می شود و جانفش را در این راه فدا
می کند!
نفس این دوگانگی، خبر از یک اتفاق غیر عادی می دهد، اتفاقی
کاملاً استثنایی!
امر دوم نیز شناخت سقیفه، یعنی بستری که فاطمه علیها السلام به میدان
آمد.

شناخت سقیفه، در گرو سه شناخت است:

- ۱- شناخت مبدأ سقیفه و نفاق سازمان یافته از آغاز اسلام.
- ۲- شناخت توطئه پیچیده سقیفه و چگونگی مصادره اسلام.

۳- شناخت منتهای و نتایج شوم سقیفه برای اسلام.

درنگ در محورهای یاد شده به خوبی روشن می‌کند که پروژه نفاق با استفاده‌ی ابزاری از پل اسلام، به سوی نابودی کامل اسلام پیش می‌رفت، آن چنان که حتی نام پیامبر ﷺ در اذان راهم بر نمی‌تافت و «اشهد ان محمدا رسول الله» را تحمل نمی‌کرد.

اما تنها مزاحم سقیفه و تنها مانع بر سر راه به سرانجام رسیدن پروژه نفاق، وجود علی علیه السلام بود.

هر چند کشته شدن علی علیه السلام در نگاه نخستین، دور از انتظار می‌نماید، اما با درنگ در تاریخ، شاهد ردّ پاهایی از توطئه برای قتل علی علیه السلام می‌شویم.

این ردّ پاها به خوبی روشن می‌کند که نه تنها کشتن علی علیه السلام محتمل بود، بلکه هدفی بود که اصحاب سقیفه بارها برای رسیدن به آن تلاش کردند، اما موفق نشدند.

از آن جایی که وجود علی علیه السلام مزاحم جدی سقیفه بود، بر اساس مصلحت اصحاب سقیفه، باید علی علیه السلام کشته می‌شد!

اما از آن جایی که قتل علی علیه السلام مساوی با نابودی کامل اسلام بود، بر اساس حکمت الهی، علی علیه السلام باید زنده می‌ماند.

چگونه ممکن بود علی علیه السلام کشته شود؟

- و چگونه ممکن بود علی علیه السلام زنده بماند؟
این بن بست با یک شگفتی غافلگیرانه، غیر منتظره و ناگهانی می شکند!
آن شگفتی این بود که:
فاطمه علیها السلام به میدان آمد!
فاطمه علیها السلام به میدان آمد تا علی علیه السلام زنده بماند و علی علیه السلام هم ماند،
اسلام بماند!
حاصل به میدان آمدن ناگهانی و پیش بینی نشده‌ی فاطمه علیها السلام،
عبارت شد از:
۱) فرصت هر تدبیری را از دشمن گرفته شد و دشمن را به سیاست روزمرگی
دچار ساخت.
۲) ویژگی‌های منحصر به فرد فاطمه علیها السلام، عاطفی‌ترین و منطقی‌ترین عامل
بازدارندگی از انحراف را رقم زد.
۳) مظلومیت فاطمه علیها السلام، بلندترین فریاد رسوایی انحراف اصحاب سقیفه را
به صدا درآورد.
و مهم‌تر از همه:
۴) هزینه قتل علی علیه السلام را آن چنان بالا برد که قتل علی علیه السلام مساوی با تزلزل
حکومت سقیفه گردید.
و علاوه بر این:
۵) فاطمه علیها السلام مستندات انحراف بزرگ اسلام را در تاریخ جاودانه ساخت.

با این توضیح که اصحاب سقیفه از پا نشستند و تلاش کردند با توطئه‌های گوناگون، رسوایی تقابل با فاطمه علیها السلام را بپوشانند. اصحاب سقیفه دست به توطئه‌های متعددی زدند، همچون:

(۵،۱) توطئه عیادت سران سقیفه از فاطمه علیها السلام.

(۵،۲) توطئه تشیع و مصادره جنازه فاطمه علیها السلام.

(۵،۳) توطئه کشف قبر.

اما همه توطئه‌های اصحاب سقیفه با تدابیر حکیمانه فاطمه علیها السلام خنثی گردید.

و در نهایت:

(۵،۴) قبر پنهان فاطمه علیها السلام سند جاویدان رسوایی اصحاب سقیفه گشت.

هر چند تلاش‌های اهل سقیفه در امتداد و استمرار توطئه پایان نیافت و دشمن همچنان با ترفندهای مختلف در صدد محو فاطمه علیها السلام از تاریخ بود.

چیزی نگذشت که باز یک شگفتی دیگر پا به تاریخ گذاشت....

حسین فاطمه علیها السلام به میدان آمد و با خون خود ضامن بقای نام فاطمه علیها السلام گشت.

فاطمه علیها السلام سقیفه را افشا کرد و خون حسین بن علی علیه السلام ضامن بقای افشاگری فاطمه علیها السلام شد.

بدین سان اسلام، مدیون دو خون شد، خون فاطمه علیها السلام، مادر حسین علیه السلام و خون حسین علیه السلام، پسر فاطمه علیها السلام.

امضای این دو خون بود که ضامن شجره طوبه اسلام شد و بقای آن را تضمین کرد.

در این دوران نیز خطر استمرار سقیفه از سوی تابعان سقیفه همچنان پابرجاست.

لذا اگر عاشورا از میانه زندگی حذف شود، فاطمه علیها السلام از میانه تاریخ حذف خواهد شد.

و اگر فاطمه علیها السلام در میدان نباشد، از اسلام هم خبری و اثری باقی نخواهد ماند!

گزاره نیست اگر بگوییم فاطمه علیها السلام، هم علت حدوثی بقای اسلام است و هم علت بقایی بقای اسلام!

جان سخن، اگر اسلام بخواهد بماند، باید فاطمه علیها السلام در میدان بماند.

سرآغاز

نقاط عطف تاریخ، دقیقا همان تکه‌هایی از تاریخ است که اثرات شگرفی در حیات بشر به جا گذاشته است.

اگر نگوییم مطالعه و تحقیق در نقاط یاد شده بایسته است، اما مسلما درنگ بر آنها از شایسته‌ترین پژوهش‌ها است.

مهم‌ترین بازه زمانی دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم، از بعثت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله آغاز شده است و با ظهور خاتم اوصیا عجل الله تعالی فرجه الشریف شکوفا می‌شود و به اوج ممکن می‌رسد.

با چرخ زدن در بازه‌ی زمانی مهم «بعثت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله تا ظهور خاتم اوصیا عجل الله تعالی فرجه الشریف»، با دو مقطع تاریخی روبرو می‌شویم که برجسته‌ترین نقاط عطف تاریخ را رقم زده‌اند. این دو نقطه عبارت است از:

به میدان آمدن فاطمه صدیقه ع

به قتلگاه رفتن اباعبدالله حسین ع

نقطه اشتراک هر دو، یک امر است و آن افشاگری عمیق و بی‌پرده از یک انحراف بسیار بزرگ است، انحرافی که شیطان، بعثت «رحمة

للعالمین» را توسط اصحاب سقیفه مصادره کرد. این افشاگری از منظر روشنگری حقیقت، آن چنان کلیدی و کارا است که اهل بیت علیهم السلام در کوچک ترین فرصت مناسب به آن اشاره کرده اند و بر آن انگشت گذاشته اند. تا آن جا که اکنون مظلومیت اهل بیت علیهم السلام در مأذنه ها فریاد زده می شود.

در دیگر سو، این افشاگری از منظر رسوا کردن باطل نیز بسیار کارا بوده است، آن چنان که پیروزی میدان را در کام خائنین تلخ کرده است.

این دو سویه، سبب شد که اهل باطل برای محو و نابودی این دو مقطع تاریخی، پیوسته و به شدت تلاش کنند.

محور این نوشتار، نگاهی است به نقطه عطف نخست یعنی پس از غصب خلافت:

چرا فاطمه علیها السلام به میدان آمد؟

و مهم تر این که:

چرا علی علیه السلام سپر جان فاطمه علیها السلام نشد، اما فاطمه علیها السلام سپر جان علی علیه السلام شد؟

پرسش های یاد شده آن چنان نیرومند هستند که انگیزه تحقیق را در هر محقق زنده می کنند.

حاصل این تحقیق آن چنان کارا و تأثیر گذار است که مخالفین را ناچار ساخته تا با به کار گیری ادبیات نامناسب، راه تحقیق را کور نمایند.

پرسش یاد شده در ادبیات نامناسب مخالفین این گونه مطرح می‌گردد:

آیا رفتن فاطمه علیها السلام و ماندن علی علیه السلام، با غیرت شاه مردان سازگار است؟
راز به کار بردن این قالب برای پرسش پیشین این است که با سوء استفاده از احساسات شیعه، شاید بتوانند شیعه را وادار به سکوت کنند که شاید رسوایی سقیفه کمتر مطرح گردد.
اما به گواه تاریخ محققین در دورانهای مختلف به میدان آمدند و پاسخ‌های متعددی به این پرسش داده شده است.
این پاسخ‌ها در ضمیمه همین نوشتار با عنوان «پای ناموس علی علیه السلام در میان است» ارایه می‌شود.
مهم‌ترین پاسخ در میان همه پاسخ‌ها این است که به میدان آمدن فاطمه علیها السلام «حکیمانه‌ترین حرکت در مقابل جریان نفاق» است.
لذا شایسته و بایسته است که پیش از هر چیزی تحقیق بر محور این مسئله متمرکز گردد که:

حکمت و عقلانیت به میدان آمدن ناموس علی علیه السلام چیست؟

در لابلای همین نوشتار اشاره‌ای گذرا هم به نقطه عطف دوم - یعنی عاشورا - خواهیم داشت.

در این بخش از نوشتار روشن خواهد شد که عاشورا یک ضرورت برای بقای افشاگری حکیمانه فاطمه علیها السلام بود. چکیده سخن این که:

عاشورا استمرار به میدان آمدن فاطمه علیها السلام است.

راز سیره دوگانه فاطمه علیها السلام

بدون هیچ تردیدی ثابت شده است که فاطمه علیها السلام در جریان سقیفه، نه تنها به میدان آمده است، بلکه نقش بسیار برجسته‌ای هم داشته است.

آری فاطمه علیها السلام با تمام وجودش به میدان آمد و تمام هستی‌اش را هم در این میدان فدا کرد!

فاطمه علیها السلام به میدان آمد تا سپر جان علی علیه السلام باشد!
فاطمه علیها السلام سوخت و خاکستر شد، اما علی علیه السلام را ماندگار کرد تا دین ماندگار گردد!

اما چرا و چگونه؟!

با یک پرسش اساسی آغاز می‌کنیم و آن این که:

با تأکید اسلام بر پوشیدگی و پرده نشینی زن

و با شیوه برجسته و شناخته شده خود فاطمه علیها السلام و سبک زندگی آن حضرت

آن هم در کنار شوهری که در اوج شجاعت و غیرت بود

چرا ناموس علی علیه السلام به میدان آمده است؟

این تضاد آشکار برای چیست؟!

مسئله محال است چنین شخصیتی به طمع دنیا به میدان آمده باشد. چرا که با توجه به سابقه فاطمه علیها السلام، امور عادی نمی‌تواند دلیل میدان آمدن فاطمه علیها السلام باشد. امور بسیار مهمی در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله پیش آمد اما حضرت به میدان نیامد.

پس به میدان آمدن ناموس علی علیه السلام، نشان از اتفاق بسیار بزرگی دارد.

اتفاق بزرگی که دیگر با شجاعت علی علیه السلام حل نمی‌شود!

نه این که علی علیه السلام شجاعتش را از دست داده و کاری از علی علیه السلام ساخته نیست، بلکه علی علیه السلام، همان علی بدر و احد است، علی علیه السلام همان علی خیبرشکن است.

اما او مأموریتی دیگر دارد و آن فرمان به صبر کردن است.

توضیح مطلب....

برای پاسخ این پرسش که «چرا ناموس علی علیه السلام به میدان آمد؟» از یک راز آغاز می‌کنیم و آن رازی است که در قالب یک تضاد آشکار در زندگی صدیقه طاهره علیها السلام پدید آمد.

در یک برهه از زندگی، فاطمه علیها السلام اصرار بر پوشیدگی و پرده نشنی

دارد و در برهه‌ای دیگر وسط میدان می‌آید، آن هم تا پای جان!

راز این تضاد چیست؟

حجاب و پوشش و پرده‌نشینی فاطمه علیها السلام

پرداختن به سیاست و قوانین اسلام در پوشش زن و عدم آمیختگی زنان با مردان، مجالی دیگر می‌طلبید.

با اندک مراجعه به تاریخ و سیره فاطمه زهرا علیها السلام، روشن می‌شود حضرت نماد آشکار و اسوه کامل زن مسلمان بوده است.

اما در این جا به چند پرده از سیره حضرت علیها السلام بسنده می‌کنیم. با مطالعه همین چند پرده، تکلیف زنان جامعه اسلامی هم روشن می‌گردد.

- (۱) برگزیدن مسئولیت داخل خانه.
- (۲) خوشحالی به خاطر از دوری از نگاه مردان.
- (۳) ناراحتی از سنگینی نگاه مردان.
- (۴) حذف همه ملاقاتهای غیر ضروری.
- (۵) حجاب طرفینی و توسعه آن از بینایی به بویایی.
- (۶) نزدیک‌ترین قرب الهی زن.
- (۷) حجاب جنازه کفن پوشیده‌ای که جز پوست و استخوانی از آن باقی نمانده است.

اما متن منابع عناوین مطرح شده....
با ما همراه باشید.

۱) برگزیدن مسئولیت داخل خانه

در روایات متعدد مورد اتفاق شیعه و سنی درباره تقسیم کار خانگی صدیقه طاهره علیها السلام این گونه وارد شده است:

علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام برای قضاوت در چگونگی تقسیم کار خانه سراغ رسول خدا رفتند. پیامبر صلی الله علیه و آله خدمات داخل خانه را بر عهده فاطمه علیها السلام نهاد و خدمات بیرون خانه را بر عهده علی علیه السلام قرار داد. فاطمه علیها السلام (در این باره) فرمود: جز خدا کسی خبر ندارد چقدر از این که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا از مبتلا شدن به «تحمل رقاب مردان» بی نیاز کرد، خوشحال شدم.^۱

بحار در معنی «تحمل رقاب الرجال»، سه احتمال آورده است: ۱- اموری که بار آنها بر گردن مردان است، ۲- کنایه از آشکار شدن میان جمع مردان و ۳- راه رفتن بر افراد خوابیده در صبح زود. احتمال می رود مقصود این باشد که زنی، حتی با پوشش مناسب، هنگامی وارد جمع مردانه می شود، گردن مردها به طرف آن زن می چرخد تا او را مطالعه کنند. تحمل نگاه مردها، حتی از پس پوشش کامل، برای

(۱) روایت ۱

برای دیدن متن روایات به پیوست مستندات روایی «فاطمه علیها السلام به میدان آمد تا...» مراجعه نمایید.

فاطمه علیها السلام سخت و دشوار بوده است. این احتمال به احتمال دوم بحار نزدیک است و با روایات دیگر نیز کاملاً سازگار است.

۲) خوشحالی به خاطر از دوری از نگاه مردان

روایت پیشین علاوه بر تقسیم کار خانه، به نکته بسیار مهمی اشاره می‌کند و آن این که «نگاه مردان نامحرم»، آن هم از پس پوشش کامل، بر فاطمه علیها السلام بسیار سنگین بوده است.

لذا پس از تقسیم کار و انحصار مسئولیت آن حضرت به کار داخل خانه، این چنین از دور شدن از نگاه نامحرمان اظهار خوشحالی می‌کند.

۳) ناراحتی از سنگینی نگاه مردان

روایت پیشین در مورد امور اختیاری زن در بیرون خانه بود. اما در روایت دیگری، صدیقه طاهره علیها السلام یک درجه بالاتر می‌رود و آشکار شدن در نگاه مردها، حتی در موارد ضروری را دشوار می‌بیند. در زندگی این زوج جوان یک مشکل وجود داشت و آن این بود که شوهر مجاهد این زن، غالباً در میدان مبارزه و جهاد بود و در بسیاری از اوقات نمی‌توانست کنار همسرش باشد. بنا بر این

همسر می‌بایست بخشی از کارهای بیرون خانه را هم انجام می‌داد....

همین که فاطمه علیها السلام گاه مجبور بود کارهای بیرون خانه را هم انجام دهد، آنان را در این اندیشه انداخت که بتوانند با کمک پیامبر صلی الله علیه و آله خادمی برای خود دست و پا کنند. محمد بن حبيب می‌گوید: پس از مذاکره به این نتیجه رسیدند و فاطمه علیها السلام نزد پدر رفت تا درخواست خود را مطرح کند. وقتی آنجا رسید، حیا کرد در این باره چیزی بگوید. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: فاطمه علیها السلام برای نیازی آمده است یا برای زیارتی. فاطمه علیها السلام اشک در چشمانش آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، من خود در منزل از چاه خانه آب می‌کشم، کسی مرا نمی‌بیند و خود در خانه آرد درست کرده نان می‌پزم کسی مرا نمی‌بیند و خود در خانه حمام می‌کنم و کسی مرا نمی‌بیند. آنگاه دستانش را که از کار پینه بسته بود به پدر نشان داد. سپس عرض کرد: آنچه دشوار است تهیه هیزم است که باید از جاهای دور آن را تهیه کنم. شما می‌دانید که زن باید محفوظ باشد و این چیزی است که مرا آزار می‌دهد.

پدر فرمود: دخترم چیزی به تو یاد می‌دهم که برای تو از هر خادمی بهتر باشد....^۱

این روایت گواه روشنی است بر این که فاطمه علیها السلام از ظاهر شدن در میان مردان حتی برای کارهای ضروری روزمره، رنج می‌کشیده است.

۴) حذف همه ملاقاتهای غیر ضروری

روایت زیر درجه سومی از سبک زندگی فاطمه علیها السلام زهرا را نشان می‌دهد و آن این که هیچ ملاقات غیر ضروری میان نامحرمات نباشد. پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود چه چیز برای زن بهتر است؟ حضرت فرمود این که مردی را نبیند و مردی هم او را نبیند. (پیامبر صلی الله علیه و آله از پاسخ آن چنان خوشحال شدند که) فاطمه علیها السلام در آغوش گرفت و (این آیه را) خواند که: «فرزدانی که [از نظر کمالات] برخی از [آنان از نسل] برخی دیگرند.^۲

۵) حجاب طرفینی و توسعه آن از چشم به بویایی

فاطمه صدیقه علیها السلام در روایت دیگری دو درجه بالاتر می‌رود:

(۱) اخبار النساء ص ۱۶۱ (به نقل از نوشتار «فاطمه، بنیانگذار تشیع» رسول

جعفریان)

(۲) روایت ۲

نخست این که حجاب منحصر به پوشاندن زن از نگاه مردان نیست، بلکه شامل چشم پوشی زنان از مردان هم می شود. دوم هم این که حجاب منحصر به حوزه بینایی نیست، بلکه شامل حوزه بویایی هم می شود.

علی علیه السلام فرمود: نابینایی از فاطمه علیها السلام اجازه ورود خواست. فاطمه علیها السلام (پیش از اجازه) به پشت پرده رفت. رسول خدا (که حاضر بود) فرمود: با این که او تو را نمی بیند چرا پس پرده رفتی؟ فرمود اگر او مرا نمی بیند من که او را می بینم و او بوی مرا حس می کند. رسول خدا فرمود: گواهی می دهم که تو پاره تن منی.^۱ از توسعه حجاب به دو حوزه یاد شده، می توان استفاده نمود که طرح مصادیق حجاب در حوزه بینایی و بویایی، از این جهت است که این امور، نماد رایج رابطه زن و مرد است، اما مطلوب فاطمه علیها السلام، نفی هر گونه رابطه غیر ضروری میان مردان و زنان نامحرم بوده است.

۶) نزدیک ترین قرب الهی زن

روایت بعدی بسیار جالب است. از سویی شاهد بیان درجه‌ی بالاتری از حجاب هستیم و از سوی دیگر به جنبه عقلانی حجاب

اشاره می‌شود.

امام صادق علیه السلام از مادر خود روایت کرده: يك روز علی علیه السلام در حالی که سخت غمناك بود، در خانه بر فاطمه علیه السلام وارد شد. فاطمه علیه السلام پرسید: ای علی! این ناراحتی شدید چیست (که در چهره تو هویدا است)؟.

علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ما سؤال کرد: زن چیست؟ گفتیم: عورت است (یعنی چیزی است که نباید در معرض دید دیگران قرار گیرد).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد: در چه حالی زن به خدا نزدیکتر است؟.

و ندانستیم (چه پاسخ دهیم). اما فاطمه علیه السلام گفت: ای علی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برگرد و اعلام کن: زن وقتی به خدا نزدیکتر است که ملازم قعر خانه‌اش باشد.

علی علیه السلام رفت و آن چه را که فاطمه علیه السلام گفته بود، به آن حضرت خبر داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (پس از شنیدن پاسخ) فرمود: به راستی فاطمه علیه السلام، پاره تن من است.^۱

۷) حجابِ جنازه کفن پوشیده‌ای که...

شگفتی حجاب فاطمه علیها السلام تمام شدنی نیست. چرا که با وجود ذوب شدن پیکر مبارکش در اثر حوادث تلخ و ستمهای جانکاه، جز پوست و استخوان، چیزی از آن حضرت علیها السلام باقی نمانده بود و شبیحی همچون سایه گردیده بود. اما باز هم از این که حجم اسکلتش، حتی از پس کفن دیده شود، نگران است. لذا به دنبال تابوتی است که حجم اسکلتش هم پوشیده باشد.

هنگامی مرگ فاطمه علیها السلام نزدیک شد به اسماء بنت عمیس گفت: با این که (از غصه و بیماری آن چنان لاغر شده‌ام که) همچون سایه شده‌ام و پوستم بر استخوانم خشکیده است، (ناراحت هستم که) با دیده شدن حجم بدنم، چگونه برگردن مردان حمل شوم! اسماء گفت ای دختر رسول خدا اگر خداوند امر (مرگ) را بر شما مقدر کرد، چیزی (برای جنازه شما) می‌سازم که در سرزمین حبشه دیده‌ام (تا مشکل شما حل شود) فاطمه علیها السلام فرمود چه چیزی؟ اسماء گفت نعش (و تابوت و چیزی که) روی تخت بر مرده می‌گذارند که او را بپوشاند. فاطمه علیها السلام به اسماء گفت همین کار را (برای جنازه من) انجام ده. پس هنگامی که فاطمه علیها السلام قبض

روح شد اسماء تابوت را برای جنازه فاطمه علیها السلام ساخت و این اولین تابوتی بود که برای زنان در اسلام ساخته شد.^۱

امام صادق علیه السلام فرمود نخستین تابوتی که در اسلام ساخته شد تابوت فاطمه علیها السلام بود. فاطمه علیها السلام بیمار شد به همان بیماری که در آن وفات یافت. به اسماء گفت من لاغر شده‌ام و گوشتم آب شده است آیا چیزی برای من درست نمی‌کنی که جنازه مرا بپوشاند؟ اسماء گفت هنگامی که من در سرزمین حبشه بودم دیدم آنها چیزی درست می‌کنند. آیا همان را برای شما درست کنم؟ که اگر پسندیدی همان گونه برای جنازه شما درست کنم؟ حضرت علیه السلام فرمود چنین کن. اسماء تختی خواست و آن را برگرداند سپس چند شاخه برگ خرما خواست و آنها را بر پایه‌های تخت بست و سپس آن را با پارچه‌ای پوشاند و گفت این طور دیدم که آنها درست می‌کنند. فاطمه علیها السلام فرمود برای من هم مثل همین درست کن. جنازه مرا بپوشان خداوند تو را از آتش دوزخ بپوشاند.^۲

نکته بسیار مهمی که در این وصیت فاطمه علیها السلام باید مورد توجه قرار گیرد این که است تشییع جنازه در شب تاریک بوده است که جنازه

(۱) روایت ۵

(۲) روایت ۶

قابل رؤیت نبوده است و تشییع کنندگان هم افرادی در اوج تقوا بوده‌اند
مانند سلمان، عمار و...! اما باز هم...!!!

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: ... سپس فاطمه (علیها السلام) از من پیمان
گرفت، پیمانی که خدا و رسولش شاهد آن باشند، که هر گاه
وفات یافت کسی را به مرگ او آگاه نسازم جز ام سلمه همسر
رسول خدا و ام ایمن و فضه (از زنان) و از مردان هم تنها دو پسرش
و عبدالله بن عباس و سلمان فارسی و عمار بن یاسر و مقداد و
ابوذر و حذیفه...^۱

سبک زندگی فاطمه (علیها السلام) در حوزه حجاب آن چنان گویا و روشن
است که قابل تردید و تشکیک نیست. لذا روایات بسیار اندک مخالف،
قدرت معارضه ندارند.^۲

از همه اینها که بگذریم و سبک زندگی حضرت (علیها السلام) را نادیده
بگیریم، سراغ تاریخ می‌رویم و فعالیت‌های ثبت شده حضرت را رصد
می‌کنیم.

(۱) روایت ۷

(۲) از جمله روایات مخالف روایت ۸ و روایت ۱۰۶

فعالیت‌های اجتماعی فاطمه علیها السلام قبل از سقیفه

با صرف نظر از مقام سیده نساء عالم، نکته مهمی که شایسته تحقیق گسترده است این است که:

از نظر بازه زمانی، فاطمه علیها السلام در دل بزرگترین حادثه تاریخی یعنی بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی کرده است.

از نظر شخصیت فردی، فاطمه علیها السلام در میان زنان دوران خودش منحصر به فرد بوده است.

از نظر جایگاه اجتماعی نیز سومین شخصیت جامعه آن زمان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را داشته است.

از منظر نسبت، تنها دختر و تنها بازمانده پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

همسرِ پسر عمو و بردار خوانده پیامبر صلی الله علیه و آله و مادر تنها یادگاران پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

از منظر.....

خلاصه از هر منظری که به یک زن بنگریم فاطمه علیها السلام درست در کانون توجه همگان جای داشته است.

با این موقعیت و جایگاه خطیر و منحصر به فرد، هنگامی که فعالیت‌های بیرون خانه حضرت علیها السلام را مطالعه می‌کنیم در بازه نوجوانی تا زمان شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله، نتیجه مهمی به دست نمی‌آید.

اگر نقش‌های حضرت علیها السلام در خارج خانه را که در تاریخ پیش از

رحلت پیامبر ﷺ ثبت شده، رصد می‌کنیم، شاهد نقش‌های بسیار محدودی می‌شویم. مانند:

حضور در مباحله.

حضور هفتگی حضرت ﷺ بر سر قبر حضرت حمزه.

حضور در حجة الوداع.

و....

از این موارد که بگذریم، در دوران پیش از سقیفه، فعالیت‌های اجتماعی فاطمه ﷺ در محیط‌های مردانه و مختلط، اگر به اندازه صفر نبوده است، چیزی شبیه به صفر بوده است و مسلماً نقش برجسته‌ای چون سخنرانی و درگیری با افراد و مانند آن دیده نشده است. حالا سراغ فعالیت‌های حضرت ﷺ پس از سقیفه می‌رویم.

اقدامات فاطمه ﷺ پس از غصب خلافت

پس از آشنایی بسیار کلی و اجمالی با سبک زندگی فاطمه ﷺ و فعالیت‌های اجتماعی آن حضرت در دوران پیامبر ﷺ، نوبت به بررسی فعالیت‌های اجتماعی ایشان پس از غصب خلافت می‌رسد.

آن چه شواهد تاریخی آشکارا ثابت می‌کند این است که فاطمه زهرا ﷺ در این دوران، آگاهانه و عامدانه در مرکز همه حوادث قرار

گرفت.

در ادامه تنها به اشاره به سرفصل‌های اقدامات فاطمی بسنده می‌کنیم.

(۱) از شب ۲۹ صفر به مدت سه شب همراه با علی علیه السلام و حسنین علیهما السلام به در

خانه تمامی اهل بدر رفت و یاری طلبید.^۱

(۲) پس از اتمام جمع قرآن توسط امیرالمؤمنین علیه السلام و احضار حضرت توسط

ابوبکر، سه شب دیگر به در خانه همه اصحاب رفت و یاری طلبید.^۲

(۳) سینه سپر کردن حضرت علیه السلام در مقابل عمر هنگام هجوم به خانه.

(۴) تعقیب امیرالمؤمنین علیه السلام و مانع شدن از بردن حضرت علیه السلام به مسجد

توسط اصحاب سقیفه.

(۵) دفاع از امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد.

(۶) اعتراض به غصب فدک.

(۷) مناظره و محاکمه غاصبین و اثبات کفر و نفاق و ستم آنها در مسجد

(سخنرانی حضرت در مسجد).

(۸) شکایت علنی به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله در حضور مردم.

(۹) گریه‌های علنی شبانه روزی.

(۱۰) گریه‌های روزانه در سر راه مدینه (بیت الاحزان).

(۱) بحارالانوار ج ۲۸ ص ۲۶۴

(۲) بحارالانوار ج ۲۹ ص ۴۶۸

- (۱۱) خطبه فاطمیه در عیادت زنان.
- (۱۲) رسوا کردن عیادت کنندگان و خنثی کردن طرح آنها.
- (۱۳) وصیت مدبرانه برای خنثی سازی مصادره جنازه.
- (۱۴) وصیت به پنهان کردن قبر برای ثبت یک پرسش بی پاسخ در تاریخ.
- اینها تنها برخی از سرفصلهای مهم فعالیت فاطمه علیها السلام است. اگر بخواهیم تمامی فعالیتهای حضرت علیها السلام را گردآوری نماییم، شاهد غوغایی شگفت می‌گردیم.
- با اندک مطالعه در همین سرفصلها، می‌توان گفت طبق مصالحی که در ادامه روشن می‌شود، نقش فاطمه زهرا علیها السلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، به مراتب از نقش امیرالمؤمنین علیه السلام برجسته‌تر است.

فاجعه وارونگی دین، فاطمه علیها السلام را به میدان آورد

اینک زمان آن فرا رسیده که میان دو برهه از زندگی فاطمه علیها السلام مقایسه نماییم. دو برهه‌ای که در سرفصلهای «فعالیت‌های اجتماعی فاطمه علیها السلام قبل از سقیفه» و «اقدامات فاطمه علیها السلام پس از غضب خلافت» گذشت.

در نخستین نگاه شاهد تضاد فوق العاده آشکار سیره فاطمه علیها السلام در این دو دوره هستیم.

البته این تضاد با در نظر گرفتن آن چه در سرفصل «حجاب و پوشش و پرده نشینی فاطمه زهرا علیها السلام» گذشت به اوج خود می‌رسد. زیرا پرده نشینی که از حشر و نشر با مردان به شدت اکراه داشته، بی‌باکانه در کاری کاملاً مردانه (خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله) وارد می‌شود و در اوج مظلومیت از جانش مایه می‌گذارد و خود را فدا می‌کند!

جالب است که همین تضاد آشکار در زندگی دخترشان زینب کبرا نیز نسبت به پیش و پس از عاشورا به چشم می‌خورد! نکته سنجان متوجه هستند که این تضاد به معنی ناهمگونی سیره فاطمه علیها السلام نیست. بلکه به معنی تغییر موضوع تکلیف است. شاهدش هم این است که اگر موضوع عوض نمی‌شد قطعاً همان سیره همیشگی فاطمه علیها السلام هم ادامه می‌یافت.

در هر صورت این تضاد - به توضیحی که گذشت - چیست و از کجا سرچشمه گرفته است؟!

نفس این تضاد خبر از یک اتفاق غیر عادی می‌دهد، اتفاقی کاملاً استثنایی!

این که ناموس علی علیه السلام سیره تمام عمرش را رها کرده و به میدان آمده، ثابت می‌کند که شرایط بسیار بحرانی و فاجعه بسیار بزرگ بوده

است و جامعه به وضعیت اضطراری رسیده است.

اصل به میدان آمدن فاطمه علیها السلام این را نشان می دهد، تا چه رسد به این که خود فاطمه علیها السلام برترین نقش اجتماعی آن زمان را بر عهده بگیرد و آگاهانه و عامدانه در کانون حوادث واقع شود.

چه شده است که فاطمه علیها السلام سیاست دیگری در پیش گرفته است؟!

چه اتفاقی افتاده است که ناموس علی علیه السلام به میدان آمده است؟!

عُمَری علی علیه السلام سپر فاطمه علیها السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و همه مسلمین بود، چه شد که

اینک علی علیه السلام نیاز به حمایت پیدا کرده است؟!

چرا فاطمه علیها السلام سپر علی علیه السلام خیر شکن شده است؟!

یک روی سکه اوج مظلومیت علی علیه السلام است که در واقع محرومیت کل بشریت از کمال است.

روی دوم این سکه خطر دشمن غدار و کینه توز است.

فاطمه علیها السلام چیزی را دید که مردم ندیدند و یا نخواستند ببینند!

مردم، ظاهر امر را که خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، دیدند.

اما فاطمه علیها السلام باطن امر و فعال شدن برنامه وارونه ساختن دین را

دید!

برای توضیح این مطلب با ما همراه باشید.

سقیفه، بستری که فاطمه علیها السلام به میدان آمد

پس از سقیفه بود که فاطمه علیها السلام به میدان آمد. بایسته است در آغاز این بستر شناخته شود تا حکمت به میدان آمدن فاطمه علیها السلام شناخته شود.

سقیفه حادثه بسیار پیچیده‌ای بوده که هنوز هم بسیاری از زوایای آن تاریک مانده است. لذا درک عمق آن نیاز به تتبع تاریخی گسترده و تحلیل قوی دارد.

البته از دوروش دیگر هم می‌توان برای شناخت سقیفه کمک گرفت:

علل تولد سقیفه چیست؟

آثاری که از سقیفه متولد گشت کدام است؟

برای شناخت سقیفه از روش علل، یعنی مبدأ سقیفه، باید از چگونگی اسلام اصحاب سقیفه آغاز کرد و این که اسلام اصحاب سقیفه اسلام اختیاری بوده است یا اکراهی و یا طمعی، کدامیک؟

برای شناخت سقیفه از روش آثار، یعنی نتایج سقیفه، باید از حوادث پس از سقیفه یاری طلبید.

نفاق سازمانی (شناخت مبدأ سقیفه)

در این که اصحاب سقیفه دشمن درجه یک امیرالمؤمنین علیه السلام بودند، اندک تردیدی نیست.

دشمنی اصحاب سقیفه با امیرالمؤمنین علیه السلام، ریشه های مهمی داشت. از جمله آنها:

(۱) حسادت شدید به موفقیت های امیرالمؤمنین علیه السلام و جایگاه والای آن حضرت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله.

(۲) کینه شخصی از کشته شدن بستگان اصحاب سقیفه و سران کفر در جنگها به دست علی علیه السلام.

البته این دو امر با اسلام واقعی و مسلمانی که واقعا ایمان آورده باشد، سازگار نیست و تنها از اصحاب سقیفه ای ساخته است که:

(۳) برپایی و استقرار اسلام با شمشیر علی علیه السلام، به مذاق شان خوشایند نبود.

و صد البته این ناخوشنودی معلول این بود که:

(۴) اسلام اصحاب سقیفه، اسلام طمعی بود و ذره ای ایمان وارد قلب آنها نشده بود.

همه عوامل یاد شده کاملاً مستند است و در جای خودش مفصل برهانی و اثبات شده است. لذا به عنوان اصول اولیه تحقیق، از آن گذر می کنیم.

فعالیت‌های منفی اصحاب سقیفه در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله اندک نبود و حتی برخی از آنها فوق العاده وحشتناک بود، مانند ترور پیامبر صلی الله علیه و آله در عقبه تبوک و عقبه هرشا و نیز ترور علی علیه السلام در مدینه زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله به تبوک رفته بود.

اما تقدیر الهی چنین بود که اصحاب سقیفه تا زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، فرصت پیدا نکردند که حسادت و دشمنی خود را به شکل کامل آشکار کنند. لذا مترصد رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله شدند.

البته اسلام تنها از این جهت برای آنها مهم بود که پل آنان به ریاست و حکومت بود. شاهد بر این امر استدلال‌های غاصبین در سقیفه است. ابوبکر در سخنرانش در سقیفه گفت ما جماعت مهاجرین نخستین مردمی بودیم که اسلام آوردیم و ما عشیره و نزدیکان و فامیل پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم، هرگز امر جامعه عرب جز به مردی از قبیله قریش (یعنی قبیله ما) درست نمی‌شود، چرا که مردم از قریش پیروی می‌کنند....^۱

تفصیل این مطالب در پروژه نفاق تحقیق می‌شود.

توطئه پیچیده (شناخت خود سقیفه)

سقیفه پر از رازهای پیچیده است، رازهایی که بر ملا شدن آن، رسوایی اصحاب سقیفه را به دنبال دارد. لذا تلاش فوق العاده‌ای شده است که اسرار سقیفه پوشیده بماند. پشت پرده‌ی سیاستهای کلی زیر، چیزی نیست جز پنهان کردن رسوایی اصحاب سقیفه. این سیاستها در محورهای متفاوتی پیاده شدند، همچون:

- (۱) عدالت صحابه.
- (۲) منع از پرداختن به مشاجرات صحابه.
- (۳) منع کتابت حدیث.
- (۴) جعل حدیث.
- (۵) اختناق وحشتناک حتی در نقل سینه به سینه.
- (۶)

همه این اقدامات در راستای پوشیده ماندن اسرار سقیفه است. اما باز هم تاریخ اندکی از پشت پرده سقیفه را ثبت کرده است. به برخی از این موارد در سرفصل «شناخت آثار سقیفه» می پردازیم. در هر صورت از شناخت مبدأ سقیفه و خود سقیفه می گذریم و به اندکی از آثار و نتایج سقیفه می پردازیم.

بارِ درخت سقیفه (شناخت آثار شوم سقیفه)

آثار سوء فاجعه سقیفه، در حوزه های مختلف و ابعاد متعدد، آن چنان فراوان است که قابل گردآوری نیست. گفتیم یکی از راه های شناخت سقیفه، یاری طلبیدن از آثار و نتایج سقیفه پس از استقرار حکومت غاصبین است. لذا در این روش باید سرخ حوادث پس از سقیفه رفت. حوادثی مانند: کشتن مالک بن نویره، زناکاری مغیره بن شعبه فرماندار خلیفه در بصره^۱ و صدها بلکه هزاران مورد دیگر، هر یک گویای یک فاجعه بسیار وحشتناک است. تنها یکی از این گونه حوادث کافی است برای این که بدانیم هدف سقیفه وارونه کردن اسلام بود.

در این نوشتار برای شناخت اهداف واقعی سقیفه، تنها از سه زاویه به آثار سقیفه می‌پردازیم:

(۱) کشف هدف اصلی اهل سقیفه.

(۲) عملکرد سقیفه در حوزه معرفی دین.

(۳) عملکرد سقیفه در حوزه اداره جامعه.

کشف هدف پشت پرده سقیفه، حذف اسلام

اهداف سقیفه به شکل عریان در صحیفه ملعونه اول بیان شده است. آن چه در این صحیفه به اختصار بیان شده گویای همه چیز است. اما این صحیفه به شدت محرمانه بوده است و تنها سران اصلی نفاق به آن دسترسی و از آن اطلاع داشتند.

اما صحیفه ملعونه دوم از آن جایی که برای عموم نوشته شده است و همان اهداف آن چنان شیا دانه بیان شده است که توطئه پشت پرده اصحاب سقیفه از عموم مردم پوشیده بماند.

اما باز هم می‌توان اهداف اصحاب سقیفه را از لابلای تاریخ کشف کرد. در ادامه چند برگه از تاریخ را ورق می‌زنیم.

(۱) یزید پس از پیروزی میدانی در عاشورا

در میان حوادث پس از سقیفه، بهترین حادثه برای شناخت سقیفه، حادثه عاشورا است. لذا از عاشورا کمک می‌گیریم. اما یک مقدمه بسیار ضروری است و آن فتاوی و آرای علمای سنی در مسئله لعن یزید است.

بزرگان اهل سنت در لعن یزید سه گروه شده‌اند:

گروه نخست لعن یزید را به خاطر جنایت‌هایش جایز می‌شمارند.

گروه دوم لعن یزید را جایز نمی‌دانند، اما علت واقعی آن را بیان نمی‌کنند.

گروه سوم علت جایز نبودن لعن یزید بیان می‌کنند و آن این که:

اگر لعن یزید جایز شود از آن جایی که یزید توسط معاویه به قدرت رسیده است، لعن به معاویه سرایت می‌کند.

اگر لعن معاویه جایز شود، معاویه از طرف عمر منصوب شده است و لعن به عمر سرایت می‌کند.

و اگر لعن عمر جایز شود، از آن جایی که عمر، منصوب ابوبکر است و لعن به ابوبکر هم سرایت می‌کند.

این منطق ثابت می‌کند که جنایات یزید دقیقاً همان هدف سقیفه را تأمین کرده است.

این عساکر در این باره (این که چرا بعضی لعن یزید و معاویه را جایز نمی‌دانند؟) این گونه می‌گویند:

وکیع می‌گوید: معاویه به منزله حلقه دری است، که اگر آن را به حرکت درآوری بالاتر از او نیز در معرض اتهام قرار می‌گیرد.^۱

ربیع بن نافع گفت: معاویه بن ابی سفیان پرده اصحاب پیامبر ﷺ است. اگر مردی پرده را کنار زند (و انحرافات او را فاش کند) بر کنار زدن پرده بالاتر از آن هم جرأت پیدا می‌کند.^۲

معاویه نزد ما وسیله آزمایش است. ما می‌نگریم کسی که به معاویه بد نگاه کند، او را نسبت بقیه اصحاب پیامبر ﷺ هم متهم می‌کنیم (که نسبت به آنها هم قصد بد دارد).^۳

تفتازانی در همین باره این‌گونه می‌گوید:

اگر گفته شود: بعضی از علمای مذهب لعن یزید را جایز نمی‌دانند، در حالی که خود به خوبی آگاهند که یزید و پیروانش مستحق لعن هستند! در پاسخ می‌گوییم: این به خاطر فرار و اجتناب از این است که مبدا لعن یزید سرایت به دیگران که بالاتر از او هستند نماید.^۴

شخصیت شناخته شده یزید پس از پیروزی میدانی بر امام

(۱) روایت ۱۰

(۲) روایت ۱۱

(۳) روایت ۱۲

(۴) روایت ۱۳

حسین علیه السلام، به صراحت از انکار خدا و رسالت دم می‌زند و می‌گوید:
لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء ولا وحی نزل
(محمد از اولاد) هاشم با سلطنت بازی کرد، زیرا نه خبری (از
جانب خدا) آمده است و نه وحیی نازل شده است.
از این که لعن یزید، آن هم با چنین شخصیت رسوایی، به لعن
طبقات بالاتر از یزید گره زده شده است، می‌توان دریافت که هدف
مشترک همه اصحاب سقیفه چیزی جز حذف اسلام نبوده است.
دلیل این امر جریان نامه عمر به معاویه است که یزید به عبدالله بن
عمر ارایه کرد.

۲) معاویه به دنبال دفن نام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

طبقه بالاتر از یزید، معاویه است. جریان زیر اوج کینه و دشمنی
معاویه با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را روشن می‌کند.

معاویه در پاسخ به مغیره بن شعبه که گفت پس از استقرار
حکومت به بنی هاشم احسان کن، گفت: هیئات هیئات چه
نامی امید دارم از من باقی بماند؟! ابوبکر حکومت کرد و عدالت!
کرد و کرد و آن چه کرد. اما به محض این که مرد نامش هم مرد و
جز اسم ابوبکر باقی نماند. سپس عمر حکومت کرد و ده سال به

سختی زحمت کشید اما به محض این که مرد نامش هم مرد به جز اسم عمر باقی نماند.

ولی محمد (اینجا معاویه با تعبیر بسیار بی ادبانه از حضرت اسم می برد) هر روز پنج مرتبه به نام او در اذان فریاد زده می شود که اشهد ان محمد رسول الله.

بعد از این موفقیت محمد، چه کاری باقی می ماند و چه یادی ادامه دارد؟! بی پدر شوی تو، به خدا سوگند که دست از ظلم به بنی هاشم برنمی دارم تا این که کاملاً نام محمد را دفن کنم! کسی که نام پیامبر ﷺ در اذان را برنمی تابد، چگونه بقای اسلام را تحمل می کند.

معاویه فرماندار منصوب عمر است و رازدار اسرار او که تا آخر عمر مورد حمایت همه جانبه عمر قرار داشت. دیدگاه معاویه از عمر گرفته شده است. این مطلب به خوبی از نامه عمر به معاویه هم روشن می شود.

لذا باید عمر را شناخت.

۳) نامه عمر به معاویه

با تحلیل تاریخ پس از پیامبر ﷺ می بینیم که مهم ترین هدف پشت

پرده اصحاب سقیفه حذف اسلام و وارونه کردن تمامی زحمات پیامبر صلی الله علیه و آله در نخستین فرصت بود.

هر چند ردّ پای این هدف در لابلای تاریخ به چشم می خورد. اما در شرایط مناسب به هدف نابودی کامل دین نیز تصریح کرده اند. نمونه آن نامه عمر به معاویه است. این نامه بسیار مفصل است. لذا به چند فراز آن بسنده می کنیم.

جز به خاطر نیرنگ و فریب ادعای مسلمانی ننموده، تا در فرصت مناسب ناگهان بر او حمله ور گردد و بر او چیره شود. چون او جادوی بزرگی برایمان آورد و در سحر و جادوگری بر سحر بنی اسرائیل با موسی و هارون و داود و سلیمان و پسر مادرش عیسی افزود و سحر و جادوی همه آنان را او یک تنه آورد و افزون بر این اگر ساحران گذشته او را می دیدند به این که او بزرگ جادوگران است اعتراف می کردند.

ای پسر ابوسفیان تو آئین قومت را نگهدار و از ملت خودن پیروی کن و به آن چه که پیشینیان تو بر آن بوده اند که انکار خدای کعبه است وفادار باش....^۱

جای جای نامه عمر به معاویه که مشتمل بر مخالفت و دشمنی با اساس دین است، گویاتر از آن است که نیازی به توضیح داشته باشد.

۴) هدف مغیره ذلیل ساختن پیامبر ﷺ بود

نکته بسیار مهم و شایسته توجه، این است که کینه اصحاب سقیفه با حضرت علی علیه السلام تنها کینه شخصی نبوده است. بلکه علاوه بر کینه‌های شخصی، علی علیه السلام، استوار کننده دین پیامبر صلی الله علیه و آله بود و این امر مهم‌ترین ریشه کینه اصحاب سقیفه بود.

لذا حتی ظلم به فاطمه علیها السلام هم ناشی از نیت پلید آنان در خوار ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله بود. به یک نمونه توجه کنید.

در جلسه‌ای یاران خاص معاویه، سخن از موفقیت امام حسن علیه السلام و محبوبیت او نزد مردم به میان می‌آوردند و خطر سرانجام محبوبیت حضرت علیه السلام را به معاویه گوشزد می‌کنند و از معاویه می‌خواهند که امام حسن علیه السلام را احضار کرده تا او را تحقیر کنند.

جلسه فوق العاده‌ای تشکیل شد و هر کسی سخنی در تحقیر امام حسن علیه السلام گفت و حضرت پاسخ داد.

تا این که نوبت به پاسخ مغیره بن شعبه رسید.

حضرت علیه السلام به او فرمود:

اما تو ای مغیره واقعا که دشمن خدا هستی و قرآن را بی ارزش دانسته و دور انداخته‌ای و پیامبرش را تکذیب کرده‌ای و تو زناکاری هستی که سنگسار بر تو واجب شده است و گواهان عادل نیکوکار باتقوا بر زناى تو شهادت داده‌اند، اما سنگسارت به تأخیر انداخته شد و حق سنگسار به بهانه‌های باطل از تو دفع شد و شهادت درست با سخنان نادرست از تو برداشته شد و این (فرصت که در دنیا به تو داده شد) به خاطر عذاب دردناکی که خداوند بر تو در آخرت آماده کرده است و خواری که در زندگی دنیا به تو داده است و البته عذاب آخرت خوارکننده‌تر است و تو همانی که فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا را آن چنان زدی که مجروح و خون‌آلود ساختی و جنینی که در شکم داشت سقط کرد. این کار تو به خاطر خوار و ذلیل ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله و نافرمانی با فرمان او و دریدن حرمت حضرتش بود....^۱

نکته شگفتی که در این عبارتها است این که است که ظلم مغیره به فاطمه علیها السلام فقط به خاطر برپایی حکومت سقیفه نبود، بلکه علاوه بر این، قصد مغیره خالی کردن کینه‌هایی است که از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله داشته و به قصد خوار ساختن شخص پیامبر صلی الله علیه و آله، فاطمه علیها السلام را کتک

زده است.

همین نمونه‌های اندک کافی است برای این که اثبات کند هدف اصحاب سقیفه حذف کامل اسلام بوده است.

مصادره ناموفق اسلام با زنده ماندن علی علیه السلام

در سرفصل پیش رو چند عنوان از دینی که از دستگاه سقیفه به بار نشسته است، ارایه می‌کنیم.

اما برای شناختن عمق فاجعه، کافی است دین سقیفه با دینی که علی بن ابی طالب علیه السلام ارایه کرده، مقایسه شود تا روشن شود که با غصب خلافت، اسلام چه را از دست داده و به چه فاجعه‌ای مبتلا گشته است. به چند نمونه کوتاه بسنده می‌کنیم.

در حوزه توحید:

خدای سقیفه نه تنها جسم است، بلکه جوانی امرد، موفرفری با نعلین طلایی نشسته بر صندلی....

به برخی از منابع سنیان درباره خدای سقیفه توجه کنید:

پیامبر گفت پروردگارم را به شکل جوانی که موهایش فرفری بود دیدم.^۱

پروردگارم را در خواب به شکل جوانی موفرفری در سبزهزار دیدم
که بر پایش نعلین طلایی بود و بر جایگاهی طلایی نشسته بود.^۱
در بهشت پروردگارم را به شکل جوانی دیدم که بر سرش تاجی
بود که نورش چشم را خیره می کرد.^۲
چگونه می توان عظمت و شرافت توحید نهج البلاغه را با خدای
پست سنیان مقایسه کرد؟!

در حوزه نبوت:

پیامبر صلی الله علیه و آله سقیفه، پیامبری است که در پیامبری خود شک دارد و
گاهی تصمیم به خودکشی می گیرد و خطاهای فراوانی مرتکب می شود
و زنش را بر دوشش سوار کرده به تماشای رقص سیاهان می برد و....^۳
آیا پیامبری که سنیان معرفی می کند، ربطی به پیامبری که نهج
البلاغه معرفی کند، دارد؟!

در حوزه دانش:

ابوبکر در آغاز غصب خلافت تکلیف همه را این چنین روشن می سازد:

(۱) روایت ۱۸

(۲) روایت ۱۹

(۳) برای دیدن مستندات موارد یاد شده به کتاب «سیری در صحیحین» مراجعه
نمایید.

سرپرست شما شدم با این که بهترین شما نیستم. پس اگر خوب کردم مرا یاری کنید و اگر بد کردم مرا از خطا بازدارید. واقعا شیطانی دارم که عارض بر من می‌شود. هنگامی که دیدید من خشمگین شدم از من دوری کنید که من از کندن موی شما و زخمی کردن روی شما ابایی ندارم.^{۲۱}

و ملا علی متقی در کنز العمال گفته:

ابوبکر سخنرانی کرد و گفت آگاه باشید که من بهترین شما نیستم و این مقام را نمی‌خواستم و البته که می‌خواستم کسی در میان شما بود که مرا از خلافت کفایت می‌کرد. آیا می‌پندارید که من به سنت پیامبر ﷺ عمل می‌کنم؟! هرگز من قادر نیستم به سنت پیامبر ﷺ عمل کنم، زیرا پیامبر ﷺ با وحی حفظ می‌شد و با او فرشته‌ای بود که یاریش می‌کرد. اما من شیطانی دارم که عارض بر من می‌شود، پس هنگامی که خشمگین شدم از من دوری کنید که من از کندن موی شما و زخمی کردن روی شما ابایی ندارم. مرا بنگرید اگر راست رفتم یاریم کنید و اگر کج رفتم مرا راست کنید.

(۱) روایت ۲۰

(۲) جمله اخیر بر اساس توضیح پاورقی بحار ترجمه شد. مراجعه شود به پاورقی بحار الانوار ج ۳۰ ص ۴۹۸

حسن گفت به خدا سوگند که ابوبکر پس از آن سخنانی نکرد.^۱
عبارت معروف «لولا علی لهلك عمر» که بارها از زبان عمر بیرون آمده است نیز به خوبی معرّف دانش عمر است.

در نقطه مقابل تنها به یک جمله امیرالمؤمنین علیه السلام بسنده می کنیم:
ای مردم پیش از این که مرا از دست بدهید از من بپرسید. از من
از راه های آسمان ها بپرسید که من به آنها آگاه تر از راه های زمین
هستم.^۲

این هم تفاوت علم خلیفه سقیفه و علم خلیفه حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله.
در حوزه زهد و تقوا:

یکی از مطالب شهرت یافته، زهد عمر است. چند نمونه از زهد عمر
را با هم مرور می کنیم.

ابتدا زهد و تقوای خلیفه سقیفه را در مال اندوزی ببینید.

ارث باقیمانده از عمر زاهد!!! را ببینید:^۳

۱) خلیفه دوم: ۸۶۰۰۰ سکه بدهی را از اموالم پرداخت کنید:

(۱) روایت ۲۱

(۲) روایت ۲۲

(۳) سایت جهانی سنت / زهد علی علیه السلام و جناب عمر (sonnat.net) با اندکی تصرف

بخاری در صحیح خود چنین روایت می‌کند که خلیفه دوم بعد از ضربت خوردن به فرزند خود گفت:

ای عبد الله بن عمر بدهی که بر گردن من است حساب کردند هشتاد و چند هزار سکه است؛ اگر مال خاندان عمر کفایت کرد، آن را ادا نما، و گر نه از بنی عدی بخواه که آن را ادا کنند، اگر نتوانستند از قریش بخواه و بعد از این دو سراغ دیگران مرو.^۱

(۲) سهم الارث یکی از ورثه عمر ۱۰۰۰۰۰ سکه بود:

ابن شبة در کتاب تاریخ المدینة می‌نویسد:

ایوب می‌گوید: به نافع گفتم: آیا بر گردن عمر بدهی باقی ماند؟ گفت: چگونه ممکن بود که عمر بدهی باقی بگذارد در حالی که یکی از ورثه او سهم الارث خود را به صد هزار سکه فروخت!^۲

(۳) علاوه بر همسران، که تعداد آن تغییری در سهم الارث ایجاد نمی‌کند، از عمر ۹ پسر و ۴ دختر بر جای ماند؛ ابو نعیم بعد از ذکر این مطلب تفصیل آنها را نیز بیان می‌کند:

عمر از فرزندان خود ۹ پسر و ۴ دختر بر جای گذاشت....^۳

(۱) روایت ۲۳

(۲) روایت ۲۴

(۳) روایت ۲۵

۴) جمع بندی ادله:

حال به نتیجه گیری ادله می پردازیم:

۴/۱) یکی از ورثه عمر سهم الارث خود را به صد هزار سکه فروخت.

۴/۲) عمر ۹ پسر و ۴ دختر و تعدادی زن داشت و سهم الارث دختر نصف پسر است؛ بنا بر این بعد از کسر يك هشتم سهم همسران، اموال عمر به یازده قسمت تقسیم شده است.

صد هزار، ضربدر یازده، مساوی است با يك ملیون و صد هزار (نتیجه ضرب سهم الارث يك پسر در تعداد سهام اولاد).

این عدد، هفت هشتم کل سهام ورثه است؛ چون این مقدار بعد از کم شدن يك هشتم سهم همسران است. بنا بر این، يك ملیون و صد هزار تقسیم بر هفت، ضربدر هشت، مجموع سهام را مشخص می کند که می شود: ۱۲۵۷۱۴۲/۸ (يك ملیون و دویست و پنجاه هفت هزار و صد و چهل دو و هشت دهم) (نتیجه جمع سهام اولاد و همسران).

۴/۳) عمر ۸۶۰۰۰ سکه بدهکار بوده است و مجموع سهام ورثه بعد از کسر این بدهی بوده است.

$۱۲۵۷۰۰۰ + ۸۶۰۰۰ = ۱۳۴۳۰۰۰$ (جمع نتیجه سهم الارث، به همراه جمع کردن با بدهی).

یعنی مجموع اموال و دارایی های شخصی عمر در هنگام مرگ ۱۳۴۳۰۰۰ (يك ملیون و سیصد و چهل و سه هزار) سکه بوده است. (البته مشخص نشده

است که سکه درهم است یا دینار، و حتی اگر مقصود درهم باشد، این عدد معادل ۱۳۴۳۰۰ سکه طلا است!).

اینک ببینید اموال امیرمومنان علی علیه السلام در هنگام رحلت طبق منابع سنیان چقدر بود؟

طبرانی با چند سند که بعضی از آنها معتبر است، چنین نقل می‌کند که وقتی امیرمومنان علی علیه السلام به شهادت رسیدند، امام حسن علیه السلام چنین خطبه خواند که:

دیشب از میان شما کسی رفت که... هیچ چیز بر جای نگذاشت نه درهم و نه دینار، مگر زیوری که ارزش آن ۷۰۰ سکه بود و از سهم او از بیت المال باقی مانده بود و می‌خواست با آن خادمی برای خاندانش تهیه کند!^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

به خدا سوگند اگر اقالیم هفتگانه با آن چه زیر افلاک آن است به من داده شود تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوی را از مورچه‌ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد.^۲

این هم یک مقایسه بسیار ناقص عدالت مالی خلیفه سقیفه با

(۱) روایت ۲۶ و ۷۲ و ۱۰۷

(۲) روایت ۲۷

خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله.

اینک زهد و تقوای خلیفه سقیفه را در شرابخواری بینید.

هنگام مجروح شدن عمر شاهد بودم که نبیذ (نوعی شراب) بسیار

مست کننده برای عمر آورده شد و او نوشید.^۱

تندی شراب عمر و سنگینی آن به اندازه‌ای بود که اگر کسی جز

خودش می نوشید قطعا مست می شد. با این همه، عمر کسی را

که از شراب خلیفه نوشیده بود، حد شرابخواری می زد. اما خلیفه

آن چنان به شراب عادت پیدا کرده بود که از آن مست نمی شد و

اگر شراب حتی برای عمر هم بسیار سنگین بود، سنگینی آن را با

افزودن آب به آن می شکست و سپس می نوشید. شعبی گفت:

عربی از مشک عمر نوشید، اما محتوای مشک شراب از آب درآمد

و آن مرد مست شد. عمر او را حد شرابخواری زد سپس گفت همانا

حد او به خاطر مست شدن اوست نه به خاطر شراب خوردنش.^۲

اعرابی از شراب عمر نوشید و عمر او را با تازیانه حد زد. اعرابی

گفت همانا از شراب تو نوشیدم. عمر شرابش را خواست و شدت

آن را با آب شکست و سپس از آن نوشید و گفت کسی در مست

کنندگی شرابش تردید داشته باشد سنگینی شرابش را با مخلوط

(۱) روایت ۲۸

(۲) روایت ۲۹

کردن آب بشکنند... عمر پس از اجرای حد بر اعرابی از همان شراب نوشید.^۱

عمر گفت هنگامی شیطان شراب بر شما چیره شد (و شما را مست کرد) آن را با آب بشکنید و عمر شراب سنگین و بسیار مست کننده را دوست داشت.^۲

مردی در راه مدینه یک باره از شرابی که برای عمر بن خطاب ساخته بودند نوشید و مست شد. عمر او را رها کرد تا مستی از سرش ببرد سپس او را حد شرابخواری زد و سپس همان شراب را آب مخلوط کرد و نوشید.^۳

عمر بن خطاب مرد مستی را دستگیر کرد. خواست عذری برای او درست کند، اما به خاطر مستی آن مرد نتوانست راهی برای خلاصی او از حد پیدا کند. لذا گفت او را نگهدارید تا سر عقل بیاید، بعد از آن او را حد بزنید. سپس شراب باقی مانده او را خواست و نوشید و گفت اوه مست کنندگی این شراب مرد افکن است. سپس در آن آب ریخت و شدت شراب را شکست و هم

(۱) روایت ۳۰

(۲) روایت ۳۱

(۳) روایت ۳۲

خودش نوشید و هم به یارانش داد و گفت اگر شیطان شراب بر
شما چیره شد این گونه شراب را آماده کنید.^۱
این هم یکی از نمونه‌های زهد خلیفه!
در حوزه زنان:

سمبل زن سقیفه عایشه است که فرماندهی کودتای جمل را بر
عهده داشت و هزاران مسلمان را به کشتن داد.^۲
نماد زن در مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه علیها السلام است که شب تا به
صبح برای همسایه دعا می‌کند!
نماد زن در اسلام سقیفه عایشه است که مطالب شرم‌آوری همچون
رضاع الکبیر^۳ و آرایش کردن کنیزش برای شکار جوانان^۴ از او نقل شده
است.

(۱) روایت ۳۳

(۲) منابع در مورد تلفات جنگ، اعدادی بین ۶۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ تن گزارش می‌دهند.

(۳) برای دیدن مستندات رضاع الکبیر از منابع سنیان به لینک زیر مراجعه نمایید:
sonnat.net/۵۲۰

(۴) ابن ابی شیبہ در کتاب خویش المصنف می‌گوید:

از عایشه روایت شده است که روزی کنیزی را آرایش کرده و او را چرخاند و گفت:
شاید بتوانیم با این کنیز، جوانان قریش را شکار کنیم! روایت ۳۴

نماد زن در مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه علیه السلام است که پیش از این سخن از حجاب و پرده نشینی او به میان آمد!

از فاطمه علیه السلام که بگذریم برخورد علی علیه السلام با بعضی از معاشرتهای زنان این گونه بوده است:

ای اهل عراق شنیده‌ام زنان شما در راه شانه به مردان می‌زنند. آیا شرم نمی‌کنید؟^۱

آیا شرم نمی‌کنید و برای زنانتان غیرت نمی‌ورزید که آنان به بازارها می‌روند و شانه به شانه مردان درشت هیکل (یا کافر) می‌زنند.^۲

ای اهل عراق شنیده‌ام که زنان شما همراه مردان و شانه به شانه آنان راه می‌روند. آیا شرم نمی‌کنید؟! خداوند کسی را غیرت نرزد لعنت کند.^۳

این هم از سیره عایشه، که زن نمونه دستگاه سقیفه است و مقایسه آن با زن در اسلامی که امیرالمؤمنین علیه السلام معرف آن است.

برای دیدن حوزه‌ها و موارد دیگر دین سقیفه، به کتابهایی مانند «سیری در صحیحین» مراجعه شود.

(۱) روایت ۳۵

(۲) روایت ۳۶

(۳) روایت ۳۷

روشن شد که از یک سو اصحاب سقیفه برای رسیدن به قدرت چاره‌ای جز پل اسلام نداشتند.

اما مسلماً اسلام واقعی نمی‌توانست پل هدف شوم آنان گردد. لذا ناچار به مصادره اسلام داشتند و اسلام را آن گونه تعریف و ارایه دهند که منافع سقیفه را تأمین کند.

اما با وجود علی علیه السلام و ارایه اسلام حقیقی توسط امیرالمؤمنین علیه السلام، بازار مقایسه اسلام مصادره شده و اسلام حقیقی داغ می‌ماند. حاصل این مقایسه داغ این بود که مصادره اسلام هم نمی‌توانست آبرویی برای سقیفه درست کند.

چهره زشت اسلام مصادره شده

از ضمیمه شدن بی‌کفایتی سران سقیفه به اسلام مصادره شده، حوادث تلخی متولد شد که نه تنها آبرویی برای اصحاب سقیفه باقی نگذاشت، بلکه چهره بسیار زشتی از اسلام به نمایش گذاشت. تاریخ سقیفه مالا مال از این حوادث است، آن چنان که گردآوری آنها چندان آسان نیست.

اما دو سه نمونه برای نشان دادن چهره زشتی که اصحاب سقیفه از اسلام به نمایش گذاشتند کافی است.

جریان مالک بن نویره

قبیله مالک بن نویره پس از اطلاع از خلیفه ساخته و پرداخته سقیفه و تعارض آن با خلیفه منصوب پیامبر ﷺ، در تسلیم زکات به حکومت سقیفه درنگ کردند.

این درنگ موجب شد که خلیفه مهر ارتداد را بر آنان بزند و بر همین اساس هم ابوبکر، خالد بن ولید را برای جنگ با آنها اعزام کرد. اما خالد تا چشمش به زن مالک رئیس قبیله افتاد، همه مأموریتها را فراموش کرد از در نیرنگ وارد شد تا به هر قیمتی شده زن مالک را صاحب شود. و چنین شد.

مالک و سایر مردان قبیله کشته شدند و سر مالک را پایه دیگ غذا قرار دادند و خالد همان شب به زن مالک تجاوز کرد و تا آخر نیز آن زن را رها نکرد و سایر زنان قبیله را هم به اسارت به مدینه آورد. خالد پیروزمندانه به مدینه بازگشت و مورد تحسین و تشویق خلیفه قرار گرفت.

این جریان که جزئیات فراوان آن، تلخی آن را صد چندان می‌کند، مورد اتفاق سنیان است.

افتضاحات مغیره بن شعبه حاکم بصره

مغیره بن شعبه توسط عمر به حکومت بصره گماشته شده بود.

روزی از قصرش برای نماز خارج شد، سر راهش به خانه فاحشه معروفی سرزد و بعد از زناکاری، با وقاحت تمام، بدون اعتنا به اعتراض مردمی که شاهد زناکاری او بودند، با همان جنابت به مسجد آمد تا مردم از فیض نماز جماعت محروم نگردند! شهود به مدینه رفته به عمر اعتراض می‌کنند، اما عمر با ترساندن شهود تلاش می‌کند مغیره را از حد نجات دهد و در نهایت یکی از شهود مرعوب عمر می‌شود و عمر حد را از مغیره دفع می‌کند و سایر شهود را تازیانه می‌زند.^۱

افتضاحات ولید بن عُقبه حاکم کوفه

ولید بن عُقبه توسط عثمان به حکومت کوفه نصب شده بود. او علنی شراب می‌خورد و گاهی مست از شراب به مسجد می‌آمد که مؤمنین را به فیض جماعت برساند! در سجده نماز، ترانه عاشقانه برای معشوقه‌اش می‌خواند! یک بار نماز صبح را چهار رکعت ادا کرد و سپس روی به مأمومین کرد و گفت اگر می‌خواهند چند رکعت دیگر بر نماز صبح بیفزاید تا مردم بیشتر فیض ببرند! یک بار هم آن چنان شراب خورده بود که در محراب مسجد شراب استفراغ کرد!!!^۲

مستندات این جریانات هم در منابع سنیان موجود است.

(۱) الغدیر ج ۶ ص ۱۹۶ از السنن الکبری للبیهقی ج ۸ ص ۲۳۵

(۲) تاریخ خلفا. ج ۲ چاپ پانزدهم. به کوشش رسول جعفریان ص ۱۵۳

به همین چند نمونه از چهره زشت اسلامی که توسط سقیفه مصادره شد، بسنده می‌کنیم. اما همان گونه که پیش از این گذشت پرونده اسلام مصادره شده توسط اصحاب سقیفه مالا مال از این امور ننگین است.

بقای حکومت سقیفه در گرو حذف علی علیه السلام

مباحث پیشین روشن ساخت که آغاز سقیفه با مصادره اسلام بود، ولی سرانجامی جز حذف اسلام نداشت.

اما اصحاب سقیفه به خوبی می دانستند همچنان که شمشیر علی علیه السلام اسلام را برپا کرد همین شمشیر هم می تواند بقای اسلام را تضمین کند و در نتیجه با وجود علی علیه السلام نمی توانند به هدفشان در حذف اسلام برسند.

توضیح این که در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله اصحاب سقیفه برای نرسیدن خلافت به علی علیه السلام، نقشه ها و طرحهایی چیده بودند. اما تمام توطئه ها شکست خورد. علت شکست هم، از یک سو وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و اتصال به وحی الهی و از سوی دیگر دلاوری و شجاعت علی علیه السلام بود. با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، وحی رسمی الهی پایان یافت و بدین سان مانع نخست برطرف گردید.

با اطلاع اصحاب سقیفه از این که علی علیه السلام در صورت نبود یاور، مأمور به صبر است، مانع دوم هم برداشته شد.

هنگامی که اصحاب سقیفه از شمشیر علی علیه السلام امنیت یافتند، روبه‌پشت شدند و تمام تلاششان این بود که آن چنان فضای رعب‌انگیزی ایجاد کنند که مردم بترسند و دور و بر علی علیه السلام را خالی کنند و کسی جرأت یاری علی علیه السلام را نداشته باشد. این گونه بود که اصل تصاحب خلافت تمام شد. اما باز هم....

باز هم می‌دانستند که با وجود علی علیه السلام، هرگز آرامشی ندارند. چرا که با وجود حضرت علیه السلام نه هدف حذف اسلام ممکن است و نه حکومت آنان استقرار می‌یابد.

اگر علی علیه السلام بود رسوایی پشت رسوایی نصیب‌شان می‌شد. یکی از شواهد آن، جریان خوله حنفیه است. این جریان ذیل دو عنوان «ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام با خوله، تأیید یا ابطال خلافت ابوبکر؟» و «دختر نابغه‌ای که ابوبکر را رسوا کرد» در سایت آشتی با خرد آمده است. در این جا متن ادغام شده دو عنوان یاد شده را می‌آوریم.^۱

(۱) این جریان در منابع متعدد، به اجمال و تفصیل آمده است از جمله این منابع عبارتند از:

الخرائج و الجرائح ج ۲ ص ۵۹۰ ح ۱

یکی از مهم‌ترین بخش‌های پروژه غصب خلافت، إقناع شیادانه مردم بود. این امر در صحیفه ملعونه دوم، به صراحت آمده است. البته این سیاست، یعنی إقناع شیادانه و دروغین توسط علمای خائن سنی همچنان در همه اعصار ادامه یافته است. از جمله شواهد تلاش خائنین برای إقناع شیادانه و دروغین، تطهیر غاصبین، از طریق ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام با خوله حنفیه است.

این شبهه در زمان امام باقر علیه السلام توسط مخالفین شایع شد. لذا آن را به عنوان اشکال بر امام باقر علیه السلام مطرح می‌کردند. علاوه بر مخالفین، خود شیعه نیز بدان دچار شد و در پی آن جمعی از شیعه نیز برای حل آن سراغ امام باقر علیه السلام آمدند. در همه این جریان‌ات امام علیه السلام شبهه را با شاهد عینی مرتفع ساخت. اصل شبهه ۱۳۰۰ ساله عبارت است از این که:

الفضائل ابن شاذان القمي ص ۹۹

الروضة في فضائل أمير المؤمنين ص ۳۵ ح ۲۳

مدينة المعاجز ج ۲ ص ۲۱۹ شماره ۳۶۱

بحار الأنوار به نقل از فضائل ج ۲۹ ص ۴۵۸

عوالم العلوم ج ۱۹ ص ۳۳۶

و...

ابوبکر در آغاز غصب خلافت، به قبیله مالک بن نویره حمله کرد مردان آنان را کشت، اموالشان را غنیمت گرفت و زنان شان را اسیر کرد.

یکی از اسراء، دختر جوانی به نام خوله است که فرزند یکی از بزرگان قبیله است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) این دختر اسیر را به زنی گرفت و محمد بن حنفیه از او به دنیا آمد.

شبهه این است که اگر ابوبکر غاصب بود و جنگ با قبیله مالک ظالمانه بود، زنان اسیر در این جنگ، بر همه مسلمانان از جمله امیرالمؤمنین (علیه السلام) حرام بودند.

به زنی گرفتن خوله توسط امیرالمؤمنین (علیه السلام) تأیید جنگ ابوبکر با قبیله مالک و در نتیجه تأیید خلافت ابوبکر توسط امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.

اما در روایات به این شبهه این گونه پاسخ داده شده است:
امام صادق (علیه السلام) می فرمایند در یکی از روزها همراه پدرم بودم و پدرم امام باقر (علیه السلام) در مجلس همیشگی شان در مسجد نشسته بودند. دو نفر نزد حضرت آمدند و گفتند:

دو مرد: آیا اعتقاد شما این نیست که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) به امامت ابوبکر و عمر راضی نبوده است؟!

امام: بله این چنین است.

دو مرد: خوله حنفیه از اسیران جنگی ابوبکر بود. آیا امیرالمؤمنین علیه السلام خوله را به عنوان هدیه ابوبکر نپذیرفت و با او ازدواج نکرد؟! اصلاً امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز در تمام عمر ابوبکر و عمر با آنها مخالفت نکرد! با این همه چگونه اعتقاد دارید که آن حضرت علیه السلام راضی به امامت آن دو نشد؟!

دقیقا همین پرسش توسط گروهی از شیعیان نیز از امام باقر علیه السلام صورت گرفته است.

حضرت علیه السلام در هر دو جلسه، خود به این پرسش پاسخ نداده‌اند، بلکه جابر بن یزید جعفری را پی جابر بن عبدالله انصاری فرستادند تا وی به این پرسش پاسخ دهد.

جابر بن عبدالله از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود که تا زمان امام باقر علیه السلام زنده بود اما نابینا گشته بود. جابر بن عبدالله در واقع شاهد زنده بود و امام، به دلایلی ترجیح دادند که پرسشگران پاسخ خود را مستقیماً از زبان شاهد زنده بشنوند.

جریان دوم یعنی مراجعه شیعیان به امام باقر علیه السلام را پی می‌گیریم. امام: ای جابر جعفری به منزل جابر انصاری برو و به او بگو محمد بن علی علیه السلام تو فرا می‌خواند.

جابر جعفری می‌گوید به خانه جابر انصاری رفتم و در زدم.

جابر انصاری از درون خانه مرا به اسم صدا زد و گفت صبر کن ای جابر الان می‌آیم.

تعجب کردم با خود گفتم جابر انصاری از کجا دانست من هستم، در حالی که امور غیبی را جز ائمه از آل محمد نمی‌دانند. البته که باید این را از او بپرسم.

هنگامی که جابر انصاری از خانه بیرون آمد گفتم من بیرون خانه و تو درون خانه، از کجا مرا شناختی؟

جابر انصاری: آقایم امام باقر علیه السلام دیشب به من خبر داد که امروز تو می‌آیی و از خوله حنفیه می‌پرسی و من (یعنی امام باقر) صبح فردا او را نزد تو می‌فرستم و تو را فرامی‌خوانم.

گفتم راست گفتی. [طبق این بخش جریان محتمل است مراجعه شیعیان به امام باقر پس از مراجعه آن دو مرد بوده است.]

جابر نابینا بود. لذا به من گفت پس مرا همراه خود نزد امام باقر علیه السلام ببر. با هم آمدیم تا به مسجد رسیدیم.

جابر انصاری بر امام سلام کرد و امام او را کنار خود نشاند. امام رو به شیعیان کرد و فرمود برخیزید و از این پیرمرد بپرسید تا او آن چه را که به گوش خود شنیده و به چشم خود دیده به شما خبر دهد.

حضر پرسش را برای جابر تکرار کردند.

جابر آهی کشید و به شدت گریست تا جایی که ریش او از اشک چشمانش خیس شد. سپس گفت می‌ترسیدم بمیرم و کسی این جریان را از من نپرسد تا این که شما پرسیدید.

آن گاه جابر به خاطرات گذشته سفر کرد و گفت:...

ابوبکر، خالد بن ولید را برای گرفتن زکات از قبیله بنی حنیفه فرستاد. وقتی خالد وارد بر قبیله شد، چشمش به زن مالک بن نویره رئیس قبیله افتاد. زیبایی زن دلش را ربود. برای رسیدن به هوشش به مکر و حيله، مالک را ناجوانمردانه کشت و با یک شیخون همه مردان قبیله را قتل عام کرد و همان شب در کمال وحشیگری به همسر مالک تجاوز کرد. سپس اموالشان را غارت کرده و زنانشان را هم به اسیری گرفت.

به خدا سوگند که من کنار ابوبکر نشسته بودم که اسیران را وارد مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله کردند. در میان اسیران، دختر جوانی به نام خوله بود. خوله دختر یکی از بزرگان قبیله بود.

تا دختر اسیر وارد مسجد شد، پرسید ای مردم! محمد صلی الله علیه و آله چه شد؟ مردم گفتند او مرده است. گفت قبری دارد که بتوان سراغش رفت؟ گفتند آری این اتاق اوست و قبر او در آن است.

دختر اسیر، مظلومانه رو به قبر پیامبر ﷺ کرد ناله‌ای سرداد و آهی کشید. سپس صدایش به گریه بلند شد و این چنین به پیامبر ﷺ شکوه کرد:

سلام بر تو ای احمد، سلام بر تو ای محمد، ای فرستاده خدا، خداوند بر تو و اهل بیت تو پس از تو صلوات بفرستد. گواهی می‌دهم که خدایی جز الله نیست و گواهی می‌دهم که تو بنده و فرستاده او هستی و سخن مرا می‌شنوی و بر پاسخ من توانایی.

ما پس از تو اسیر شدیم در حالی که گواهی می‌دهیم که خدایی جز الله نیست و تو فرستاده خدایی. این امت تو است که ما را همانند کفار نوبه و دیلم اسیر کرده‌اند، سوگند به خدا که ما هیچ گناهی نداشتیم جز این که به اهل بیت تو تمایل داشتیم.

دورانی آمده است که خوبی، بد شده و بدی، خوب شده است برای همین هم اسیر شدیم.

سپس دختر اسیر در گوشه مسجد نشست. در این هنگام دو نفر (طلحه و زبیر) به نشانه این که خریدار این کنیز هستند لباسی روی دختر اسیر انداختند. دختر اسیر: برهنه نیستم که مرا بیوشانید.

دو مرد: لباس انداختن نشانه این است که ما تصمیم داریم برای خریدنت در مزایده شرکت کنیم. ما حاضریم مبلغ بالایی را بهای تو کنیم.

دختر اسیر: چرا ما را اسیر کردید در حالی که ما مسلمانیم و به شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله اقرار می‌کنیم. ابوبکر یا یکی از طرفدارانش: چون شما زکات ندادید شما را اسیر کردیم.

دختر اسیر: فرض کنیم چنین باشد که تو می‌گویی، مردان زکات ندادند، گناه زنان چیست؟

طرف خاموش شد، گویا سخن دختر اسیر، سنگی بود که دهان او را خورد کرد.

دختر اسیر: ای گروه عربها، زنان خود را محفوظ می‌دارید و زنان دیگران را هتک حرمت می‌کنید؟!

ابوبکر یا یکی از طرفدارانش: چون شما با خدا و فرستاده‌اش مخالفت کردید و گفتید یا ما زکات می‌دهیم و نماز نمی‌خوانیم و یا نماز می‌خوانیم و زکات نمی‌دهیم.

دختر اسیر: سوگند به خدا که هیچ کس از ما چنین سخنی نگفته است و ما کودکانمان را از نه سالگی بر نماز و از هفت سالگی بر روزه تربیت می‌کنیم و البته زکات را در اولین فرصت و هنگام

رسیدن محصول جدا می‌کنیم و حتی اگر کسی بیمار باشد به وصیش برای پرداخت زکات سفارش می‌کند.

ای مردم سوگند به خدا که ما نه پیمان شکستیم و نه دین را تغییر دادیم تا این که شما کشتن مردان ما و اسارت زنان ما را جایز بشمرید.

ای ابوبکر ما از پرداخت زکات سرپیچی نکردیم، بلکه گفتیم پیامبر ﷺ هر سال کسی را می‌فرستاد زکات ثروتمندان ما را می‌گرفت و در میان فقرای ما تقسیم می‌کرد. چرا شما به روش پیامبر ﷺ عمل نمی‌کنید؟!

ای ابوبکر اگر تو واقعا بر حقی، پس چرا پیش از تو علی علیه السلام سراغ ما نیامد.

و اگر علی علیه السلام راضی به خلافت توست، چرا او را به سمت ما نمی‌فرستی تا از ما زکات بگیرد و به تو برساند؟! سوگند به خدا که علی علیه السلام نه راضی بوده و نه راضی خواهد شد.

مردان را کشتی و اموال را غارت کردی و رحم را قطع کردی پس نه در دنیا و نه در آخرت با تو نخواهیم بود هر کاری که می‌خواهی بکن.

سخنان مظلومانه دختر اسیر آن چنان بر دلها آتش زد که فریاد گریه مردم بلند شد.

دختر اسیر: سوگند به خداوند پروردگارم و سوگند به محمد فرستاده خدا و پیامبرم که هرگز کسی مالک من نمی‌شود و شوهر من نمی‌گردد مگر این که به من خبر دهد هنگامی که مادرم به من حامله بود چه خوابی دید و هنگام تولد من چه گفت و نشانه‌ای که میان من و اوست چیست؟

اگر کسی بدون خبر دادن از این امور مالک من شود و مرا بگیرد، با دست خودم شکمم را پاره می‌کنم که هم پولی که بابت من پرداخته تلف شود و هم در قیامت گرفتار خون من گردد.

همه مردم ساکت شدند هر کسی به دیگری می‌نگریست و سخن دختر اسیر آن چنان قاطع بود که عقل از سر مردم ربود و زبانشان را لال ساخت و مردم در کار این دختر حیرت زده شدند.

ابوبکر که خدای مکر و حيله بود، خواست با ترفندی این رسوایی را جمع کند خطاب به مردم گفت: چه خبر شده؟ چرا به یکدیگر نگاه می‌کنید؟!

زبیر: مگر نشنیدی چه گفت؟

ابوبکر: چه چیزی شما را حیران و سرگردان کرده؟ این دختر، دختری یکی از بزرگان قبیله‌اش بوده و از این صحنه‌ها ندیده و به آن عادت ندارد، شک نکنید که از شدت ترس سخنانی گفته که معنی و مفهومی ندارد.

دختر اسیر: ای ابوبکر، به کاهدان زدی، سوگند به خدا نه ترسیده‌ام و نه بیتاب شده‌ام.

سوگند به خدا که به جز حق نگفتم و به جز حرف آخر چیزی بر زبان نیاوردم، حتما باید این شرط من رعایت گردد، سوگند به حق صاحب این قبر، نه دروغ گفتم و نه به من دروغ گفته شده است. اصحاب سقیفه حیلۀ دیگر دست و پا کردند دختر اسیر را به زبان گرفتند که ای دخترک، بیا خواب مادرت در زمان حاملگی را بگو تا ما برایت تعبیر کنیم.

دختر اسیر: کسی که مالک من خواهد شد، او از من به خواب و تعبیر آن داناتر است.

سپس دختر اسیر خاموش شد و طلحه و زبیر هم مأیوس شده، لباسشان را از روی او برداشتند و در مسجد نشستند. دختر اسیر هم گوشه‌ای نشست.

صحابه خود را در معرض نگاه دختر اسیر قرار می‌دادند و او از اسم آنها می‌پرسید اگر نام یکی علی بود از نام پدرش می‌پرسید و می‌گفت ای کاش علی بن ابی طالب علیه السلام بودی! پدرم به من سفارش کرده که خودم را جز به او تسلیم نکنم.

اینجا بود که جریان را به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر دادند و حضرت علیه السلام به مسجد آمدند و پرسیدند چه خبر است این همه هیاهو در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله برای چیست؟

قصه دختر اسیر را برای حضرت علیه السلام شرح دادند. حضرت علیه السلام فرمود حرف باطلی نگفته، به آن چه خواسته، او را خبر دهید و مالکش شوید.

حضار گفتند ای ابوالحسن علیه السلام در میان ما کسی نیست که غیب بداند و مگر نمی دانی که پسر عمویت رسول خدا صلی الله علیه و آله مرده و پس از او خبرهای آسمان قطع شده؟

امیرالمؤمنین علیه السلام: دختر اسیر حرف باطلی نزده است، اگر من به آن چه او خواسته خبر دهم، بدون اعتراض کسی مالک او می شوم؟

ابوبکر و همه مسلمانان شرط را قبول کردند و گفتند آری.

امیرالمؤمنین علیه السلام رو به دختر اسیر کرد و گفت ای دختر حنفی از آن چه خواستی خبر بدهم و تو را مالک شوم؟

دختر اسیر: ای کسی که در میان این همه صحابه تنها تو جرأت کرده ای و به میدان آمده ای، چه کسی هستی؟

امیرالمؤمنین علیه السلام: من علی بن ابی طالب هستم.

دختر اسیر: شاید تو همان مردی هستی که پیامبر صلی الله علیه و آله در صبح روز جمعه در غدیر خم او را خلیفه خودش بر ما قرار داده است؟

امیرالمؤمنین علیه السلام: آری، من همانم.

دختر اسیر یک بار دیگر درد دلش باز شد و این چنین شکوه کرد:
 به خاطر محبت به تو گرفتار شدیم و از جانب پذیرش ولایت تو
 این بلاها به سر ما آمده. آخر، مردان ما گفتند زکات مال را به
 کسی نمی‌دهیم و فرمانبرداری از کسی نمی‌کنیم مگر کسی که
 محمد ﷺ او را به خلافت نصب کرده باشد و او را عِلْم و نشانه
 هدایت قرار داده باشد.

برای همین اعتقاد مردانمان را کشتند و ما را اسیر کردند.
 امیرالمؤمنین (علیه السلام): پاداش شما تلف نمی‌شود و خداوند تعالی به
 هر کسی که خیری انجام دهد، پاداش می‌دهد.
 امیرالمؤمنین (علیه السلام) رو به مردم کرد و فرمود: این دختر درباره خواب
 مادرش راست می‌گوید.

سپس رو به دختر اسیر کرد و فرمود: ای دختر حنفی آیا مادرت
 در زمان قحطی به تو حامله نشد؟ زمانی که آسمان بارانش را
 گرفت و زمین گیاهش را و چشمه‌ها خشک شد، آن چنان که
 حیوانات چراگاه نمی‌یافتند.

و مادرت خطاب به تو که در رحمش بودی می‌گفت تو بچه شومی
 هستی و در زمان نامبارکی آمده‌ای.

هنگامی که حمل مادرت به نه ماهگی رسید، خواب دید که تو
 متولد شده‌ای و در خواب همین سخنان را به تو می‌گوید و تو

پاسخ می‌دهی مادر این گونه به من نگاه نکن، من بچه مبارکی هستم و بزرگی، مالک من می‌شود و خداوند از او پسری روزی من می‌کند که موجب سرافرازی قبیله می‌شود.

دختر اسیر: راست گفتی، حالا بگو نشانه میان من و مادرم چیست؟

امیرالمؤمنین علیه السلام: هنگامی که تو متولد شدی، مادرت خواب خود و سخنانی که تو در خواب گفته بودی، همه را بر لوحی از مس نوشت و آن را در چهارچوب در پنهان نمود. پس از دو سالگی تو را در جریان خواب قرار داد و تو آن را تصدیق کرد، پس از شش (یا هشت) سالگی دوباره جریان را بر تو عرضه کرد و تو به درستی آن اقرار کردی، سپس لوح مسی را به تو داد و گفت دخترکم اگر خون‌ریزی و غارتگری و اسیرکننده‌ای سراغ شما آمد و تو هم در میان اسیران، اسیر شدی، این لوح همیشه نزد تو باشد، تمام کوشش تو این باشد که کسی مالک تو نشود، مگر این که از خواب و از لوح به تو خبر بدهد.

دختر اسیر: راست گفتی حالا بگو لوح کجاست؟

امیرالمؤمنین علیه السلام: لوح را در میان موهایت پنهان کرده‌ای.

این جا بود که دختر اسیر دست برد و لوح را از لابلای موهایش درآورد و به امیرالمؤمنین علیه السلام داد.

مردم لوح را خواندند و دقیقاً همانی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داده بود بدون این که حرفی کم یا زیاد باشد.

به اینجا که رسید امیرالمؤمنین علیه السلام طبق خواسته دختر اسیر و طبق شرطی که با ابوبکر و مسلمانان کرد مالک دخترک شد. اما عمر بهانه آورد که بهای دخترک از سهم تو و اولاد تو به اندازه یک مرد بیشتر است پس نمی‌توانی مالک او شوی.

محمد بن ابی بکر برای خنثی کردن توطئه عمر، از جا برخاست و گفت این یک سهم را که کم آمده، از سهم من حساب کنید. سپس گفت ای عمر چقدر با این مرد دشمنی می‌کنی در حالی که می‌دانی مانند او در میان شما نیست و او هیچ نمونه و مانندی ندارد!

فریاد مردم به تأیید محمد بن ابی بکر بلند شد. ابوبکر برای پنهان کردن شکستش حیل‌های اندیشید و با منت به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت ای ابوالحسن دختر اسیر مال تو باشد خدا مبارک گرداند.

سلمان از جایش پرید و گفت سوگند به خدا که اینجا هیچ کس بر علی امیرالمؤمنین منتی ندارد، بلکه منت از آن خدا و رسول او و خود امیرالمؤمنین علیه السلام است.

سوگند به خدا که امیرالمؤمنین علیه السلام مالک دختر اسیر نشد جز به سبب معجزه آشکارش و علم مسلطش و فضلی که همگان از نیل به آن ناتوان هستند.

سپس مقدار درخواست و گفت چه شده است اقوامی را که خداوند برای آنها راه هدایت را آشکار ساخته، ولی آنها راه خدا را ترک کرده‌اند و راه کوری را در پیش گرفته‌اند! هیچ روزی نیست مگر این که دلایل حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام برای مردم آشکار می‌شود.

و ابوذر هم گفت شگفتا از کسانی که با حق دشمنی می‌کنند، هیچ وقتی نیست مگر این که حق آشکارتر می‌شود، ای مردم به راستی که خداوند برتری اهل فضل را برای شما آشکار ساخته است.

سپس رو به ابوبکر کرد و گفت ای ابوبکر آیا به خاطر رسیدن حق به اهل حق، منت می‌گذاری در حالی آنها نسبت به خلافت از تو سزاوارتر و حقدارتر هستند؟!

و عمار گفت شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله، به دستور آن حضرت همه ما بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان امیرالمؤمنین و خلافت سلام نکردیم؟!

به اینجا که رسید عمر دید قضیه بیخ پیدا می‌کند، به سرعت پرید و جلو سخن گفتن عمار را گرفت و ابوبکر برخاست و از مسجد فرار کرد.

در این هنگام دختر اسیر گفت: ای مردم شاهد باشید که من خودم را کنیز امیرالمؤمنین علیه السلام کردم.

امیرالمؤمنین علیه السلام: ای مسلمانان شاهد باشید که این دختر را برای خدا آزاد کردم و از غارت قبیله بنی حنیفه چیزی را به عنوان غنیمت نمی‌پذیریم.

امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به مردم: خدا و رسولش و مؤمنان را شاهد می‌گیرم که اگر دختر اسیر بپذیرد او را به همسری می‌گیرم. دختر اسیر: همسری تو را از دل و جان پذیرفتم.

امیرالمؤمنین علیه السلام: دیگر تو کنیز نیستی بلکه همسر منی. دختر اسیر: همان گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان داد خودم را به ازدواج علی علیه السلام در می‌آورم.

امیرالمؤمنین علیه السلام: تو را به همسری پذیرفتم. و مسجد از شور و شغف به اضطراب افتاد...

امیر خطاب به اسماء بنت عمیس: دختر اسیر را نزد خود نگهدار و از او به خوبی پذیرایی نما.

دختر اسیر نزد اسماء بود تا این که برادرش به مدینه آمد،

امیرالمؤمنین علیه السلام او را از برادرش خواستگاری کرد و با او ازدواج نمود.

جابر در پایان گفت سوگند به خدا که امیرالمؤمنین علیه السلام به سبب حجت آشکار و معجزه‌اش بود که مالک خوله شد، نه از سهم غنیمت جنگی.

پس خداوند لعنت کند کسی را که حق برایش آشکار شد، ولی خود او، بین خودش و حق، پرده‌ای کشید تا حق را نبیند.

سخن جابر که به این جا رسید شبهه‌ی شبهه‌افکنان نقش بر آب شد، چرا که خوله به عنوان اسیر ابوبکر، زن امیرالمؤمنین علیه السلام نشد، بلکه به ازدواج و از روی میل و رضایت خودش همسر مولا گردید.

پس از پایان سخنان جابر مردم از او تشکر کردند و برایش دعا نمودند خدا تو را از آتش جهنم نجات دهد که ما را از آتش شک و تردید خلاص کردی!

آن چه گذشت تنها یک نمونه از رسوایی‌هایی است که علی علیه السلام برای سران سقیفه به ارمغان آورده بود.

اما مشکل اصحاب سقیفه به همین اندازه ختم نمی‌شد. بلکه علاوه بر چالشهای موردی، مشکل بزرگتر و مهم‌تری وجود داشت و آن این بود که با وجود علی علیه السلام همیشه یک مقایسه شکل می‌گرفت. مقایسه میان اسلام سقیفه و اسلام علی علیه السلام.

چند نمونه از این مقایسه‌ها در سرفصل «مصادره ناموفق اسلام با زنده ماندن علی علیه السلام» گذشت.

از یک سواصل وجود علی علیه السلام و سیره آن حضرت، پیوسته و آشکارا فریاد می‌زد که اسلام سقیفه، اسلام نیست.

از دیگر سواصل مصادره شده، پل حکومت اصحاب سقیفه بود. اگر مردم در اسلام سقیفه شک می‌کردند، اصحاب سقیفه پل حکومتشان را از دست می‌دادند و پایه حکومت آنان فرو می‌ریخت. چکیده مطالب پیشین این شد که:

۱- اصحاب سقیفه، مسلمانانی بودند که بویی از ایمان نبرده بودند، اما ۲- اسلام پل آنان برای رسیدن به قدرت بود. در نتیجه علاوه بر این که ۳- تضمینی برای بقای اسلام وجود نداشت، با توجه به دشمنی اصحاب سقیفه با شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و شخص امیرالمؤمنین علیه السلام.

۴- حذف اسلام یک هدف کاملاً طبیعی اصحاب سقیفه شمرده می‌شد. بر این اساس هر چند اصحاب سقیفه چاره‌ای نداشتند تا برای رسیدن به قدرت، اسلام را مصادره کنند، اما باز هم بقای ظاهری اسلام را برنمی‌تافتند. پیش از این برخی از شواهد این امر گذشت که از جمله آنها تصریح معاویه به این که هدف او، دفن کامل نام پیامبر صلی الله علیه و آله است. با درنگ شایسته در سرفصل «مصادره ناموفق اسلام با زنده ماندن

علی علیه السلام « دو امر آشکار می شود:

- (۱) هدف سقیفه مصادره اسلام برای بازگشت به جاهلیت بود.
 - (۲) با مقایسه اسلام سقیفه و اسلام علی علیه السلام، مصادره اسلام دشوار می گردید.
- همین مقایسه اصحاب سقیفه را در مصادره اسلام و نیز در رسیدن به هدف حذف اسلام ناکام می کرد.
- چرا که تمام وجود علی علیه السلام و تمام حرکات علی علیه السلام و تمام اوصاف علی علیه السلام، اسلام را فریاد می زد.
- در نتیجه برای تضمین بقای حکومت سقیفه باید علی علیه السلام کشته می شد!
- هر چند کشتن علی علیه السلام یک ضرورت اصحاب سقیفه بود اما:
- آیا احتمال کشتن علی علیه السلام می رفت؟!
- ادامه نوشتار به این پرسش پاسخ می دهد.

آیا واقعا احتمال کشته شدن علی علیه السلام می رفت؟

سرفصل پیشین روشن ساخت که مصادره اسلام با وجود علی علیه السلام امری ناشدنی بود. چرا که اصل وجود علی علیه السلام و تمامی حرکات و سکون های علی علیه السلام، اسلام را فریاد می زد.

لذا برای تضمین بقای حکومت سقیفه چاره ای جز حذف و کشتن علی علیه السلام نبود.

اما در نگاه ساده اندیشانه کشته شدن علی علیه السلام بسیار شگفت و غیر قابل پذیرش می نماید.

علی علیه السلام کشته شود؟! آن علی علیه السلام که پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بود؟! آن علی علیه السلام که داماد پیامبر صلی الله علیه و آله هم بود؟! آن علی علیه السلام که پدر دو یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله هم بود؟! آن علی علیه السلام که محرم اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله هم بود؟! آن علی علیه السلام که پرورش یافته دست خود پیامبر صلی الله علیه و آله هم بود؟! آن علی علیه السلام که در شهر علم پیامبر صلی الله علیه و آله هم بود؟! آن علی علیه السلام که اسلام با شمشیر او برپا شده بود؟! آن علی علیه السلام که...؟!

با وجود آن همه سابقه در برپایی اسلام!

آن هم با فاصله ی کمتر از سه ماه با غدیر خم!

آن هم جلو چشم همه مسلمین!

آن هم به دست خود مسلمانان!

آیا کشتن علی علیه السلام پذیرفتنی است؟!

هر چند پذیرفتن این امر دشوار است، اما نامردی روزگار شگفتی ها نشان می دهد، شگفتی هایی که هرگز در اندیشه ای نگنجد!

علی علیه السلام حتما کشته می شد. زیرا....

زیرا با وجود علی علیه السلام، سقیفه سرانجام نمی یافت!

اگر توطئه برای قتل علی علیه السلام، حتی یک مستند هم نمی داشت، تنها

خطر علی علیه السلام برای سرانجام سقیفه، برای کشته شدن علی علیه السلام کافی بود.

اما آن چه مهم است این است که ردّ پاهایی از توطئه برای قتل علی علیه السلام در تاریخ ثبت شده است.

این ردّ پاها ثابت می‌کند که نه تنها کشتن علی علیه السلام محتمل بود، بلکه هدفی بود که اصحاب سقیفه بارها برای رسیدن به آن تلاش کردند اما موفق نشدند.

با هم این ردّ پاها را مرور کنیم.

تصریح اصحاب سقیفه بر کشتن علی علیه السلام

یکی از مستندات توطئه برای قتل علی علیه السلام، تهدیدات رسمی و آشکار اصحاب سقیفه به قتل بود.

علی علیه السلام را به سوی ابوبکر بردند و به او گفتند بیعت کن. گفت اگر نکنم چه می‌شود؟ گفتند به خدایی که جز او خدایی نیست، گردنت را می‌زنیم. علی علیه السلام گفت در این هنگام بنده خدا و برادر رسول خدا را می‌کشید. عمر گفت اما بنده خدا، بله، اما برادر رسول خدا، نه، این را دیگر قبول نداریم. ابوبکر همچنان ساکت بر منبر نشسته بود و سخن نمی‌گفت. عمر رو به ابوبکر کرد و گفت آیا در مورد علی علیه السلام دستوری نمی‌دهی؟ ابوبکر گفت تا

هنگامی که فاطمه علیها السلام در کنار اوست او را بر چیزی اجبار نمی‌کنم. علی علیه السلام به سوی قبر رسول خدا رفت و داد زد و گریه کرد در حالی که خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله فریاد می‌زد (آیه هارون را خواند که) «ای پسر مادرم مرا ناتوان کردند و نزدیک بود به قتل برسانند»^۱.

امیر المؤمنین علیه السلام را در حالی که گریان او را گرفته و می‌کشیدند نزد ابوبکر بردند.

همین که چشم ابوبکر به حضرت علیه السلام افتاد فریاد زد: «او را رها کنید!» حضرت علیه السلام فرمود: «چه زود بر اهل بیت پیامبرتان حمله کردید! ای ابوبکر، به چه حقی و به چه میراثی و به چه سابقه‌ای مردم را بر بیعت خود ترغیب می‌کنی؟! آیا تو دیروز به امر پیامبر صلی الله علیه و آله با من بیعت نکردی؟»

عمر گفت: ای علی، این سخن را کنار بگذار. بخدا قسم اگر بیعت نکنی تو را می‌کشیم. حضرت علیه السلام فرمود: «در این صورت بنده خدا و برادر مقتول پیامبر خواهم بود!» عمر گفت: «بنده خدای مقتول درست است، ولی برادر مقتول پیامبر درست نیست!» حضرت علیه السلام فرمود: «بدان بخدا قسم، اگر نبود مقدر خداوند که ثبت شده و پیمانی که دوستم (پیامبر) با من عهد کرده و من

هرگز از آن نخواهم گذشت، می فهمیدی که کدامیک از ما یارمان ضعیف تر و عددمان کمتر است». ابوبکر همچنان ساکت بود و سخنی نمی گفت....

عمر به ابوبکر که بر منبر نشسته بود گفت: چطور بالای منبر نشسته ای در حالی که این (مرد) نشسته و با تو روی جنگ دارد و بر نمی خیزد در بین ما با تو بیعت کند؟

آیا دستور نمی دهی گردنش زده شود؟! این در حالی بود که امام حسن و امام حسین علیه السلام بالای سر امیر المؤمنین علیه السلام ایستاده بودند. وقتی سخن عمر را شنیدند گریه کردند و صدای خود را بلند کردند که: «یا جدّاه، یا رسول الله».

امیر المؤمنین علیه السلام آن دو را به سینه چسبانید و فرمود: گریه نکنید، بخدا قسم بر کشتن پدرتان قادر نیستند. این دو کمتر و ذلیل تر و کوچکتر از آن هستند....

بعد عمر گفت: ای علی، برخیز و بیعت کن. حضرت علیه السلام فرمود: اگر نکنم؟ گفت: بخدا قسم در این صورت گردنت را می زنیم! حضرت علیه السلام فرمود: بخدا قسم دروغ گفתי ای پسر ضهاک، تو قدرت بر این کار نداری، تو پست تر و ضعیف تر از این هستی.

خالد بن ولید از جا برخاست و شمشیرش را بیرون کشید و گفت: «بخدا قسم اگر بیعت نکنی تو را می کشم»! امیر المؤمنین علیه السلام به

طرف او برخاست و جلو لباسش را گرفت و او را به عقب پرتاب کرد به طوری که او را بر قفا به زمین انداخت و شمشیر از دستش افتاد! عمر گفت: ای علی بن ابی طالب، برخیز و بیعت کن. حضرت علیه السلام فرمود: اگر نکنم؟

گفت: بخدا قسم در این صورت تو را می کشیم. امیر المؤمنین علیه السلام سه مرتبه با این سخن حجت را بر آنان تمام کرد و سپس بدون آنکه کف دستش را باز کند دستش را دراز کرد. ابوبکر هم بر دست او زد و به همین مقدار از او قانع شد.^۱

استشهاد علی علیه السلام به «القوم استضعفونی»

در احادیث مورد اتفاق شیعه و سنی وارد شده است که هر حادثه‌ای که در امت‌های پیشین رخ داده در این امت نیز واقع خواهد شد. یکی از حوادث مهم دوران موسای پیامبر صلی الله علیه و آله، فتنه سامری و گوساله پرستی بنی اسرائیل بود. در این فتنه هارون در اقلیت مطلق قرار گرفته و بر اثر مخالفت با مرتدان در معرض کشته شدن واقع شد.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَاللَّيْلِ الْأَلْوَاخَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ

(۱) روایت ۳۹

إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تُشِمِّتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ^۱

و چون موسی، خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من چه بد جانشینی برای من بودید! آیا بر فرمان پروردگارتان پیشی گرفتید؟ و الواح را افکند و [موی] سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود کشید. [هارون] گفت: «ای فرزند مادرم، این قوم، مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند؛ پس مرا دشمن شاد مکن و مرا در شمار گروه ستمکاران قرار مده.»

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از فتنه سقیفه، مکرر از موقعیت هارون پس از فتنه سامری یاد می‌کرد و به این آیه از قرآن استشهاد کرده است و در هر فرصت مناسب به سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله هم اشاره می‌کرد.

سپس رسول خدا به علی رو کرد و گفت: ای علی! همانا که تو پس از من، از قریش برخورد تندی خواهی دید، که شورششان علیه تو و ستمی که بر تو روا دارند، باشد. پس اگر در نبرد با آنان یارانی یافتی با آنان جهاد کن و به کمک موافقانت با مخالفانت بجنگ، اما اگر یارانی نیافتی، پایداری پیشه کن و دست نگهدار و خود را

در مهلکه نینداز، همانا که تو نسبت به من، همانند هارونی نسبت به موسی، هارون برای تو الگوی نیکوئی است، همو بود که به برادرش موسی گفت: «همانا که این قوم مرا ناتوان نموده نزدیک بود مرا بکشند».^۱

علی فرمود: ای پسر قیس! گفתי و حال پاسخ را بشنو؛ این ترس و فرار از مرگ نبود که مرا از آن بازداشت، من بیش از هر کسی می دانم که آنچه نزد خداوند است برایم از دنیا و آنچه در آن است بهتر می باشد، ولی آنچه مرا از شمشیر کشیدن بازداشت وصیت و پیمان رسول خدا با من بود. رسول خدا ﷺ مرا از آنچه امت پس از حضرتش با من خواهند کرد خبر داده بود، بنا بر این هنگامی که کردار امت را با خود دیدم بیش از آنچه از پیش می دانستم که رسول خدا ﷺ به من گفته بود، نبود. گفتم: ای رسول خدا! آنک که چنان شود چه وصیت و توصیه ای به من دارید؟

فرمود: «اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و اگر نیافتی دست نگهدار و خون خویش حفظ کن تا که برای برپایی دین و کتاب

(۱) روایت ۴۰

خدا و سنت من یارانی بیابی». رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که به زودی امت مرا رها خواهند کرد و با فردی جز من بیعت خواهند نمود و جز مرا پیروی خواهند کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که من نسبت به او مانند هارونم نسبت به موسی، و اندکی پس از حضرتش سرنوشت امت همانند هارون و پیروانش و گوساله و گوساله پرستان خواهد شد آنک که موسی به هارون گفت: ای هارون! چرا هنگامی که دیدی گمراه شدند، از آنان جدا نشدی، آیا می خواستی مرا نافرمانی کنی؟! «گفت: ای برادر! این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند» و گفت: ای برادر! مرا سرزنش مکن، ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل جدائی انداختی و وصیتم را بکار نبستی! یعنی هنگامی که موسی هارون را به جای خود بر آنان گمارد، به وی فرمود اگر گمراه شدند و یارانی یافت با آنان جهاد کند و اگر نیافت دست نگهدارد و خون خویش را حفظ کند و پراکنده شان نسازد. و من ترسیدم که برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من چنین گوید که: چرا میان امت پراکندگی افکندی و وصیتم را به کار نبستی، به تو گفتم که اگر یارانی نیافتی دست نگهداری و خون خود و اهل بیت و پیروانت را حفظ کنی؟ پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم به ابوبکر روی آوردند و با وی بیعت کردند، در حالی که من سرگرم غسل و دفن رسول خدا

بودم. سپس به قرآن پرداختم و با خود عهد بستم که جز برای انجام نماز رذایی بزرگیرم و پای بیرون نهم تا که قرآن را در کتابی گرد آورم و چنین کردم، سپس فاطمه علیها السلام را برداشتم و دست پسرانم حسن علیه السلام و حسین علیه السلام را گرفتم و به خانه یکایک مجاهدان بدر و پیشگامان در اسلام از مهاجران و انصار رفتم و آنان را در مورد حَقِّم به خدا سوگند دادم و آنان را به یاری خویش فراخواندم، از همه آنان تنها چهار نفر به دعوتم پاسخ دادند؛ سلمان، ابوذر، مقداد، و زبیر. از خاندانم نیز کسی نبود تا از من پشتیبانی کند؛ حمزه در نبرد احد کشته شده بود و جعفر در نبرد موته، من بودم و دو عامی تندخوی بدبخت ناتوان خوار؛ عباس و عقیل که تازه از کفر به اسلام روی آورده بودند. مردم مرا ناخوش داشتند و رها کردند، آن گونه که هارون به برادرش گفت، گفتم: «ای برادر! همانا که این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند»، هارون برایم الگوی نیکویی است و عهد و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایم حجت نیرومندی!^۱

از تطبیق آیه یاد شده به خوبی روشن می شود که اگر حضرت علیه السلام در مقابل اصحاب سقیفه دست به شمشیر می برد، اولاً قطعاً کشته می شد

(۱) روایت ۴۱

و ثانیاً مخالفت با فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در نتیجه حاصل بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله نابود می گردید.

هر آن چه در امتهای پیشین رخ داده...

اگر از دو مستند پیشین چشم پوشی کنیم، باز هم خطر جانی برای علی علیه السلام قطعی و مسلم بود.

توضیح این مطلب را با آیه ای از قرآن آغاز می کنیم.

لَتَرْكِبْنَ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ^۱.

البته (و صد البته) که شما کارهایی را پشت سر هم مرتکب می شوید که (دقیقا) مطابق کارهای امتهای پیشین است.

این آیه در تفسیر لاهیجی این چنین تفسیر شده است:

هر آینه مرتکب می شوید ای امت محمد طریقه ای بعد از طریقه و حالی بعد از حالی که در میان امم ماضیه شیوع داشته به این معنی که شما مرتکب می شوید شرك و معصیت امم گذشته را.^۲

در ذیل همین آیه روایات جالبی هم مطرح شده است:

امام باقر در ذیل آیه «البته (و صد البته) که شما کارهایی را پشت سر هم مرتکب می شوید که (دقیقا) مطابق کارهای امتهای پیشین

(۱) انشقاق/۱۹

(۲) تفسیر لاهیجی

است» فرمود: آیا چنین نبود که این امت هم پس از پیامبرشان تمام کارها را در مورد فلان و فلان و فلان مرتکب شدند؟! و همچون این آیه که: لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ^۲، یعنی راه همان امتهای سابق در خیانت به اوصیاء پس از انبیاء را پیش خواهید گرفت، و از این موارد در قرآن بسیار است و آن چه سرانجام امت به آن منتهی می‌شد و نیز خبر خداوند به پیامبر ﷺ که در مورد نابودی این امت، بر پیامبر ﷺ بسیار گران آمد. پس خداوند عزوجل برای تسلی پیامبر ﷺ به سوی حضرت وحی فرستاد «پس مبدا جانث به سبب حسرت هایی که بر آنان می‌خوری از بین برود.» و نیز «بر سرکشی و کفر بسیاری از آنان می‌افزاید، پس بر گروه کافران غمگین مباش.»^۳

و رسول الله (ﷺ) فرموده در قول خدای تعالی که لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ^۴ یعنی حالی بعد از حالی بعد از آن فرمود که: در پیش شما امر عظیم است استعانت طلبید از خدای عظیم.^۵

(۱) روایت ۴۲

(۲) انشقاق/ ۱۹

(۳) روایت ۴۳

(۴) انشقاق/ ۱۹

(۵) روایت ۴۴

گذشته از روایاتِ ناظر به تفسیر آیه یاد شده، روایات متعددی هم با این مضمون وارد شده است که تمامی آن چه در امتهای پیشین اتفاق افتاده است دقیقاً در این امت هم اتفاق خواهد افتاد.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم فرموده: هر چه در امتهای سابق اتفاق افتاده در این امت نیز اتفاق خواهد افتاد بی کم و کاست طابق النعل بالنعل و بدون تفاوت.^۱

جعفر بن محمد بن عماره از امام صادق علیه السلام از پدرش و از جدش علیه السلام روایت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: قسم به خدایی که مرا به حق به عنوان پیامبر و بشیر برانگیخت امت من نیز سنتهای پیشینیان را طابق النعل بالنعل پیروی خواهند کرد حتی اگر در امت بنی اسرائیل ماری به سوراخی داخل شده باشد در این امت نیز ماری به مانند آن داخل سوراخ خواهد شد.^۲

این روایات مورد اتفاق شیعه و سنی است. از جمله روایات سنی روایت زیر است:

(۱) ترجمه عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۴۸۴

(۲) روایت ۴۵

(۳) روایت ۴۶

کمال الدین ترجمه پهلوان ج ۲ ص ۴۰۱

پیامبر ﷺ هنگامی که از مدینه برای جنگ حنین خارج شد، در مسیرش از درختی گذشت که مشرکین برای تبرک اسلحه‌شان را بر آن می‌آویختند. به این درخت «ذات انواط» می‌گفتند. مسلمان گفتند ای رسول خدا همچنان که برای مشرکین «ذات انواط» بود، برای ما «ذات انواط» قرار بده. پیامبر ﷺ فرمود سبحان الله این خواسته شما مانند همانی است که قوم موسی به موسی گفتند «همان گونه که برای آنان معبودانی است، تو هم برای ما معبودی قرار بده». به کسی که جانم به دست اوست البته که شما هم روش‌های کسانی که پیش از شما بودند، انجام می‌دهید.

رزین ادامه سخن پیامبر ﷺ را این گونه افزوده است: دقیقاً پا در جای پای آنها می‌گذارید و روش آنان را تکرار می‌کنید، آن چنان که اگر در امت‌های گذشته کسی با مادرش زنا کرده باشد، همین امر در میان شما هم اتفاق خواهد افتاد. من نمی‌دانم آیا شما مانند امت موسی گوساله پرستی هم می‌کنید یا نه؟!۱

یکی از اتفاقات مهم بنی اسرائیل گوساله پرستی آنهاست در این فاجعه هارون در اقلیت کامل قرار گرفت و تهدید به قتل شد و طبق سفارش حضرت موسی صبر کرد.

همچنین در قرآن سخن از توطئه فرعونیان درباره کشتن موسی به میان آمده است:

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ
يَأْتُمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ^۱

و مردی از دورترین [نقطه] شهر شتابان آمد [و] گفت: ای موسی!
اشراف و سران [فرعونی] درباره تو مشورت می کنند که تو را
بکشند! بنابراین [از این شهر] بیرون برو که یقیناً من از
خیرخواهان توام.

نتیجه تطبیق روایات یاد شده، بر این آیه، هم چیزی جز کشتن شدن
علی علیه السلام نیست.

اگر هیچ مستندی در مورد مأمور به صبر بودن امیرالمؤمنین علیه السلام
نداشتیم جز این دسته از روایات، همین روایات برای اثبات نداشتن
امنیت جانی علی علیه السلام از جانب اصحاب سقیفه کافی است.

شهادت فاطمه علیه السلام، شکستن همه خط قرمزها

شهادت فاطمه صدیقه علیه السلام بر اثر مقاومت در مقابل غاصبین، به
تنهایی ثابت می کند که کشته شدن امیرالمؤمنین علیه السلام توسط اصحاب

سقیفه امری ممکن و شدنی بود. اما به توضیحی که خواهد آمد به میدان آمدن فاطمه علیها السلام، هزینه کشته شدن علی علیه السلام را آن چنان بالا برد که حکومت سقیفه احساس خطر کرد و از سر ناچاری از آن چشم پوشید.

لذا شایسته است نخست مستندات شهادت فاطمه صدیقه علیها السلام را ببینیم.

مستنداتی که ظلم ظالمین را، حتی در حد قتل فاطمه علیها السلام، ثابت می کند فراوان است.

۱) قسم جلاله عمر بر آتش زدن خانه.

یکی از این موارد تهدید عمر به آتش زدن خانه و قسم جلاله او بر جدیت در این تصمیم است.

در منابع سنیان نیز نقل شده که قسم جلاله فاطمه علیها السلام که عمر قطعاً چنین می کند.

هنگامی که مردم با ابوبکر بیعت کردند، علی علیه السلام و زبیر در خانه فاطمه علیها السلام به گفتگو و مشاوره پرداخته بودند، این خبر به عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه علیها السلام آمد، و گفت: ای دختر رسول خدا، محبوب ترین فرد نزد ما پدر تو است و پس از او خودت ولی سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در

خانه تو جمع شوند من دستور دهم خانه را بر آن‌ها بسوزانند. این جمله را گفت و بیرون رفت، هنگامی که علی علیه السلام و زبیر به خانه بازگشتند، دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود، خانه را بر شماها بسوزاند، به خدا سوگند! آنچه را که قسم خورده است انجام می دهد و به صلاحدید خود عمل کنید و نزد من بازنگردید. آن‌ها از نزد حضرت فاطمه علیها السلام رفتند و بازنگشتند تا اینکه با ابوبکر بیعت کردند.^۱

(۲) نبود خط قرمز در ظلم به فاطمه علیها السلام.

اصحاب سقیفه در ظلم به فاطمه علیها السلام هیچ خط قرمزی نداشتند. لذا اگر ظلم خاصی را پیدا کنیم که آنها مرتکب نشدند از این جهت بوده است که نیازی به آن پیدا نکرده بودند.

(۳) پشیمانی ابوبکر هنگام مرگ.

یکی از مواردی که ابوبکر هنگام مرگ از آن اظهار پشیمانی می کند حمله به خانه حضرت فاطمه علیها السلام است. این پشیمانی آن هم پس از موفقیت در غصب خلافت و پایان عمر نشان از آن دارد که حادثه هجوم به بیت تبعات فراوانی داشته است که خلیفه حتی هنگام مرگ هم با آن مشکل داشته است.

ابوبکر گفت: اما سه کاری که دوست داشتم هرگز نمی‌کردم:
دوست داشتم که هجوم به خانه فاطمه علیها السلام نمی‌کرد و به آن
بی‌حرمتی نمی‌کردم....^۱

۴) اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله به قتل حضرت علیها السلام.

امام صادق علیه السلام گفت جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ملعون است
ملعون است کسی که پس از من به دخترم فاطمه علیها السلام ستم کند و
حق او را غصب کند و او را بکشد....^۲

شهادت فاطمه صدیقه علیها السلام از منظر منابع شیعه هرگز قابل تردید
نیست. آن چه برای خصم مهم است از منظر منابع سنی است.
امور یاد شده از منظر منابع سنی هم برای اثبات شهادت فاطمه علیها السلام
کفایت می‌کند. چرا که:

۱- قسم جلاله عمر بر آتش زدن خانه در صورت عدم بیعت (بخوانید کشتن
هر کسی که بیعت نکند)، ثبت شده است.

۲- عدم بیعت فاطمه علیها السلام هم امری مسلم و انکار ناپذیر است.

۳- عمر هم قسمش را نشکسته است.

۴- در نتیجه ثابت می‌شود که اقدامات عمر منجر به قتل فاطمه علیها السلام شده

(۱) روایت ۴۹

(۲) روایت ۵۰

است.

البته این که در منابع سنیان رحلت فاطمه علیها السلام به عنوان قتل نقل نشده، طبیعی است و هرگز نافی قتل نیست.

هر چند اگر شهادت فاطمه علیها السلام به تفصیل در کتب سنیان هم نقل می شد باز هم از منظر منطق آنان چیزی عوض نمی شد. زیرا مطابق سیاست سنیان:

در درجه اول این گونه روایات به عنوان که متن آن منکر است ساقط می شود.
در درجه دوم هم طبق مبنایشان می گویند خلیفه اجتهاد کرده و یک ثواب هم برده است.

در درجه سوم هم قتل را به عنوان مصلحت اسلام توجیه می کنند.
مستندات این امر در سرفصل بعدی خواهد آمد.

قتل مخالفین، سیاست مدوّن حکومت

یکی از سیاستهای حکومتهای ستمگر کشتن مخالفین است. همین سیاست نیز شیوه غاصبین سقیفه بوده است. البته برای پوشاندن این سیاست شیادانه دست به توجیهات شیطانی نیز زده‌اند. به بخشی از صحیفه ملعونه دوم توجه کنید:

هر کسی از کارهای صحابه این برنامه را خوش نداشت واقعا که با حق و قرآن مخالفت کرده و از جماعت مسلمانان جدا شده است. پس او را بکشید. زیرا در کشتن او صلاح امت است و رسول خدا در این باره گفته است هر کسی نزد امت من بیاید و در اجتماع و اتحاد آنها تفرقه بیفکند او را بکشید، هر کسی از مردم که می‌خواهد باشد، فرقی نمی‌کند. زیرا اجتماع رحمت است و تفرقه عذاب است و امت من هرگز بر گمراهی متحد نمی‌شوند و همه مسلمانان دست واحدی در مقابل دشمنان هستند و از جمع مسلمانان کسی جز تفرقه افکن و دشمن بیرون نمی‌رود و چنین کسی پشتیبان دشمنان مسلمانان است، واقعا که خدا و رسول خدا خون او را مباح و کشتنش را حلال کرده‌اند.^۱

مستند دیگری که از آن می‌توان کشته شدن امیرالمؤمنین علیه السلام در

صورت مقاومت مسلحانه را ثابت کرد، تصریح عمر به همین سیاست اصحاب سقیفه است.

عمر گفت نه به خدا سوگند هیچ کس با ما مخالفت نمی‌کند مگر این که او را بکشیم....^۱

این سیاست از سوی علمای وهابیت نه تنها مورد تأکید قرار گرفته است، بلکه از آن دفاع هم شده است:

واقعا خلیفه بیشتر از یک بار بر کشتن مخالفین تأکید کرده است، چه یک نفر باشد و چه بیشتر. زیرا او می‌دانست که نتیجه این اختلاف تلخ است و کسانی که تلخی آن را می‌چشند مسلمانها هستند... پس در این هنگام کشتن یک نفر یا دو نفر یا سه نفر در راه بقای اسلام اشکالی ندارد، هر چند از بزرگان صحابه باشند....^۲

ترورهای ناموفق، عبور اصحاب سقیفه از خط قرمزها

مهم‌ترین دلیل بر امکان هر چیزی وقوع آن است. از این رو توطئه برای کشتن علی علیه السلام و اقدام به آن، آشکارا محتمل بودن قتل حضرت علیه السلام را ثابت می‌کند.

(۱) روایت ۵۳

(۲) جولة تاريخية في عصر الخلفاء الراشدين محمد السيد الوكيل

علاوه بر این که پرده از هدف نهایی اصحاب سقیفه بر می‌دارد و ثابت می‌کند که اگر علی علیه السلام کشته نشد به دلیل ناتوانی و عجز اصحاب سقیفه بود.

نقل است که أبوبکر و عمر طّی مذاکره‌ای با خالد بن ولید از او خواستند که حضرت علی علیه السلام را به قتل برساند و او نیز پذیرفت، در گوشه خانه؛ همسر أبوبکر اسماء بنت عمیس متوجّه این جریان شد، و فوراً پیکری را روانه خانه علی علیه السلام نموده و به او گفت: به او بگو گروهی قصد جان شما را دارند، چون حضرت علیه السلام این مطلب را شنید فرمود: رحمت خدا بر بانویت اسماء، به او بگو [اگر ایشان به این هدف نائل خواهند شد] پس چه کسی ناکثین و مارقین و قاسطین را می‌کشد؟.

و قرار شد خالد بن ولید هنگام نماز صبح که هوا تاریک است از فرصت استفاده نموده و خود را مخفی سازد [زیرا رسم بر این بود که نماز صبح را در چنان تاریکی بجای می‌آوردند که زن و مرد از هم تمیز داده نمی‌شدند] و لیکن خدا کار خود را رساننده است، و أبوبکر به خالد گفته بود: هر وقت نماز صبح را به پایان بردم نقشه‌ات را در باره علی علیه السلام عملی ساز، بهمین خاطر خالد در صف نماز در کنار علی علیه السلام نشست، و أبوبکر با اینکه در نماز بود ناگاه به فکر عواقب آن عمل شنیع افتاده و از فتنه پس از آن ترسید که

نکند جان خودش نیز در خطر باشد، پس پیش از سلام نماز سه بار گفت: «ای خالد آنچه مأموریت داشتی انجام مده»، و در نقل دیگر خبر آمده است که گفت: «آنچه را که دستور داده بودم خالد انجام ندهد».

و آن حضرت علیه السلام رو به خالد نموده و دید با شمشیر برهنه در کنار او است، فرمود: ای خالد تو را به چه چیز مأمور ساخته بود؟ گفت: به کشتن تو، فرمود: آیا واقعا این کار را می کردی؟ گفت: بخدا قسم اگر او مانع نشده بود شمشیر را بر فرق سرت فرود می آوردم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: ای بی مادر دروغ گفתי، آنکه توان این کار را دارد حلقه استش از تو تنگتر است! قسم به آنکه دانه از زمین بیرون آورده و انسان را خلق نمود اگر قضای الهی بنوع دیگری قلم خورده بود نیک در می یافتی که از میان این دو گروه کدامیک ضرورتی و ضعیف تر است!

و در روایت دیگری از ابو ذر رضی الله عنه - نقل است که پس از این ماجرا حضرت امیر علیه السلام با دو انگشت سبابه و میانی خود خالد را چنان گرفت و فشرد که از شدت درد بلند فریاد کشید، و مردم به هراس افتاده و ناراحت شدند (فقط فکر خود بودند)، و خالد خود را ملوث نموده و پاهای خود را بر زمین می زد و هیچ نمی گفت.

در این حال ابوبکر به عمر گفت: این حاصل مشورت عوضی تو بود، گویا من سرانجامش را می‌دیدم، خدا را سپاس که آلوده به این عمل نشدم. اما در باب خالد هر کسی که قدم پیش می‌نهاد تا او را از دست حیدر کُزار رهایی بخشد از سر ترس دور می‌شد، در اینجا ابوبکر عمر را در پی عباس فرستاد، عموی آن حضرت آمده و شفاعت نموده و [با اشاره به روضه نبویه] گفت: تو را به حق صاحب این قبر و آنکه در آن است و به حق حسنین علیهم‌السلام و فاطمه علیها‌السلام او را رها کن، آن حضرت علیه‌السلام نیز پذیرفت، و عباس میان دو دیده‌اش را بوسید.^۱

از استادام نقیب ابوجعفر پرسیدم و گفتم... آیا آن چه در مورد حدیث خالد گفته می‌شود درست است؟ گفت بعضی از علویه این مطلب را نقل می‌کنند. سپس گفت روایت شده که مردی نزد زفر بن هذیل رفیق ابوحنیفه رفت و از فتوای ابوحنیفه پرسید درباره این که آیا جایز است از نماز به وسیله چیز جز سلام خارج شد؟ اموری مانند سخن گفتن و کار زیادی که از حالت نمازگزار خارج می‌کند و حدیثی که وضو را باطل می‌کند. زفر پاسخ داد جایز است. زیرا ابوبکر در تشهدش گفت آن چه را که گفت. آن مرد

(۱) روایت ۵۴

پرسید ابوبکر چه گفت؟ پاسخ داد به تو مربوط نیست. او هم دوباره و سه باره سؤالش را تکرار کرد، زفر گفت این مرد را بیرونش کنید، بیرونش کنید، داشتم با کسی که از اصحاب ابی خطاب است صحبت می‌کردم (و خودم نمی‌دانستم).

ابن ابی الحدید می‌گوید از استادم پرسیدم نظر تو درباره برنامه کشتن علی علیه السلام چیست؟ پاسخ داد من این جریان را بعید می‌دانم هر چند امامیه آن را نقل کرده‌اند.

سپس ادامه داد اقدام خالد به قتل را به خاطر شجاعت و دشمنی با علی علیه السلام بعید نمی‌دانم، لکن از ابوبکر بعید می‌دانم، زیرا او با ورع بود و این چنین نبود که بین گرفتن خلافت و منع فدک و خشمگین ساختن فاطمه علیها السلام و قتل علی علیه السلام جمع کند، حاشا که او چنین کند. از استادم پرسیدم آیا خالد می‌توانست علی علیه السلام را بکشد پاسخ داد بله، چرا نتواند؟! در حالی که شمشیر در گردش بود و علی علیه السلام هم مسلح نبود و از آن خالد تصمیم داشت غافل بود. ابن ملجم هم غافلگیرانه علی علیه السلام را کشت، ولی خالد از ابن ملجم شجاع‌تر بود.^۱

سمعانی گفته است: از او (یعقوب رواجی استاد بخاری) کلام ابوبکر روایت شده است که گفت: "خالد آنچه را به او دستور

داده شده است انجام ندهد" از سید عمر بن ابراهیم حسینی در کوفه پرسیدم که معنی این روایت چیست؟ او گفت: به خالد دستور داده بود که علی علیه السلام را بکشد؛ اما از این کار پشیمان شده و از آن نهی کرد.^۱

ابوبکر به منزل خویش بازگشته و کسی را به دنبال عمر فرستاد و او را خوانده و گفت: آیا جلسه امروز علی علیه السلام را در مورد ما ندیدی؟ قسم به خدا اگر دوباره چنین بنشیند کار ما را خراب خواهد کرد؛ نظر تو چیست؟ گفت: من چنین نظر دارم که دستور به کشتن او بدهی؛ گفت: چه کسی او را بکشد؟ پاسخ داد: خالد بن ولید.

پس به نزد خالد فرستاده، به نزد ایشان آمد؛ پس گفتند: می خواهیم تو را به کاری بزرگ مامور کنیم؛ پاسخ داد: من را به به هر کاری می خواهید مامور کنید؛ حتی اگر کشتن علی بن ابی طالب باشد علیه السلام؛ گفتند: کار همین است؛ پس خالد گفت: چه زمانی او را بکشم؟

ابوبکر پاسخ داد: وقتی که به مسجد آمد؛ در هنگام نماز در کنار او بایست؛ وقتی که من سلام نماز را دادم بایست و گردن او را بزن؛ گفت: باشد.

أسماء بنت عمیس که همسر ابوبکر بود، این را شنیده و به کنیزش گفت: به منزل علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام برو و به ایشان سلام کرده و به علی علیه السلام بگو:

"به درستیکه سران در مورد تو مشورت کرده اند که تو را به قتل برسانند ؛ پس بیرون برو ؛ بدرستیکه من از خیر خواهان توام".
پس کنیز به نزد حضرت آمده و به علی علیه السلام گفت: أسماء بنت عمیس به شما سلام می رساند و می گوید: "به درستیکه سران در مورد تو مشورت کرده اند که تو را به قتل برسانند ؛ پس بیرون برو ؛ بدرستیکه من از خیر خواهان توام.

پس حضرت علیه السلام به او گفتند به او بگو: خداوند بین ایشان و آنچه می خواهند مانع خواهد شد ؛ سپس ایستاده و آماده نماز شدند و در مسجد حاضر شده و در پشت ابوبکر ایستادند اما نماز فرادا خواندند و خالد بن ولید نیز در کنار ایشان بوده و شمشیر به همراه داشت ؛ وقتی که ابوبکر برای تشهد نشست از آنچه گفته بود پشیمان شده و از آشوب و نیز از قدرت علی علیه السلام و جنگاوری ایشان ترسید ؛ پس حیران ماند و راهی برای پایان بردن نماز پیدا نمی کرد ؛ به حدی که مردم گمان کردند به او فراموشی دست داده است ؛ پس رو به خالد کرده و گفت: ای خالد ؛ آنچه را به تو

دستور دادم انجام نده ؛ "السلام علیکم ورحمة الله" (و نماز را به پایان رساند)

پس امیرمومنان به خالد فرمودند: ای خالد ؛ تو را به چه چیزی امر کرده بود؟ گفت: به من دستور داده بود که گردن تو را بزنم ؛ حضرت علیه السلام فرمودند: و آیا چنین کاری را می کردی؟ پاسخ داد: آری قسم به خدا که اگر به من نگفته بود چنین نکن، تو را بعد از سلام به قتل می رساندم ؛ پس حضرت علیه السلام او را گرفته و به زمین زدند ؛ مردم نیز دور او جمع شدند ؛ عمر گفت: قسم به پروردگار کعبه که او را می کشد!!! ؛ مردم گفتند: ای ابوالحسن، تو را به خدا، تو را به خدا، به حق صاحب این قبر ؛ پس حضرت او را رها کردند ؛ پس حضرت علیه السلام رو به عمر کرده و یقه او را گرفته و فرمودند: ای فرزند صهاک ؛ اگر نبود پیمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از من گرفتند، و نیز اگر نبود دستورات خداوند که از قبل آمده است، می دانستی که کدامیک از ما یاوران ناتوان تری دارد و نیروی کمتری دارد ؛ و سپس به منزل خود وارد شدند.^۱

چون رسول خدا وفات یافت، طبق سفارش رسول خدا، علی علیه السلام قرآن را جمع کرد و آن را نزد مهاجرین و انصار آورد و بر آنها عرضه کرد....

زید هم پذیرفت که این کار را بکند. اما گفت اگر من از قرآنی که شما خواسته‌اید فارغ شدم و علی علیه السلام قرآنی که جمع آوری کرده است آشکار کرد، آیا مقصود شما باطل نمی‌شود؟

عمر گفت چاره چیست؟ زید گفتم شما به چاره آگاه‌تر هستید. عمر گفت چاره‌ای نیست جز این که او را بکشیم و از دست او راحت شویم. پس از این عمر نقشه قتل علی علیه السلام به دست خالد را کشید، اما نتوانست آن را عملی کند....^۱

از این روایت برمی‌آید که نقشه قتل علی علیه السلام توسط خالد چندین بار طرح شده، اما به نتیجه نرسیده است.

روشن شد که سیاست تدوین شده و اجرا شده اصحاب سقیفه حذف همه مخالفین بود و روشن شد که بقای حکومت سقیفه در گرو حذف علی علیه السلام بود.

در نتیجه همه مباحث پیشین این شد که:

برای تضمین بقای حکومت سقیفه باید علی علیه السلام کشته می‌شد!

پرسشی که مطرح است این است که:

پس چرا علی علیه السلام کشته نشد؟!

عدم امنیت علی علیه السلام در حکومت سقیفه

این که علی علیه السلام در حکومت سقیفه زنده مانده است خودش جای سؤال دارد. همین را هم ابن ابی الحدید از استادش پرسیده است:

از استادم نقیب ابوجعفر پرسیدم و گفتم واقعا من تعجب می‌کنم از علی علیه السلام که چگونه این مدت طولانی پس از رسول خدا زنده ماند و چگونه ترور نشد و حتی ناگهانی به خانه‌اش نریختند که او را بکشند، با این که جگرها از آتش کینه نسبت به او می‌سوخت. پاسخ داد اگر نبود که خودش را خوار کرد و صورتش را بر پستی زمین گذاشت، حتما کشته می‌شد و لکن از مردم کناره گیری کرد تا نامش از سر زبانها افتاد و به عبادت و نماز و قرآن مشغول شد و از روش نخستین و آن شعار پیشین خودش خارج شد و شمشیر را فراموش کرد و مانند جنگجوی دلاوری گشت که از جنگ توبه کرده و سیاحی در زمین یا عابدی در کوه‌ها شد و هنگامی مردم از کسانی که حکومت را دست گرفتند اطاعت کردند و علی علیه السلام پست‌تر از لنگ کفشی شد، او را رها کردند و از او سخن نگفتند، چنین نبود که عرب جز به دستور متولیان و انگیزه شخصی بر علیه علی علیه السلام اقدام کند. چون حاکمان باعث و داعی به کشتنش نداشتند، از کشتن او دست نگهداشتند و اگر

این نبود البته که کشته می‌شد، پس از این مطلب اجل الهی حافظ محکمی از مرگ است.^۱

در سیاست حکومت سقیفه گذشت که قتل مخالفین هیچ محدودیتی ندارد. در صحیفه ملعونه دوم عبارت «كَائِنًا مَنْ كَانَ» آمده است. سنیان بار معنایی این عبارت را گونه باز کرده‌اند: «ولو كانوا من كبار الصحابة»!

این یک روی سکه بود.

روی دوم سکه تنزل جایگاه امیرالمؤمنین ع بود. این تنزل را در مراسم بیعت اجباری آشکارا می‌بینیم آن جا که عمر به صراحت در جمع مسلمانان خطاب به علی ع می‌گوید: دیگر خبری از برادری پیامبر ص نیست و برادری پیامبر ص تمام شده است.

نتیجه این سیاست را در روایت زیر ببینید:

علی ع در زمان زندگی فاطمه ع نزد مردم آبرویی داشت. اما هنگامی که فاطمه ع وفات یافت نزد مردم کاملاً غریبه شد....^۲ تعبیر «وجه» با تنوین تنکیر بیانگر این است که جایگاه امیرالمؤمنین ع در حیات فاطمه نزد سران اصحاب سقیفه، در

(۱) روایت ۵۹

(۲) روایت ۶۰

اندازه‌ای نبوده است که مانع ظلم به همسر علی علیه السلام شود. چرا که تمامی ستم‌ها و مصائب فاطمه صدیقه علیه السلام، در این دوران بوده است. از این اشاره به خوبی دانسته می‌شود که جایگاه اجتماعی علی علیه السلام پس از فاطمه علیه السلام حتی در جایگاه یک مسلمان عادی نبوده است! در نتیجه سیاست دوروی سکه تکمیل گردید: از یک سو مخالف، حتی اگر از بزرگان صحابه باشد، باید کشته شود و از سوی دیگر علی علیه السلام جایگاه یک مسلمان عادی را هم ندارد. پس مشکل کشتن علی علیه السلام در حکومت سقیفه کاملاً حل شده است.

البته تکرار این نکته شایسته است که روبه‌بان تنها در چهارچوب مأموریت علی علیه السلام به صبر، شیر می‌شدند. اما همین اندازه که احتمال می‌دادند علی علیه السلام از شمشیرش استفاده می‌کند قضیه فرق می‌کرد.

دو راهی پس از سقیفه

امر نخستی که از مطالعه سقیفه روشن شد عبارت بود از: ضرورت حذف علی علیه السلام برای تضمین بقای حکومت سقیفه
اما با درنگ بیشتر در تاریخ سقیفه امر دومی آشکار می‌شود که متضاد با امر نخست است و آن:

ضرورت بقای علی علیه السلام برای تضمین بقای اصل دین است.

در نتیجه از یک سو بقای حکومت سقیفه اقتضا می‌کرد که باید علی علیه السلام کشته شود!

اما از سوی دیگر بقای دین اقتضا می‌کرد که باید علی علیه السلام بماند!

چرا که بقای دین به بقای علی علیه السلام گره خورده بود.

از آن جایی که عالم، عالم اسباب است، باید این تضاد بر اساس اسباب ظاهری حل شود و نه اعجاز الهی.

توضیح امر نخست، یعنی ضرورت حذف علی علیه السلام برای بقای حکومت سقیفه، گذشت و اینک به توضیح امر دوم، یعنی ضرورت بقای علی علیه السلام برای بقای دین، می‌پردازیم.

تاکنون روشن شد که:

(۱) در مرحله نخست اصحاب سقیفه برای رسیدن به قدرت چاره‌ای جز مصادره اسلام و پل ساختن آن برای رسیدن اهدافشان نداشتند.

(۲) اما هدف نهایی مانند معاویه حذف کامل اسلام بود، آن چنان که حتی اثری از نام پیامبر صلی الله علیه و آله در اذان هم باقی نماند.

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که اشخاصی مانند معاویه با برنامه ریزی و سازماندهی پیشاپیش، علاج همه موانع پیش روی را اندیشیده بودند.

همچنین شواهد تاریخی نشان می‌دهد که اکثریت قریب به اتفاق مردم به دلایل مختلفی همچون ترس یا منافع دنیوی و یا بر اثر شباهات اصحاب سقیفه در فتنه سقیفه سقوط کردند.

در این شرایط برای بقای اسلام به کسی جز علی علیه السلام امید نمی‌رفت. اگر علی علیه السلام هم کشته می‌شد همه امیدها برای بقای اسلام تبدیل به یأس می‌شد.

لذا بقای اسلام به بقای علی علیه السلام گره خورده بود.

چرا که علی علیه السلام، اسلام مجسم بود. زنده بودن علی علیه السلام، هم‌تراز زنده بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و زنده بودن دین و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، وجود علی علیه السلام، یادآور سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

علی علیه السلام بود که پیوسته حق بر محور او می‌چرخید.

علی علیه السلام با حق است و حق با علی. حق پیوسته بر مدار علی علیه السلام می‌چرخد.^۱

علی علیه السلام بود که هیچگاه از قرآن جدا نمی‌شد.

به راستی که قرآن و عترت من هرگز از یکدیگر جدا نمی‌گردند تا این که بر من در حوض کوثر وارد شوند...^۲

(۱) روایت ۶۱

(۲) روایت ۶۲

علی علیه السلام بود که اگر به او چنگ می زدند گمراه نمی شدند.
به راستی که من در میان شما دو امر را باقی گذاشتم، تا هنگامی
که به این دو امر چنگ زنید هرگز پس از من گمراه نمی شوید و
آن دو امر کتاب خدا و عترت من اهل بیت من است....^۱

علی علیه السلام بود که میزان حق و باطل بود.
به خدا سوگند که علی علیه السلام راه خدا و میزان الهی است.^۲
علی علیه السلام بود که....

با درنگ در مطالب یاد شده روشن می شود که وجود علی علیه السلام حتی
پس از غصب خلافت و مصادره اسلام و تحریفات وحشتناک آن،
ضامن بقای اصل دین بود.

به سخن دیگر اگر علی علیه السلام زنده نمی ماند، هرگز اسلام هم باقی
نمی ماند و اسلام برای همیشه دفن می شد.
و اگر علی علیه السلام زنده می ماند، اسلام هم زنده می ماند و با نخستین
بستر رشد، دوباره جوانه می زد و بارور می گردید.

(۱) روایت ۶۲

(۲) روایت ۶۴

چه باید کرد؟!

همه مشکلات غاصبین به وجود علی علیه السلام برمی گشت.

علم علی علیه السلام، رسوا کننده جهل حاکمان منافق بود.

شجاعت علی علیه السلام، یادآور فراریان احد و خیبر بود.

قضاوت علی علیه السلام، عدم شایستگی حاکمان را فریاد می زد.

عدالت علی علیه السلام، ستمگری حاکمان را....

زهد علی علیه السلام، دنیاپرستی شان را

خود علی علیه السلام، غدیر را....

اصل وجود علی علیه السلام هم که شاهد زنده پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

همان گونه که معاویه گفته است تا پیامبر صلی الله علیه و آله زنده باشد، نمی توان

آشکارا دین را محو و نابود کرد.

لذا تا علی علیه السلام هم زنده باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله زنده است.

پس باید علی علیه السلام کشته شود!

اما کشته شدن علی علیه السلام، مساوی با نابودی کامل دین و پوچی

حکمت رب العالمین بود!

پس باید علی علیه السلام زنده بماند!

اما چگونه؟!

اصحاب سقیفه که فکر همه کس و همه چیز را کرده اند.

تنها علی علیه السلام می ماند.

علی غریب و بی یاور هم که مأمور به صبر است. پس ترسی هم از
شمشیر علی علیه السلام ندارند.

اینجاست که نجات اسلام یک شگفتی می طلبد، یک شگفتی
غافلگیرانه، غیر منتظره و ناگهانی!

آن شگفتی هم به میدان آمدن فاطمه علیها السلام بود!

آری تنها یک راه وجود داشت و آن این که فاطمه علیها السلام به میدان بیاید

تا علی علیه السلام زنده بماند. اگر علی علیه السلام بماند، اسلام هم می ماند!

حکیمانه‌ترین حرکت در مقابل سقیفه

پس از سقیفه همه شرایط برای کشتن علی علیه السلام فراهم بود. تنها مانع، دلاوری علی علیه السلام بود. اما دشمن می‌دانست که علی علیه السلام مأمور به صبر است و دست به شمشیر نمی‌برد.

هر چند اصحاب سقیفه، همان قهرمانان فراری احد! هستند و بویی از شجاعت نبرده‌اند. اما پهلوانی جسور مثل خالد بن ولید داشتند که از شدت حسادت با علی علیه السلام، آماده بود خود را به هر چالشی بیفکند.

سقیفه طبق نقشه و برنامه چیده شده پیش می‌رفت و سقیفه موفقیت کامل را در یک قدمی خود می‌دید. چرا که بر اساس توطئه اصحاب سقیفه، مردم به علی علیه السلام پشت کرده بودند (ارتد الناس) جز سه چهار نفری (الاثلاثه) که کاری از دستشان برنمی‌آمد.

فقط مانده بود که علی علیه السلام بیعت کند و کار تمام تمام شود. و اگر علی علیه السلام بیعت نمی‌کرد طبق سیاست تدوین شده و تهدید صریح اصحاب سقیفه باید علی علیه السلام هم کشته می‌شد.

و اگر علی علیه السلام کشته می شد دیگر از اسلام حتی نامش هم باقی نمی ماند تا چه رسد به شکل ظاهری آن.
اما این همانی است که خداوند پیش از غدیر به پیامبرش هشدار داده بود:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ...^۱

ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت [درباره ولایت و رهبری علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام] بر تو نازل شده ابلاغ کن؛ و اگر انجام ندهی پیام خدا را نرسانده ای.
اگر علی علیه السلام کشته می شد، وعده عصمت الهی باطل می شد که فرموده بود:

وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ.^۲

و خدا تو را از [آسیب و گزند] مردم نگره می دارد.
پیامبر صلی الله علیه و آله که از جانش نمی ترسید از نابودی اسلام می ترسید.
و اینک با کشته شدن علی علیه السلام همان ترسی که پیامبر صلی الله علیه و آله داشت به جان اسلام می افتاد!

(۱) مائده/۶۷

(۲) مائده/۶۷

خود علی علیه السلام مأمور به صبر....
مردم دچار ارتداد....
از سه چهار نفر باقی مانده هم کاری ساخته نیست....
برنامه قتل علی علیه السلام هم قطعی و مسلم....
چه کسی می‌توانست به میدان آید تا جان علی علیه السلام را نجات دهد
که اسلام بماند؟!
هیچ کس نیست! هیچ کس!
جز یک نفر...!

غافلگیری دشمن

ناگهان فاطمه علیها السلام پا به میدان گذاشت و در مقابل دشمن غدار
ایستاد و خود را سپر جان علی علیه السلام کرد!
اتفاقی که به اندیشه هیچ کس خطور نمی‌کرد!
نه دوستی که ناامید شده بود چنین انتظاری داشت.
و نه دشمن غدار چنین چیزی را پیش بینی کرده بود.
به میدان آمدن ناگهانی فاطمه علیها السلام، فرصت هر تدبیری را از دشمن
گرفته بود.

اگر عقب نشینی می‌کرد تا کجا می‌توانست عقب نشینی کند؟! تا

دست کشیدن از خلافت؟! این که برای اصحاب سقیفه شدنی نبود!
و اگر عقب نشینی نمی کرد باید هزینه سنگینی پرداخت می کرد!
و اصحاب سقیفه دومی را پذیرفتند.

اما عدم محاسبه دشمن نسبت به میدان آمدن فاطمه علیها السلام، نتیجه
نداشتن برنامه و تدبیر مناسب برای مقابله با آن بود.

این چنین شد که دشمن در ورطه سیاست روزمرگی افتاد^۱ و ناچار
شد برای شکستن خاکریز فاطمه علیها السلام، همه خط قرمزها را بشکند و اوج
رسوایی خودش را رقم زند.

و این همانی بود که فاطمه علیها السلام تدبیر کرده بود! غافلگیر ساختن دشمن!
بهترین نتیجه تدبیر فاطمی، جلوگیری از غصب خلافت بود که به
حسب ظاهر پیروزی حداکثری بود.

نتیجه حداقلی تدبیر فاطمی، پیشگیری از کشته شدن علی علیه السلام و
بقای اصل اسلام بود.

به میدان آمدن غافلگیرانه فاطمه علیها السلام، بهترین روش خنثی سازی
توطئه اصحاب سقیفه بود!
اما چرا؟!

(۱) سیاست روزمره گی دشمن شواهد متعددی دارد. از جمله آنها تأسف ابوبکر از
هجوم به خانه فاطمه، عیادت از فاطمه برای حلیت طلبی و....

فاطمه علیها السلام، عاطفی‌ترین و منطقی‌ترین بازدارندگی

به میدان آمدن فاطمه علیها السلام چه از منظر عاطفی و چه از منظر منطقی، قوی‌ترین پیام را به جامعه آن دوران مخابره کرد و این پیام همچنان برای خردمندان همه دورانها روشنگری می‌کند. روشنگری این پیام حاصل ویژگی‌های عمومی و فردی فاطمه علیها السلام بود. ویژگی‌هایی که:

(۱) عواطف و احساسات عمومی را تحریک می‌کرد.

(۲) وجدان‌های خفته را بیدار می‌کرد.

(۳) پرده غفلت را از خرد خردمندان می‌زدود.

همه این ویژگی‌های فاطمه علیها السلام، مناسب‌ترین بازدارنده از اجرای توطئه اصحاب سقیفه بود.

به برخی از این ویژگی‌ها توجه کنید:

زن بودن

درگیری مردان با زنان در همه جوامع و حتی جامعه جاهلیت، نشانه فقدان مروت و پستی شخصیت است.

اگر حرمت زن در اسلام را هم در نظر بگیریم، فردی که با زنان درگیر شود، به پست‌ترین درجه شخصیتی سقوط می‌کند.

خدا را خدا را مورد زنان و بردگانتان در نظر بگیرید به راستی که آخرین سخنی که پیامبر ﷺ شما گفت این بود که شما را به رعایت حال دو ناتوان سفارش می‌کنم زنان و و بردگانی که مالک آنها هستید....^۱

حتی در درگیری مردان وقتی زنی به دفاع وارد درگیری می‌شود انسان‌های متشخص کنار می‌کشند.

و حتی برخی از افراد لاابالی هم وقتی در صحنه زنی وجود داشته باشد، از دشنام ناموسی خوداری می‌کنند.

نتیجه این ویژگی در درگیری‌ها از دو حال خارج نیست: یا عامل بازدارندگی است و یا رسواکننده پسیت شخصیت طرف مقابل است. **حامله بودن**

اگر زنی حامله هم باشد علاوه بر حرمت کلی زن بودن، حرمت ویژه‌ی دیگری هم پیدا می‌کند که حتی افرادی که مروت و انسانیت کم رنگی داشته باشد، رعایت حال چنین زنی را بیشتر می‌کنند.

فاطمه عليها السلام حامله بود و پیامبر ﷺ برای فرزند در شکمش نامگذاری گذاری کرده بود.

محمد بن یوسف گنجی شافعی (متوفای ۶۵۸) از علمای اهل

تسَنّ در تأیید این مطلب چنین می‌نویسد:

او (شیخ مفید از علمای شیعه) بر قول اکثریت و جمهور علما چنین مطلبی را اضافه می‌کند و می‌گوید:
پس از [رحلت] پیامبر ﷺ، فاطمه علیها السلام فرزند پسری را سقط نمود که رسول خدا ﷺ نام او را محسن نهاده بود. [گنجی شافعی ادامه می‌دهد:] این مطلب نزد هیچ کدام از اهل نقل [و حدیث] یافت نشد مگر ابن قُتیبَه.^۱

ابن بطریق (متوفای ۶۰۰) می‌نویسد:

و در روایتی نقل شده است: فاطمه علیها السلام پس از [رحلت] رسول خدا، فرزند پسری را سقط نمود که پیامبر ﷺ وی را در حالی که جنین بود، محسن نام‌گذاری کرده بود.^۲

با توجه به وجود جاسوس‌های اصحاب سقیفه در خانه پیامبر ﷺ، اصحاب سقیفه به خوبی از این امر با خبر بودند.

بر فرض تنزل در ابتدای هجوم به خانه، اصحاب سقیفه از حامله بودن فاطمه علیها السلام بی‌خبر بودند، اما شواهد نشان می‌دهد که پس از آن، قطعاً مطلع شدند و هیچ ترتیب اثری هم ندادند.

(۱) روایت ۶۶

(۲) روایت ۶۷

در حالی که این ویژگی فاطمه علیها السلام حداقل می‌توانست از ادامه ظلم به فاطمه علیها السلام بازدارد.

شبهات فوق العاده به پیامبر صلی الله علیه و آله

از ویژگی‌های فاطمه علیها السلام شبهات فوق العاده به پیامبر صلی الله علیه و آله بود.
در منابع سنیان آمده است.

عایشه گفت: کسی را جز فاطمه علیها السلام از جهت نیکویی سیمای معنوی و روش و رفتار و کردار شبیه‌تر به پیامبر صلی الله علیه و آله ندیدم^۱
جابر گفت: هیچ گاه راه رفتن فاطمه علیها السلام ندیدم جز این که راه رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله را به یاد می‌آوردم که هنگام راه رفتن به راست و چپ متمایل می‌شد.^۲

هنگامی که فاطمه علیها السلام از غصب فدک توسط ابوبکر خبردار شد، چادرش را پوشید و در گروهی از یاران و زنان فامیلش در حالی که (از شدت خشم و سرعت حرکت) دامن چادرش زیر پایش می‌آمد رو به مسجد آورد، راه رفتنش (آن چنان شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله بود که) از راه رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله مو نمی‌زد، تا این که بر ابوبکر وارد شد....^۳

(۱) روایت ۶۸

(۲) روایت ۶۹

(۳) روایت ۷۰

به میدان آمدن زنی با این شباهت شدید، حتی اگر بیگانه از پیامبر ﷺ هم باشد، زنده کننده یاد پیامبر ﷺ و سفارشات اوست و حرمتی ویژه پیدا می‌کند و احترامی استثنائی می‌طلبد.

عزادار بودن

حالا اگر این زن عزادار هم باشد و عزاداری او برای شخص پیامبر ﷺ هم باشد، برخورد نامناسب با چنین زنی اصلا با انسانیت سازگار نیست و در تناقض با وجدان انسان‌ها است.

بر همین اساس هم هنگامی که ابن زیاد بر زینب کبری خشم گرفت و قصد کشتن حضرت را نمود عمرو بن حریث به عنوان این که او زنی عزادار است ابن زیاد را از تصمیمش منصرف کرد.

اما برخورد عمر با فاطمه رضی الله عنها رذیلانه‌تر از برخورد ابن زیاد بود.

دختر پیامبر ﷺ بودن

حالا اگر این زن بسیار شبیه پیامبر ﷺ، دختر خود پیامبر ﷺ هم باشد، نه تنها یاد پیامبر ﷺ و سفارشاتش را زنده می‌کند که حقوق پیامبر ﷺ را هم یادآوری می‌کند.

از جمله آن چه یادآوری می‌شود حقوق ذی القربی است.

قرآن در این باره می‌فرماید:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ...^۱

بگو: از شما [در برابر ابلاغ رسالتم] هیچ پاداشی جز مودّت
نزدیکان را [که بنابر روایات بسیار اهل بیت علیهم السلام هستند] را نمی
خواهم.

وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ...^۲

و حقّ خویشاوندان و حقّ تهیدست و از راه مانده را بپرداز، و هیچ
گونه اسراف و ولخرجی مکن.

مصدق یقینی این آیات، فاطمه زهرا علیها السلام است.

لذا برخورد با فاطمه علیها السلام، مصداق مخالفت با قرآن و سنت است و
این امر هم از جهت انسانی و هم جهت قرآنی بازدارندگی فوق العاده‌ای
را اقتضا می‌کند.

تنها یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله

اگر به ویژگی دختر پیامبر صلی الله علیه و آله بودن، ویژگی یادگار منحصر
پیامبر صلی الله علیه و آله را اضافه کنیم، رعایت احترام فاطمه علیها السلام و وجوب مودت و
محبت به او بسیار حساس‌تر از رعایت حق ذوی القربی می‌گردد.

کمالات انسانی و اسلامی فاطمه علیها السلام

(۱) شوری/۲۳

(۲) اسراء/۲۶

در اشاره به کمالات نفسانی فاطمه علیها السلام تنها به یک آیه از قرآن بسنده می‌کنیم:

و يُطْعَمُونَ الْطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا مُّتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا.....^۱

و غذا را در عین دوست داشتنش، به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می‌کنند. [و می‌گویند:] ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می‌کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم. ما از پروردگاران در روزی که روز عبوس و بسیار هولناکی است می‌ترسیم.

پس خدا نگهدار آنان از آسیب و گزند آن روز است و شادابی و شادمانی به آنان عطا می‌کند. و آنان را برای اینکه [در برابر تکالیف دینی و حوادث روزگار] شکیبایی ورزیدند، بهشتی [غنبرسشت] و لباسی ابریشمین پاداش می‌دهد. در آنجا بر تخت

ها تکیه می‌زنند، در حالی که آفتابی [که از گرمایش ناراحت شوند] و سرمای [که از سختی اش به زحمت افتند] نمی‌بینند، اگر به آیاتی که به فاطمه علیها السلام تأویل شده است و سنتی که در مورد فضائل فاطمه علیها السلام صادر شده است و سیره‌ی نیکویی که از فاطمه علیها السلام در تاریخ ثبت شده است، پرداخته شود، مثنوی هفتاد من می‌شود. لذا به همین یک آیه بسنده می‌کنیم.

فضیلت فاطمه علیها السلام مورد اتفاق همه مسلمانان است تا آن جا که دشمن‌ترین زن از دشمنان فاطمه علیها السلام می‌گوید:

عایشه گفت: برتر از فاطمه علیها السلام جز پدرش را ندیدم.^۱

اگر این روایت را به آیه زیر اضافه کنید شاهد شخصیتی فوق العاده خواهیم بود:

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ.^۲

و یقیناً تو بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری.

شخصیت دومی پس از پیامبری که این گونه خدایش می‌ستاید، فاطمه زهرا علیها السلام است.

به میدان آمدن چنین شخصیتی بزرگترین بازدارنده از انحرافی بود

(۱) روایت ۷۱

(۲) قلم/ ۴

که سقیفه در پی آن بود.

عصمت فاطمه علیها السلام

از ویژگی‌های مهم فاطمه علیها السلام عصمت حضرت است.

عصمت فاطمی مستند به قرآن و سنت است.

اما مستند قرآنی عصمت فاطمی:

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ
أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ
نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ^۱

پس هر که با تو درباره او [عیسی] پس از آنکه بر تو [به واسطه
وحی، نسبت به احوال وی] علم و آگاهی آمد، می ادله و ستیز
کند، بگو: بیایید ما پسرانمان را و شما پسرانتان را، و ما زنانمان را
و شما زنانتان را، و ما نفوسمان را و شما نفوستان را دعوت کنیم؛
سپس یکدیگر را نفرین نماییم، پس لعنت خدا را بر دروغگویان
قرار دهیم.

عصمت فاطمی مستند به سنت هم هست. از آن جمله:

فاطمه علیها السلام در عیادت ابوبکر و عمر گفت من از شما دو نفر
چیزی می‌پرسم که می‌دانم شما از آن خبر دارید. اگر راست گفتید

می‌دانم که در آمدنتان صادق هستید. آن دو گفتند از آن چه می‌خواهی بپرس. فاطمه علیها السلام گفت شما را به خدا سوگند آیا از رسول خدا شنیده‌اید که می‌فرمود فاطمه علیها السلام پاره تن من است پس کسی که او را بیازارد مرا آزرده است؟ آن دو گفتند آری شنیده‌ایم. فاطمه علیها السلام دستش را به آسمان بلند کرد و گفت خداوندا واقعا که این دو مرا آزار دادند پس من شکایت این دو را نزد تو و رسول تو می‌آورم. سپس به آن دو گفت نه به خدا سوگند از شما دو نفر هرگز راضی نمی‌شوم تا این که پدرم رسول خدا را ملاقات کنم و آن چه را شما دو نفر کرده‌اید به او خبر دهم و او درباره شما حکم کند....^۱

این سنت را در کنار قرآن بگذارید که فرموده است:

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا.^۲

آن‌هایی که خدا و پیامبرش را اذیت می‌کنند، خداوند آن‌ها را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور می‌سازد و برای آنان عذاب خوار کننده‌ای آماده کرده است.

(۱) روایت ۳۹

(۲) احزاب/۵۷

الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^۱

آنان که رسول الله را اذیت می‌کنند، برای ایشان عذابی دردناک است.

مورد دیگر خبر متواتر از پیامبر ﷺ است که فرمود:

فاطمه ﷺ بزرگ زنان جهان است.^۲

فاطمه صدیقه ﷺ به همین روایت و آیه مباحله بر عصمت خود در مقابل ابوبکر و عمر استدلال کرده است:

فاطمه ﷺ گفت: همین حرف مرا بس است! ای مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم! آیا شنیدید که رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «همانا که دخترم سرور زنان اهل بهشت است»؟ گفتند: آری! ما این سخن را از رسول خدا ﷺ شنیده‌ایم. فاطمه ﷺ گفت: آیا سرور زنان اهل بهشت ادعای بی‌اساس می‌کند و چیزی را که مال او نیست می‌گیرد؟ آیا اگر چهار نفر علیه من به فحشایی گواهی دهند یا دو نفر علیه من به سرقتی شهادت دهند آیا شما باور می‌کردید؟! ابوبکر خاموش شد، اما عمر گفت: آری! بر تو حدّ جاری می‌کردیم! فاطمه ﷺ گفت: دروغ گفتم و خود را خوار کردی! مگر اقرار کنی که مسلمان نیستی، کسی که علیه سرور

(۱) توبه/۶۱

(۲) روایت ۷۳

زنان اهل بهشت، شهادتی را روا می‌داند یا بر او حدّ جاری می‌کند ملعون است و کافر به آنچه خداوند بر محمد ﷺ نازل فرموده است. زیرا کسانی را که «خداوند از آنان پلیدی و ناپاکی را زدوده و پاک و پاکیزه‌شان ساخته»، شهادت علیه آنان روا نیست، چرا که آنان از هر بدی مصون و معصومند و از هر پلیدی پاکیزه‌اند. ای عمر! به من بگو چه کسانی مصداق آیه تطهیراند؟ آیا اگر گروهی علیه آنان شهادتی دهند یا علیه یکی از آنان گواهی به شرك و کفر یا پلیدی دادند، بر مسلمانان است که از آنان بیزاری جویند و حدّشان زنند؟ عمر گفت: آری! آنان و مردم در این مورد یکسانند! فاطمه ؓ گفت: دروغ گفתי و کفر ورزیدی! آنان و مردم در این مورد یکسان نیستند، زیرا خداوند مصونیت‌شان بخشیده و آیه عصمت و طهارت آنان را نازل کرده و از آنان پلیدی را زدوده است، لذا هر کس گواهی علیه آنان را تصدیق کند، خداوند و رسولش را تکذیب کرده است.^۱

ویژگی عصمت در فاطمه ؓ، میزان بسیار دقیقی برای روشننگری جامعه و رسوا کردن اصحاب سقیفه. این میزان، میزانی است که حرف اول و آخر را در همه جا می‌زند.

(۱) روایت ۷۴

ابعاد به میدان آمدن فاطمه علیها السلام

در سرفصل «تضادی که پس از سقیفه شکل گرفت» گذشت:

با درنگ در مطالب یاد شده روشن می‌شود که وجود علی علیه السلام حتی پس از غصب خلافت و مصادره اسلام و تحریفات وحشتناک آن، ضامن بقای اصل دین بود.

به سخن دیگر اگر علی علیه السلام زنده نمی‌ماند، هرگز اسلام هم باقی نمی‌ماند و اسلام برای همیشه دفن می‌شد.

و اگر علی علیه السلام زنده می‌ماند، اسلام هم زنده می‌ماند و با نخستین بستر رشد، دوباره جوانه می‌زد و بارور می‌گردید.

اما در سرفصل «عدم امنیت علی علیه السلام در اثر تنزل جایگاه اجتماعی در حکومت سقیفه» دیدیم که سیاست سقیفه کار علی علیه السلام را به آن جا رساند که جاننش در خطر بود، تا چه رسد به این که توان تأثیرگذاری در جامعه و بازدارندگی از انحراف دین را داشته باشد.

این هم بن‌بستی بود که اسلام دچار آن شده بود.

فاطمه علیها السلام به میدان آمد و این بن‌بست را شکست. چرا که در صورت موفقیت حداکثری:

- ۱) شاید دشمن حیا کند و دست از جنایت بردارد و اسلام به سلامت بماند.^۱
 - ۲) شاید مردم حیا کنند و به یاری علی علیه السلام بشتابند.
 - ۳) شاید غافلان بیدار شوند و به سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله بازگردند.
 - ۴) شاید خردورزان از دام شبهات اصحاب سقیفه رهایی یابند.
- در این صورت به میدان آمدن فاطمه علیها السلام، عاطفی‌ترین و منطقی‌ترین بازدارندگی از انحراف اسلام بود.
- هر چند این بازدارندگی محقق نشد، اما فاطمه علیها السلام قطعاً به موفقیت حداقلی دست یافت که عبارت است از:
- ۵) اقامه حجة بالغة بر دوست و دشمن.
 - ۶) مستند سازی انحراف اسلام توسط اصحاب سقیفه.
 - ۷) جاودانگی ثبت رسوایی اصحاب سقیفه.
- با اندک درنگی در تاریخ، شاهد شکست فاطمه علیها السلام در میدان هستیم، چرا که بازدارندگی از انحراف حاصل نشد.
- اما در عرصه تبیین عملی و بیانی، با بزرگترین دستاورد در بیان حق و حقیقت و رسوا کردن اصحاب سقیفه و مستند ساختن انحراف آنان روبرو هستیم.

۱) شاهد بر تحریک عواطف دشمن، عبارتهایی است که عمر در نامه به معاویه نوشته است. به روایت ۵۱ مراجعه کنید.

آری با آمدن فاطمه علیها السلام هدف نهایی سقیفه که حذف اسلام باشد، عقیم گردید.
اما چگونه؟

فاطمه علیها السلام، بلندترین فریاد رسوایی انحراف سقیفه گفتیم:

هر چند به میدان آمدن فاطمه علیها السلام، عاطفی‌ترین و منطقی‌ترین عامل بازدارندگی از انحراف اسلام بود، اما این بازدارندگی محقق نشد.
لذا نوبت به موفقیت حداقلی فاطمه علیها السلام می‌رسد.
با این همه جالب است که بدانیم هر چند فاطمه علیها السلام به حسب ظاهر در میدان شکست خورد، اما با درنگ در ابعاد همین موفقیت حداقلی، شاهد پیروزی بزرگ فاطمه علیها السلام در عرصه تبیین هستیم که رسوایی اصحاب سقیفه در ابعاد گوناگون است.
به سخن دیگر هر چند فاطمه علیها السلام در میدان غصب خلافت شکست خورد، اما در مأذنه تاریخ پیروز گشت!
در ادامه به برخی از ابعاد رسوایی اصحاب سقیفه اشاره می‌کنیم.

رسوایی‌های اخلاقی اصحاب سقیفه

پیش از این گذشت که ابوبکر پس از این که خطبه تاریخی صدیقه

طاهره علیها السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام را به روباهی که تنها شاهد او دم او است و به زن بدکاره‌ای که در زنا مشهور شده بود تشبیه می‌کند.

پس از این که ابوبکر از سخنرانی خطبه فاطمه علیها السلام با خبر شد (و از تأثیر آن بر ریاستش نگران شد) مردم را به اجتماع در مسجد فراخواند و بر منبر رفت و گفت: ای مردم این سخنان چیست که به آن گوش می‌دهید؟! با هر حرفی آرزویی است. این آرزوها در دوران پیامبرتان کجا بود؟! هر کس شنیده بگوید و هر کس شاهد بود حرف بزند. هرگز چنین نبوده است. بلکه او روباهی است که دمش گواه اوست خدا او را لعنت کند و واقعا که لعنت کرده است، همیشه همراه هر فتنه‌ای است، به خاطر این که پس از پایان فتنه (و استقرار خلافت) طالب فتنه است می‌گوید: از نو شروع کنیم (او فتنه را دوست دارد) مانند ام طحال (فاحشه مشهوری که ضرب المثل شده بود) که محبوب‌ترین کسانش زناکار است....^۱

همچنین عمر خطاب به سیده نساء عالمین با این ادبیات سخن می‌گوید:

ای فاطمه علیها السلام حرفهای احمقانه زنان را رها کن....^۲

(۱) روایت ۷۵

(۲) روایت ۷۶

به فاطمه علیها السلام گفتم حرفهای باطل و افسانه‌ای زنان را رها کن....^۱
اگر این گونه برخوردهای اصحاب سقیفه را گردآوری کنیم رسوایی
اخلاقی اصحاب سقیفه بیشتر آشکار می‌شود.

رسوایی‌های انسانی اصحاب سقیفه (گذر از همه خط قرمزهای انسانی)

اگر از منظر دینی چشم پوشی کنیم و تنها از منظر انسانی، میدان
آمدن فاطمه علیها السلام را تجزیه و تحلیل کنیم با غدر و بی‌رحمی و ستم
نفرت انگیزی روبرو می‌شویم که خیانتی بی‌سابقه در طول تاریخ را ثبت
کرده است. آن هم خیانتی که با هیچ یک از اصول انسانی سازگار
نیست و همه خط قرمزهای انسانیت را زیر پا گذاشته است.
درنگ در مصائب فاطمه علیها السلام برای درک این بُعد از رسوایی
اصحاب سقیفه کفایت می‌کند.

سپس عمر برخاست و عده‌ای همراه او حرکت کردند تا این که
به در خانه فاطمه علیها السلام رسیدند. در زدند هنگامی که فاطمه علیها السلام
صدای آنان را شنید با بلندترین فریاد در حالی که گریه می‌کرد
صدا زد ای رسول خدا پس از تو از پسر خطاب و پسر ابوقحافه

چها که ندیدیم. هنگامی که مردم صدای فاطمه و گریه فاطمه علیها السلام را شنیدند، گریان برگشتند. نزدیک بود دلهای آنها از غصه متلاشی شود و جگرهایشان شکافته شود. اما عمر و گروهی ماندند سپس علی علیه السلام را از خانه خارج ساخته و به سوی ابوبکر بردند....^۱

اگر فاطمه به میدان نمی آمد اصحاب سقیفه این چنین رسوا نمی شدند.

به میدان آمدن فاطمه علیها السلام از برخی از جهات شبیه به میدان آوردن علی اصغر به میدان و طلب آب است.

همه بچه ها تشنه بودند و شاید از کلام امام حسین علیه السلام هم استفاده شود که قبل از به میدان آوردن علی اصغر، امام حسین علیه السلام از زنده ماندن آن حضرت ناامید بود. اما برای شناساندن پستی دشمنی که حاضر نیست طفل شیرخواری را خود آب دهد، لازم بود حضرت علی اصغر به میان آورده شود.

در سقیفه نیز فاطمه علیها السلام تنها یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله، در ایام عزای حضرت و...، از منظر انسانی بسیار جا داشت که با او همدردی شود. اما عملکرد معکوس سران سقیفه، ثابت کرد در قاموس سقیفه انسانیت وجود ندارد.

رسوایی‌های دینی اصحاب سقیفه (شکستن خط قرمزهای اسلامی)

اگر از منظر دینی میدان آمدن فاطمه علیها السلام را تجزیه و تحلیل کنیم شاهد زیر پا گذاشتن تمامی احکام اسلام خواهیم بود که در تعارض با منافع سقیفه قرار داشت.

به سخن دیگر هر حکم و قانون شرعی که در تزامن با اهداف اصحاب سقیفه بود به آسانی نقض می‌شد و بر خلاف آن عمل می‌گردید.

در رأس این احکام شکستن عهد و پیمان‌های متعددی بود که با امیرالمؤمنین علیه السلام بسته بودند. مهم‌ترین آنها خیانت به پیمان غدیر خم بود.

در جریان غصب فدک قاعده فقهی ید و احکام ارث زیر پا گذاشته شد.

هنگامی که می‌خواستند فدک را از فاطمه علیها السلام بگیرند به آن دو گفته بود: آیا فدک تحت تصرف من نیست و نماینده من در آن نیست و آیا تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زنده بود، من از غله فدک نمی‌خوردم؟ گفتند: آری! گفت: پس چرا از من بر آنچه تحت تصرفم است بی‌نه می‌خواهید؟ گفتند: زیرا فدک غنیمت مسلمانان است، اگر بی‌نه‌ای اقامه کردی که خوب و گر نه اجازه تصرف

نمی‌دهیم! در حالی که مردم پیرامون آن دو گوش می‌کردند، گفت: آیا می‌خواهید قراری را که رسول خدا ﷺ گذاشته برگردانید و می‌خواهید در باره ما حکمی روا دارید که در باره سایر مسلمانان روا نمی‌دارید؟ ای مردم! بشنوید! این دو در چه خیالی هستند! آیا شما دو تا بر این باورید که در اموال مسلمانان ادعایی داریم؟ آیا از من بینه می‌خواهید یا از آنان؟ گفتند: از تو بینه می‌خواهیم. گفت: اگر در آنچه تحت تصرف من است، همه مسلمانان ادعایی می‌داشتند، آیا از آنان بینه می‌خواستید یا از من؟ عمر خشمگین شد و گفت: این فِدْكَ غنیمت و زمین مسلمانان است و در دست فاطمه عليها السلام بوده و غله‌اش را می‌خورده، اگر بر آنچه ادّعا می‌کند مبنی بر اینکه پیامبر فِدْكَ را به او هبه کرده، از میان مسلمانان شاهی آورد، در حالی که فِدْكَ غنیمت و حق آنان است، آن وقت ما در این موضوع تجدید نظر می‌کنیم.^۱

یکی از احکامی توسط اصحاب سقیفه زیر پا گذاشته شد، حکم خمس و سهم ذی القربی است که در این آیه از قرآن آمده است:

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى

(۱) روایت ۷۴

وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا
أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ.^۱

و بدانید هر چیزی را که [از راه جهاد یا کسب یا هر طریق
مشروعی] به عنوان غنیمت و فایده به دست آوردید [کم باشد یا
زیاد] یک پنجم آن برای خدا و رسول خدا (ﷺ) و خویشان
پیامبر، و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است، اگر به خدا
و آنچه بر بنده اش روز جدا کننده حق از باطل، روز رویارویی دو
گروه [مؤمن و کافر در جنگ بدر] نازل کردیم، ایمان آورده‌اید
[پس آن را به عنوان حقی واجب به خدا و رسول و دیگر نامبردگان
پردازید]؛ و خدا بر هرکاری تواناست.

در همین رابطه امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرموده است:

آیا تعجب نمی‌کنید که او و رفیقش ما را از سهم «ذی القربی» که
خداوند در قرآن آن را برای ما واجب کرده است، محروم ساختند؟!
خداوند می‌دانست که اینان بر ما ستم روا خواهند داشت و ما را
از آن محروم خواهند ساخت، لذا در ادامه آیه فرمود: «... اگر به

خداوند و آنچه بر بنده خود نازل کردیم ایمان آوردید، روز جدایی حق از باطل، روز روبرو شدن دو گروه با يك ديگر...»^۱.

پیش از این مردود ساختن شهادت اصحاب مباحله گذشت که روح آن تکذیب قرآن است.

همچنین مردود ساختن شهادت ام ایمن که روح آن تکذیب شهادت پیامبر ﷺ به این که او زنی از زنان بهشت است.

سپس فاطمه ام ایمن را آورد. ابتدا ام ایمن از ابوبکر پرسید آیا شهادت نمی دهید که من از اهل بهشت هستم؟ ابوبکر گفت آری شهادت می دهم. ام ایمن گفت پس من شهادت می دهم که پیامبر ﷺ فدک را به فاطمه علیها السلام بخشید.^۲

به این مقوله باید جعل احادیث متعدد را هم افزود که در رأس آن این احادیث مجعول است:

خداوند برای ما اهل بیت پیامبری و خلافت را جمع نکرده است.^۳

(۱) روایت ۷۴

تاریخ سیاسی صدر اسلام ترجمه کتاب سلیم ص ۲۹۱

(۲) روایت ۷۹

(۳) روایت ۸۰

ما جماعت پیامبران ارث به جا نمی‌گذاریم. آن چه از خود به جا گذاریم صدقه است.^۱

و.....

چکیده سخن این که اصحاب سقیفه دستشان به هر حکمی از احکام الهی رسید آن را تحریف کردند.

رسوایی‌های اسلام اصحاب سقیفه (اثبات نفاق غاصبین)

مهم‌ترین ثمره به میدان آمدن فاطمه علیها السلام اثبات کفر و نفاق دستگاه سقیفه بود.

به بخشی از استدلال فاطمه علیها السلام که پیش از این گذشت توجه کنید:

فاطمه علیها السلام گفت: همین حرف مرا بس است! ای مردم! شما را به

خدا سوگند می‌دهم! آیا شنیدید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود:

«همانا که دخترم سرور زنان اهل بهشت است»؟ گفتند: آری! ما

این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ایم.

فاطمه علیها السلام گفت: آیا سرور زنان اهل بهشت ادعای بی‌اساس

می‌کند و چیزی را که مال او نیست می‌گیرد؟

آیا اگر چهار نفر علیه من به فحشایی گواهی دهند یا دو نفر علیه

من به سرقتی شهادت دهند آیا شما باور می‌کردید؟!

ابوبکر خاموش شد، اما عمر گفت: آری! بر تو حدّ جاری می‌کردیم! فاطمه علیها السلام گفت: دروغ گفتی و خود را خوار کردی! مگر اقرار کنی که مسلمان نیستی، کسی که علیه سرور زنان اهل بهشت، شهادتی را روا می‌داند یا بر او حدّ جاری می‌کند ملعون است و کافر به آنچه خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرموده است. زیرا کسانی را که «خداوند از آنان پلیدی و ناپاکی را زدوده و پاک و پاکیزه‌شان ساخته»، شهادت علیه آنان روا نیست، چرا که آنان از هر بدی مصون و معصومند و از هر پلیدی پاکیزه‌اند. ای عمر! به من بگو چه کسانی مصداق آیه تطهیراند؟ آیا اگر گروهی علیه آنان شهادتی دهند یا علیه یکی از آنان گواهی به شرك و کفر یا پلیدی دادند، بر مسلمانان است که از آنان بیزاری جویند و حدّشان زنند؟ عمر گفت: آری! آنان و مردم در این مورد یکسانند! فاطمه علیها السلام گفت: دروغ گفتی و کفر ورزیدی! آنان و مردم در این مورد یکسان نیستند، زیرا خداوند مصونیت‌شان بخشیده و آیه عصمت و طهارت آنان را نازل کرده و از آنان پلیدی را زدوده است، لذا هر کس گواهی علیه آنان را تصدیق کند، خداوند و رسولش را تکذیب کرده است.^۱

(۱) روایت ۷۴

چند سرفصل از رسوایی‌های اصحاب سقیفه را دیدیم. آشکار شدن همه اینها حاصل به میدان آمدن فاطمه علیها السلام بود. اگر فاطمه علیها السلام به میدان نمی‌آمد شخصیت و اهداف اصحاب سقیفه این گونه از پرده بیرون نمی‌افتاد. این رسوایی‌ها ثابت کرد که اسلام اصحاب سقیفه، چیزی جز پل رسیدن به حکومت و قدرت نیست و اصحاب سقیفه هرگز اعتقادی به اسلام ندارند.

به میدان آمدن فاطمه علیها السلام آشکار ساخت که اسلام سقیفه در تقابل با اسلام علی علیه السلام است و بدین سان از قربانی شدن اسلام برای رسیدن اصحاب سقیفه به قدرت جلوگیری کرد.

فاطمه علیها السلام سوخت تا علی علیه السلام زنده بماند

اصحاب سقیفه هرگز انتظار به میدان آمدن فاطمه علیها السلام را نداشتند. از یک سو عقب نشینی در مقابل فاطمه علیها السلام مستلزم عقب نشینی از حکومت اصحاب سقیفه و غصب خلافت بود.

فاطمه علیها السلام هم هرگز بنا نداشت از اعتراض عقب نشینی کند. لذا بقای حکومت سقیفه مستلزم شکستن همه خط قرمزهای اخلاقی و انسانی و اسلامی بود.

و این امر، هزینه کودتای اصحاب سقیفه را بسیار سنگین کرد، آن چنان که چندین بار آستانه تحمل جامعه لبریز شد و خطر بازگشت

مردم به سوی علی علیه السلام جدی گردید.

در این شرایط اگر علی علیه السلام هم کشته می شد هزینه کودتای اصحاب سقیفه بالاتر می رفت و معلوم نبود جامعه آن را تحمل می کند یا خیر؟ به سخن دیگر هر چند وجود علی علیه السلام خطر جدی برای اصحاب سقیفه بود. اما با میدان آمدن فاطمه علیها السلام و ظلم فراوانی که به حضرت وارد شد، کشتن علی علیه السلام، اصل حکومت اصحاب سقیفه را به خطر می انداخت.

اینجا بود که اصحاب سقیفه ناچار شدند وجود علی علیه السلام را با همه دردسرهایی که برای حکومت آنها داشت تحمل کنند تا حکومتشان باقی بماند.

به میدان آمدن فاطمه علیها السلام برای اصحاب سقیفه یک اتفاق غیر منتظره و خطرناک بود، لذا اصحاب سقیفه تردیدی در کوبیدن فاطمه علیها السلام نکردند. اما از نخست هدف ایثار فاطمه علیها السلام، زنده ماندن علی علیه السلام بود که محقق شد.

آری بقای علی علیه السلام، حاصل سوختن فاطمه علیها السلام در میدان معارضه با سقیفه بود!

فاطمه علیها السلام آگاهانه و عامدانه به میدان آمد و تمام وجودش در آتش ظلم سوخت و خاکستر شد تا علی علیه السلام بماند و بقای اسلام تضمین گردد.

فاطمه علیها السلام ایثاری را در تاریخ رقم زد که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب کسی خطور کرده است!

فاطمه عليها السلام، جاودانه ساختن مستندات انحراف بزرگ

حضور ناگهانی فاطمه عليها السلام در میدان، منجر به سیاستهای روزمره اصحاب سقیفه گردید و حاصل آن ارتکاب جنایتهای بسیار شنیع اصحاب سقیفه نسبت به فاطمه صدیقه عليها السلام شد.

ناگفته پیداست که چنین پرونده‌ای، سوء سابقه بسیار مهمی برای اصحاب سقیفه است. لذا نباید این پرونده در تاریخ بماند.

از این رو ناچار شدند سیاستهایی همچون تحریم علی عليه السلام، ممنوعیت نقل حدیث، جریمه اجتماعی برای کسانی که با علی عليه السلام رفت و آمد داشتند و... را اجرا کنند.

این سیاستها از قرن اول آغاز شد و قرن‌ها ادامه یافت و هنوز هم پابرجاست.

تشکیک در شهادت فاطمه عليها السلام در دوران معاصر نیز ادامه همان سیاستهای سانسور است.

با این همه، سیاستهای یاد شده چندان کارساز نشد و به میدان آمدن فاطمه عليها السلام، رسوایی‌های بزرگی بر پیشانی اصحاب سقیفه ثبت

کرد و هزینه سنگینی بر روی دست سقیفه به جا گذارد. سران سقیفه این را به خوبی درک می کردند. لذا در صدد توطئه برآمدند تا اثرات به میدان آمدن فاطمه علیها السلام را خنثی سازند. اما با همه تلاشهای اصحاب سقیفه برای توجیه و پنهان کردن ظلم شنیعشان، باز هم رد پای آن حتی در منابع خودشان دیده می شود. این امر حاصل خنثی شدن تلاشهای اصحاب سقیفه به وسیله تدبیر فاطمه علیها السلام بود. ببینیم این توطئه ها چه بودند و چگونه خنثی شدند.

خنثی شدن توطئه عیادت

ستم هایی که اصحاب سقیفه به فاطمه علیها السلام کردند آن چنان بود که حضرت علیها السلام بستری شد و روز به روز حالش وخیم تر می گردید. آن چنان که همه می دانستند که فاطمه علیها السلام رفتنی است. اگر فاطمه علیها السلام همین گونه از دنیا می رفت، پرونده سیاهی برای اصحاب سقیفه ثبت می شد و این با سیاستهای دورنگر آنها سازگار نبود.^۱

خشمگینی سخت فاطمه علیها السلام از اصحاب سقیفه چیزی نبود که

(۱) شاهد سیاستهای دورنگر اصحاب سقیفه متن صحیفه ملعونه دوم است.

قابل پنهان کردن باشد.

بخاری در صحیح‌ترین کتاب اهل سنت از تداوم غضب و قهر فاطمه علیها السلام بر ابوبکر، سخن گفته و در کتاب أبواب الخمس این چنین می‌نویسد:

فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا از ابوبکر ناراحت و از وی روی گردان شد و این ناراحتی ادامه داشت تا از دنیا رفت.^۱

همچنین می‌گوید:

فاطمه علیها السلام بر ابوبکر غضب کرد و با وی سخن نگفت تا از دنیا رفت.^۲

پس فاطمه علیها السلام از ابوبکر کناره‌گیری کرد و با وی سخن نگفت تا از دنیا رفت.^۳

سران سقیفه اندیشیدند که اگر به عیادت فاطمه علیها السلام بروند، از یک سو می‌توانند از سیاهی پرونده‌شان بکاهند و از سوی دیگر با مطرح کردن حلیت طلبی، این امکان وجود داشت که شایعه راضی شدن فاطمه علیها السلام را در جامعه پخش کنند.

(۱) روایت ۸۲

(۲) روایت ۸۳

(۳) روایت ۸۴

عمر به ابوبکر گفت بیا نزد فاطمه علیها السلام برویم که ما او را خشمگین کرده‌ایم. پس هر دو رفتند و اجازه طلبیدند. اما فاطمه علیها السلام به آن دو اجازه ورود نداد. لذا نزد علی علیه السلام آمدند با او در این باره صحبت کردند، علی علیه السلام واسطه شد و این دو را بر فاطمه علیها السلام وارد ساخت. هنگامی که این دو نفر نزد فاطمه علیها السلام نشستند حضرت علیها السلام رویش را برگرداند و به صورتش را به طرف دیوار کرد. آن دو سلام کردند اما حضرت علیها السلام پاسخ سلام آنها را نداد. پس ابوبکر آغاز به سخن کرد و گفت ای حبیب رسول خدا به خدا سوگند که قرابت با رسول خدا را بیشتر از قرابت خودم دوست دارم و تو نزد من از دخترم عایشه محبوب‌تر هستی و روزی که پدرت مرد دوست داشتم که من مرده بودم و پس از او در دنیا نمانده بودم آیا می‌بینی با این که تو را و فضل و شرف تو را می‌شناسم اما با این حال تو را از حق و ارث از رسول خدا منع کنم؟! از این جهت منع کردم که از رسول خدا شنیدم می‌گفت ما گروه پیامبران ارث به جا نمی‌گذاریم و هر چه به جا گذاردیم صدقه است. فاطمه علیها السلام در پاسخ ابوبکر گفت اگر حدیثی از رسول خدا برای شما دو نفر نقل کنم آیا آن را می‌شناسید و درک می‌کنید و به آن اعتراف می‌کنید؟ گفتند آری.

فاطمه علیها السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا شما دو نفر از رسول خدا نشنیدید که فرمود: خوشنودی فاطمه علیها السلام خوشنودی من، و ناراحتی او ناراحتی من است و هر کس دخترم فاطمه علیها السلام را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس فاطمه علیها السلام را خوشنود نماید مرا خوشنود کرده است و هر کس فاطمه علیها السلام را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است؟ هر دو نفرشان اعتراف کردند: آری ما از رسول خدا این گونه شنیده‌ایم. فاطمه علیها السلام گفت پس واقعا که من خدا و فرشتگان او را گواه می‌گیرم که شما دو نفر مرا اذیت و ناراحت کرده‌اید و خشنود نکرده‌اید. و اگر پدرم را ملاقات کنم البته و صد البته که از شما دو نفر شکایت خواهم کرد. به خدا سوگند پس از هر نماز بر شما نفرین خواهم کرد. سخن فاطمه علیها السلام که به اینجا رسید آن دو گریان از خانه فاطمه علیها السلام بیرون رفتند.^۱

نکات این جریان:

اصحاب سقیفه می‌دانستند جرمی مرتکب شده‌اند که پاک شدنی نیست. لذا در صدد جبران (در واقع لوث کردن مسئله) برآمدند. فاطمه علیها السلام اجازه ملاقات نداده است. (طبق برخی از منابع بارها و بارها برای اجازه ملاقات تلاش کردند ولی موفق نشدند.) اجازه ندادن فاطمه علیها السلام نشان از اوج بحران در رابطه فوق العاده در رابطه است.

علی علیه السلام واسطه می شود تا هم اجازه ندادن فاطمه علیها السلام در تاریخ ثبت شود هم اعترافات اصحاب سقیفه مستند گردد.

اما باز هم فاطمه علیها السلام از آنها رو برمی گرداند.

و پاسخ سلام شان را نمی دهد. (با توجه به این که پاسخ سلام مؤمن واجب است.)

در آغاز ابوبکر از در مکر، ادعای دوست داشتن فوق العاده می کند.

اما باز هم بر حدیث مجعول «نحن معاشر الانبياء...» اصرار می کند.

بنا بر این عیادت و حلیت طلبی باید در قالب کلی غضب خلافت تفسیر شود و نه توبه از غضب.

اما فاطمه علیها السلام از این فرصت، نخستین استفاده را می برد و آن اعتراف به حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله درباره رضا و سخط فاطمه علیها السلام است. این اعتراف، در واقع تصدیق کبرای مسئله است.

پس از این اعتراف، فاطمه علیها السلام تأکید می کند بر این که: ۱- از آن دو به خشم آمده است. آن چنان که ۲- فاطمه علیها السلام بنا دارد این شکایت را نزد خداوند ببرد و علاوه بر این دو امر ۳- در هر نمازی آن دو را نفرین می کند.

توطئه عیادت به شکلی توسط فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام مدیریت شد که حتی فرصت شایعه سازی برای کسب رضا هم پیدا نشد و علاوه بر آن کبرای غضب فاطمه علیها السلام، غضب پیامبر صلی الله علیه و آله و غضب خدا است و نیز مصداق آن یعنی غضب فاطمه علیها السلام بر آن دو در تاریخ ماندگار شد.

بدین سان توطئه عیادت با تدبیر فاطمه عليها السلام و علی عليه السلام خنثی گردید.

خنثی شدن توطئه تشییع و مصادره جنازه

توطئه دیگری که اصحاب سقیفه برای پاک کردن رسوایی قتل فاطمه عليها السلام در سر می‌پروراندند، مصادره جنازه فاطمه عليها السلام بود.

برنامه دستگاه سقیفه در بهره‌برداری از جنازه حضرت عليها السلام، این بود که با حضور خود در تشییع جنازه و حتی نماز میت بر آن حضرت و اگر بتوانند مدیریت با شکوه مراسم، تمام رسوایی‌های خود را بپوشانند.

همین مقدار که در تاریخ ثبت شود ابوبکر بر جنازه فاطمه عليها السلام نماز خوانده، کافی بود برای این که قتل فاطمه عليها السلام بر اثر ستم‌های اهل سقیفه، مورد تردید قرار گیرد.

اما وصیت تاریخی فاطمه عليها السلام، از انحراف تاریخ جلوگیری کرد و آن، وصیت به مراسم مخفیانه و شبانه بود.

توضیح این که همه می‌دانند که فاطمه عليها السلام رفتنی است و به رفتنش هم چیزی نمانده است. لذا بعضی‌ها به فکر دیدار آخر و خدا حافظی از فاطمه عليها السلام افتاده‌اند. اما حالش هم آن چنان خراب است که کسی را به عیادت نمی‌پذیرد.

عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از آنهاست که پس از این که موفق به

عیادت فاطمه علیها السلام نمی‌شود، به امیرالمؤمنین علیه السلام سفارشاتى دارد در مورد مراسم تشییع جنازه فاطمه علیها السلام.

عمار گفت: هنگامی فاطمه علیها السلام به آن بیماری سنگینی که پس از وفات یافت، بستری شد، عباس بن عبدالمطلب برای عیادت آمد. به او گفته شد که بیماری فاطمه علیها السلام سخت است و نمی‌شود کسی از او عیادت کند. عباس به خانه‌اش برگشت. سپس کسی را نزد علی علیه السلام فرستاد و به او سفارش کرد که به علی علیه السلام بگوای پسر برادر عموی تو به تو سلام می‌رساند و به تو می‌گوید غصه ناگهانی بیماری حبیبه و نور چشمان رسول خدا و نور چشم من، فاطمه علیها السلام، مرا نابود کرد و واقعا من گمان می‌کنم که او نخستین کس از ما است که به رسول خدا ملحق می‌شود و خدا این را برای او انتخاب می‌کند و به او عطا می‌کند و او را به خودش نزدیک می‌کند. پس اگر آن چه از او چاره‌ای نیست، اتفاق افتاد (و فاطمه علیها السلام وفات یافت)، فدایت شوم، من مهاجرین و انصار را جمع کنم تا در تشییع جنازه و نماز بر فاطمه علیها السلام به ثواب برسند، این (مراسم با شکوه) زیبایی دین است. (عمار می‌گوید) من حاضر بودم که علی علیه السلام به فرستاده عباس گفت به عموی من سلام برسان و بگوی محبت و تحیت تو کم نشود، مشورت تو را شنیدم و فضیلت نظر تو محفوظ است. اما فاطمه علیها السلام دختر

رسول خدا همیشه مظلوم بوده و از حقش بازداشته شده و از ارش دور گشته، سفارش رسول خدا درباره او حفظ نشد و نه حق او رعایت گردید و نه حق خدا. و خداوند برای محاکمه و انتقام از ظالمین بس است. و من، ای عموی من، از تو می خواهم که اجازه دهی آن چه به آن سفارش کردی انجام ندهم، زیرا فاطمه علیها السلام به من وصیت کرده است که امر وفات او را بپوشانم...^۱

احتمال قوی می رود که اصحاب سقیفه عباس را فریب داده باشند تا به تشییع جنازه با شکوه سفارش کند.

در هر صورت وصیت قطعی فاطمه علیها السلام پنهان کردن مرگ و مراسم دفنش بود.

محمد بن اسماعیل بخاری می نویسد:

فاطمه علیها السلام پس از رسول خدا شش ماه زنده بود و چون از دنیا رفت همسرش علی علیه السلام شبانه او را دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد و خودش بر بدن فاطمه علیها السلام نماز خواند.^۲

سفارش فاطمه علیها السلام درباره پنهان کردن مرگش از دشمنان در منابع متعدد دیگری آمده است. از جمله:

(۱) روایت ۸۶

(۲) روایت ۸۷

ابن اَبی‌الحَدید به نقل از جاحظ می‌نویسد:

شکایت و ناراحتی فاطمه علیها السلام (از دست غاصبین) به حدی رسید

که وصیت کرد ابوبکر بر وی نماز نخواند.^۱

ابن ابی‌الحَدید در جای دیگر می‌نویسد:

مخفی کردن مرگ فاطمه علیها السلام و محل دفن او و نماز نخواندن

ابوبکر و عمر و هر آن چه که سید مرتضی گفته است، مورد تأیید

و قبول من است؛ زیرا روایات بر اثبات این موارد صحیح‌تر و بیشتر

است و همچنین ناراحتی و خشم فاطمه علیها السلام بر شیخین نزد من از

اقوال دیگر اعتبار بیشتری دارد.^۲

فاطمه علیها السلام از ابوبکر میراث پدرش رسول خدا را درخواست نمود و

چون ابوبکر سرپیچی کرد سوگند یاد کرد که دیگر با وی سخن

نگوید و وصیت کرد شبانه او را دفن کنند تا ابوبکر در تشییعش

شرکت نکند.^۳

امام صادق علیه السلام در علت دفن شبانه می‌فرماید:

علی بن ابوحزمه از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا فاطمه علیها السلام را شب

دفن کردند نه روز؟ فرمود: فاطمه علیها السلام وصیت کرده بود تا در شب

(۱) روایت ۸۸

(۲) روایت ۸۹

(۳) روایت ۹۰

وی را دفن کنند تا آن دو مرد بیگانه از دین بر جنازه آن

حضرت علیها السلام نماز نخوانند.^۱

پس از اتمام مراسم مخفیانه و با طلوع صبح، اصحاب سقیفه تازه متوجه شدند که نقشه آنان نقش بر آب گشته است.

اما باز هم دست از توطئه برنداشت و سراغ توطئه دیگری رفتند.

خنثی شدن توطئه کشف قبر

فاطمه علیها السلام طبق وصیتش شبانه دفن شد. صبح که شد و عمر از دفن مطلع گردید پر از خشم شد، آن چنان که تصمیم گرفت شکست در تشییع جنازه را با نماز دوباره بر جنازه فاطمه علیها السلام جبران کند.

اما قبر فاطمه علیها السلام کجاست؟!

با چهل قبر تازه در بقیع روبرو شد. بر کدامیک از این قبرها نماز بخواند؟!

چرا که فاطمه علیها السلام وصیت کرده بود حتی نشانی از قبرش هم باقی نماند.

هنگام وفات فاطمه علیها السلام که رسید به امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت کرد

که امر غسل و کفنش را خودش به عهده بگیرد و او را شب دفن

کند و قبرش را پنهان کند. امیرالمؤمنین علیه السلام نیز خودش این امور را انجام داد و او را دفن کرد و قبرش را محو کرد (تا اثری از آن باقی نماند).^۱

عمر باز هم در مقابل عمل انجام شده قرار گرفت. از این که نقشه‌اش شکست خورده سخت خشمگین شد و تهدید کرد که همه چهل قبر را می‌شکافد تا قبر فاطمه علیه السلام را بیابد و بر جنازه فاطمه علیه السلام نماز بخواند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه علیه السلام را در بقیع دفن کرد و چهل قبر تازه درست کرد. در نتیجه شناخت محل قبر فاطمه علیه السلام بر مردم مشکل شد. صبح که شد و مردم خبردار شدند همدیگر را سرزنش کردند و گفتند پیامبر صلی الله علیه و آله ما یک دختر به جا گذاشت ولی ما در تشییع جنازه و نماز و دفن او شرکت نکردیم و حتی مکان قبرش را نمی‌شناسیم که آن حضرت را زیارت کنیم. کسی که متولی امر خلافت شده بود گفت برخی از زنان مسلمان را بیاورید که این قبرها را بشکافد تا این که فاطمه علیه السلام را پیدا کنیم و بر او نماز بخوانیم و قبرش را زیارت کنیم. این خبر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید خشمگین از خانه بیرون آمد در حالی که چشمانش سرخ شده

بود و شمشیرش ذوالفقار را به کمر بسته بود آمد تا به بقیع رسید دید مردم در بقیع جمع شدند حضرت علیه السلام فرمود اگر یک قبر از این قبرها را بشکافید شمشیر در میان شما می‌گذارم و با شما می‌جنگم. مردم از تهدید علی علیه السلام ترسیدند و برگشتند.^۱

کشف قبر فاطمه علیها السلام برای عمر آن چنان مهم بود که به خاطر آن با علی علیه السلام درگیر شد.

عمر گفت این لالایی‌ها چیست (که می‌شنوم) من به سراغ قبرها می‌روم و آنها را می‌شکافم تا (قبر فاطمه علیها السلام را پیدا کنم و) بر آن نماز بخوانم. علی علیه السلام به او گفت به خدا سوگند اگر بروی و چنین قصدی کنی (هرگز اجازه نمی‌دهم) و تو می‌دانی که به چیزی از این خواسته‌هایت نمی‌رسی مگر این که سرت بر زمین افتد. در این صورت پیش از این که به چیزی از خواسته‌هایت برسی جز با شمشیر با تو برخورد نمی‌کنم. پس از این، میان علی علیه السلام و عمر بگو مگو بالا گرفت تا این که دست به یقه شدند، به حدی که علی علیه السلام خودش را برای جنگیدن تا سر حد مرگ آماده کرد. اینجا بود که مهاجرین و انصار جمع شدند و گفتند به خدا سوگند به این راضی نمی‌شویم که به پسر عموی رسول خدا و برادرش و و

صیش این چنین سخن گفته شود و نزدیک بود که فتنه بالا بگیرد که مردم متفرق شدند.^۱

اینجا دیگر علی علیه السلام مأمور به صبر نبود، برنامه این بود که به هر قیمتی وصیت فاطمه علیه السلام در پنهان ماندن قبرش عملی شود. لذا عمر در کشف قبر فاطمه علیه السلام شکست خورد و در نتیجه توطئه نماز خواندن اصحاب سقیفه بر جنازه فاطمه علیه السلام نقش بر آب گردید. توطئه اصحاب سقیفه این بود که با نماز اجباری و توهین آمیز بر جنازه فاطمه علیه السلام، قهر فاطمه علیه السلام و در نتیجه آن مظلومیت حضرتش را در تاریخ دفن کنند.

یکی از نکات تدبیر فاطمه علیه السلام در قبر پنهان، جلوگیری از نماز خواندن اصحاب سقیفه بر جنازه حضرتش و جلوگیری از مصادره مراسم توسط دشمن بود.

قبر پنهان، سند جاویدان رسوایی

قبر بی نشان فاطمه علیه السلام یک علامت سؤال بزرگ بر صفحه تاریخ گذاشت و آن این که:

چرا تنها یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله مخفیانه دفن شد؟!!!

همین پرسش کافی است تا محققین دفتر تاریخ را بگشایند و به کاوش ناگفته‌های تاریخ بپردازند.

کاوشی که به کشف راز مهم تاریخ اسلام پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌انجامد و آن شناخت انحراف بزرگی است که سقیفه آن را رقم زد. قبر بی‌نشان فاطمه علیها السلام رازی است که اگر قفل آن گشوده شود، همگان را به شناخت سقیفه رهنمون می‌گرداند و صفحات سیاهی از تاریخ اسلام را که دربردارنده انحراف اسلام است، بر ملا می‌کند. آری پایان فاطمه علیها السلام، آغاز مجموعه‌ای از پرسش‌ها است. مانند این که:

قبر فاطمه علیها السلام کجاست؟!

چرا قبر فاطمه علیها السلام پنهان است؟!

و....

تدبیر فاطمی این بود که این پرسش‌ها، برای همیشه تاریخ بماند که ماند.

پرسش‌هایی که هر خردمندی را به پای تحقیق می‌کشاند. با کلید خوردن تحقیق، دروازه‌ای از ناگفته‌های تاریخ گشوده می‌شود.

هر چند این ناگفته‌ها بسیار تلخ و دردناک است، اما فوق العاده

روشنگر.

با روشن شدن اعماق تاریخ، خواهیم دید که در واقع یک روی سکه‌ی قبر پنهان فاطمه علیها السلام، جاودانه ساختن رسوایی اصحاب سقیفه است و روی دوم آن مستند سازی مظلومیت علی علیه السلام است. دو امر یاد شده پرده از مصادره اسلام برمی‌دارد و یادآور دوگانگی اسلام علی علیه السلام با اسلام سقیفه است.

آری قبر پنهان فاطمه علیها السلام، در گام نخست نشانی از مظلومیت شگفت فاطمه علیها السلام دارد.

و در گام دوم قبر پنهان فاطمه علیها السلام، یادآور ایثار شگفت‌تر فاطمه علیها السلام برای حفظ جان علی علیه السلام را فریاد می‌زند.

و در گام سوم قبر پنهان فاطمه علیها السلام، بقای دین با پشتوانه بقای علی علیه السلام را نشان می‌دهد.

آری فاطمه علیها السلام سوخت تا علی علیه السلام زنده بماند و با زنده ماندن علی علیه السلام بود که اسلام باقی ماند.

و این چنین بود که خون فاطمه علیها السلام، ضامن بقای دین شد!

استمرار توطئه سقیفه

فاطمه علیها السلام با قبر پنهانش مهر فضیحت را بر پیشانی اصحاب سقیفه ماندگار کرد.

اما اصحاب سقیفه از هیچ تلاشی برای پاک کردن رسوایی که بر پیشانی شان نشسته بود، دست برنمی داشتند.

در ادامه برخی از تلاشهایی که در این راستا اصحاب سقیفه پس از شهادت فاطمه علیها السلام انجام داده اند، مرور می کنیم.

تحریف تاریخ فاطمه علیها السلام

عمر کوتاه فاطمه علیها السلام، آن هم با فاصله بسیار کوتاهی پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، یک پرسش را در مقابل محققین می گذارد و آن این که:

دلیل از دنیا رفتن فاطمه علیها السلام آن هم در اوج جوانی چه بوده است؟!

در منابع شیعی بقای فاطمه علیها السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ۴۰ روز یا ۷۵ روز و یا ۹۵ روز، نقل شده است.

تردید در تاریخ دقیق از دنیا رفتن تنها یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله، شک

برانگیز است.

بیماری صعب العلاجی هم برای فاطمه علیها السلام در تاریخ ثبت نشده است و این تردید را بیشتر می‌کند.

لذا اصحاب سقیفه از یک سو بقای فاطمه علیها السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را شش ماه عنوان می‌کنند و از سوی دیگر علت مرگ را منحصر به فراق پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند. یاران سقیفه با این دو شگرد تلاش کرده‌اند از دنیا رفتن مشکوک حضرت را بیوشانند.

اما توطئه‌ها به این جا ختم نشد. پس ادامه توطئه‌ها را با هم بینیم.

تحریم نقل تاریخ فاطمه علیها السلام

پیش از این به ممنوعیت و قدغن بودن نقل غدیر از علامه امینی اشاره کردیم:

فردی از تابعین سراغ یکی از صحابه رفت و پرسید تو در غدیر خم

بودی؟ گفت آری. تابعی گفت می‌شود آن را برای من نقل کنی؟

صحابی پاسخ داد: می‌خواهی گردن مرا بزنند!!!

همین سیاست به شدت تمام نسبت به یادآوری ستمهایی که به فاطمه علیها السلام شده بود ادامه یافت.

جریان زنی که به زمین خورد و ظالمین فاطمه علیها السلام را لعن کرد هم

بسیار جالب است.

بشار مکاری گفت: در کوفه خدمت امام صادق علیه السلام مشرف شدم. حضرت علیه السلام مشغول خوردن خرما ی طبرزد بود. فرمود: بشار! نزدیک بیا خرما بخور.

عرض کردم: نوش جانتان، فدایت شوم، در راه که می آمدم منظره ای دیدم که سخت دلم را به درد آورد و از ناراحتی نمی توانم چیزی بخورم.

فرمود: به حقم قسم نزدیک بیا خرما بخور. نزدیک شدم و مشغول خرما خوردن شدم.

فرمود: خبرت چیست؟

عرض کردم: من در راه می آمدم دیدم که یکی از مامورین، بر سر زنی می زند و او را به سوی زندان می برد و آن زن با بلندترین فریادها استغاثه می کرد، ولی کسی به فریادش نمی رسید!

فرمود: چرا مأمور با آن زن این چنین برخورد کرد؟

عرض کردم: مردم می گفتند که آن زن پایش لغزید و به زمین خورد، در آن حال گفت: لعن الله ظالمیک یا فاطمه [خدا ستمکاران به تو را لعنت کند ای فاطمه]. به همین خاطر آن برخورد را با او کردند.

امام علیه السلام به محض شنیدن این قضیه دست از خوردن کشید و آن چنان گریه کرد که دستمال و محاسن مبارک و سینه شریفش از اشک خیس شد.

فرمود: بشار! برخیز برویم مسجد سهله، برای نجات آن زن دعا کنیم.

یکی از شیعیان را نیز به دربار سلطان فرستاد، و سفارش کرد تا وقتی کسی را نفرستاد از جایش تکان نخورد تا اگر خبری از آن زن شد به جایی که ما بودیم بیاید.

بشار گوید: وارد مسجد سهله شدیم و هر کدام دو رکعت نماز خواندیم. سپس حضرت علیه السلام دستش را به سوی آسمان بلند کرد و شروع به خواندن دعا کرد که گفت خدایا تو.... پس از دعا هم به سجده رفت و جز نفس حضرت علیه السلام چیزی نمی شنیدم، سپس سر از سجده برداشت، فرمود: برخیز، زن آزاد شد!

هر دو از مسجد خارج شدیم که در بین راه فرستاده امام به ما رسید. حضرت علیه السلام پرسید چه خبر؟ به امام گفت: زن آزاد شد. امام پرسید: چگونه آزاد شد؟

آن مرد گفت: نمی دانم ولی هنگامی که به دربار رفتم، دیدم حاجب سلطان آن زن را صدا زد و گفت چه گفتی که مأمور تو را

دستگیر کرد؟ زن گفت به زمین خوردم و گفتم ای فاطمه علیها السلام خداوند ظالمین تو را لعنت کند. بعد با من آن رفتار را کردند.

حاجب دویست درهم درآورد و به آن زن گفت این را بگیر و امیر را حلال کن، ولی آن زن قبول نکرد، حاجب وقتی این را دید داخل قصر شد و جریان را به سلطان گفت و بعد خارج شد و به زن گفت آزادی به خانهات برو و زن هم به خانهاش رفت.

حضرت علیه السلام فرمود: آن دویست درهم را نگرفت؟
فرستاده امام گفت: نگرفت، در حالی که به خدا قسم آن زن به آن پول نیاز داشت.

امام صادق علیه السلام کیسه‌ای در آورد که در آن هفت دینار بود و فرمود:
سلام مرا به آن زن برسان و این هفت دینار را به او بده.

با هم رفتیم و سلام حضرت را به او رساندیم. زن پرسید به خدا قسم جعفر بن محمد به من سلام رسانده است؟ من به او گفتم خداوند تو را رحمت کند، سوگند به خدا که جعفر بن محمد به تو سلام رسانده است. از شدت خوشحالی یقه‌اش را پاره کرد و بیهوش افتاد. صبر کردیم تا به هوش آمد و گفت آن چه گفتم دوباره بگو، ما هم پیغام امام را تکرار کردیم و او مانند سابق یقه‌اش را پاره کرد و غش کرد این امر تا سه مرتبه تکرار شد. پس از بار سوم به او گفتم این دینارها را که امام فرستاده بگیر و به

عطای امام خوشحال باش. دینارها را از ما گرفت و گفت از امام بخواهید از خداوند برای کنیزش طلب بخشش کند، من کسی را نمی‌شناسم که بیشتر از او و پدران و اجدادش به خداوند توسل شود.

نزد امام برگشتیم و شروع کردیم به نقل خبرهایی که از آن زن بود. حضرت علیه السلام شروع به گریه و دعای برای آن زن کردند...^۱ این تنها یک نمونه از ممنوعیت یادآوری مظلومیت فاطمه علیها السلام بود. این گونه ممنوعیتها و قدغن کردنها، ادامه توطئه اهل سقیفه است.

توطئه ازدواج ام کلثوم

یکی از مسائل پرچالش، مسئله ازدواج حضرت ام کلثوم با عمر بن خطاب است که جداگانه و مفصل تحقیق و بررسی شده است. در نوشتار پیش رو کاری به این نداریم که آیا واقعا ازدواجی صورت گرفته یا نگرفته است.

آن چه مهم است این است که چه ازدواج واقعیت داشته باشد و چه شایعه‌ای بوده است که اصحاب سقیفه عامدانه مطرح کرده باشند، هدف از آن، در حلقه نخست، یک چیز است و آن اثبات روابط حسنه

میان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و عمر بن خطاب است.

حلقه دوم، اثبات این است که از سوی عمر ظلم و ستمی به فاطمه (علیه السلام) وارد نشده است.

این امر دقیقاً امتداد همان توطئه‌ی سقیفه برای محو ساختن تاریخ تاریک حوادث پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

توضیح این که از دو حال خارج نیست: یا ازدواج واقع شده است و یا این که ازدواج شایعه‌ی ساخته و پرداخته سقیفه است.

اگر ازدواج واقع شده باشد، نشان از برنامه سازمان یافته عمر برای محو کردن یا ایجاد شبهه در مظلومیت فاطمه (علیه السلام) است.

ولی در صورتی که ازدواجی در کار نبوده و تنها شایعه پخش شده باشد، باز هم دقیقاً در راستا ایجاد شبهه در مظلومیت فاطمه (علیه السلام) است.

آن چه بر توطئه بودن ازدواج یا شایعه آن تأکید می‌کند، پافشاری و اصرار سنیان بر این است که ازدواج اتفاق افتاده است.

همان گونه که اشاره شد مسئله ازدواج حضرت ام کلثوم جداگانه بررسی و تحقیق شده است.

در هر صورت مسئله ازدواج ام کلثوم در ادامه توطئه‌های اصحاب

سقیفه برای لوت کردن مظلومیت فاطمه علیها السلام است.^۱

توطئه «برچسب بی غیرتی» ظالمانه‌ترین دفاع از ظالم

می‌توان گفت بزرگترین توطئه برای پوشاندن مظلومیت فاطمه علیها السلام، «برچسب بی غیرتی» بر مأموریت الهی علی علیه السلام در صبر جانکاه اول مظلوم عالم است.

جایگاه و مختصات مظلومیت فاطمه علیها السلام، دقیقاً در میان جنایتی تعریف می‌شود که یک طرف آن اول مظلوم عالم و طرف دیگر آن اول ظالم عالم است.

«برچسب بی غیرتی» در واقع ادامه ظلم به مظلوم و دفاع از ظالم است، البته و صد البته چنین دفاعی ظالمانه‌ترین و کثیف‌ترین دفاع از ظالم است.

توضیح این که یکی از شیوه‌های انکار مظلومیت فاطمه علیها السلام، سوء استفاده از احساسات شیعه با به کار بردن ادبیات نامناسب است. اما توضیح آن:

مطالب پیشین روشن ساخت که:

مأموریت الهی امیرالمؤمنین علیه السلام در صورت نداشتن یاور، صبر و شکیبایی

(۱) چکیده نوشتار «توطئه ازدواج» را در بخش پیوستها ببینید.

بود.

بقای دین به بقای امیرالمؤمنین علیه السلام گره خورده بود.

اما از آن جایی که امیرالمؤمنین علیه السلام در حکومت سقیفه امنیت جانی نداشت،

فاطمه علیها السلام به میدان آمد تا با بالا بردن هزینه کشتن امیرالمؤمنین علیه السلام، از کشته شدن علی علیه السلام جلوگیری نماید.

با اندک درنگی روشن می شود در شرایطی که علی علیه السلام مأمور به صبر بود، از یک سو شاهد دشوارترین امتحان و ابتلای علی علیه السلام هستیم و از سوی دیگر شاهد حکیمانه ترین و خردورزانه ترین حرکت فاطمه علیها السلام در میدان هستیم.

از آن جای که مظلومیت فاطمه علیها السلام را نتوانستند پنهان کنند، دست به کینه توزی زدند.

از جمله کینه توزی های عاجزانه ی اصحاب سقیفه این است که برای انکار مظلومیت فاطمه علیها السلام، از برجسب «بی غیرتی» کمک بگیرند و ادعا کنند:

چگونه غیرت علی علیه السلام اجازه می دهد اصحاب سقیفه همسر او را کتک بزنند؟!

طرح این شبهه نیز دقیقا در امتداد همان توطئه سران سقیفه برای تشکیک در مظلومیت فاطمه علیها السلام است.

به خیال دشمن، ادبیات سخیف و تحریک شرم شیعه، می‌تواند محققین را خاموش کنند و سند مظلومیت علی علیه السلام را نابود سازد. این توطئه در واقع ظالمانه‌ترین دفاع از ظالم است. تفصیل این مطلب را در نوشتار «باید علی زنده بماند تا اسلام بماند» و سرفصل «گداخته‌ترین بوته‌ی بندگی» ببینید. هر چند این نوشتار پیش رو شبهه بی‌غیرتی را از اساس منهدم کرده است، اما در عین حال به این شبهه جداگانه نیز پاسخ داده شده است.

این پاسخ‌ها را در پیوست همین نوشتار ببینید. درنگ در همین چند شاهد، برای شناخت سایر موارد امتداد توطئه سقیفه کفایت می‌کند.

امضای دو خون پای ضمانت استمرار اسلام

ناگفته پیداست که برپایی اسلام مدیون رنج شدید و زحمات طاق فرسای پیامبر ﷺ است که متأسفانه چندان به آن پرداخته نمی‌شود.

اما بقای اسلام و استمرار آن نیز سیر شگفتی داشته است. توضیح این که...

عاشورا، امتداد افشاگری فاطمه علیها السلام

فاطمه علیها السلام، با تدابیر هوشمندانه، مستندات انحراف بزرگ پس از رحلت پیامبر ﷺ را جاودانه ساخت.

اما ادامه و بقای افشاگری فاطمه علیها السلام با دو مانع جدی روبرو شد:

(۱) جرم انگاری و ممنوعیت نقل تاریخ فاطمه علیها السلام، راه را برای فرموشاندن تاریخ فاطمه علیها السلام هموار می‌کرد.

(۲) استبداد خشن حکام سقیفه صدای هر مخالفی را در گلو خفه می‌کرد.

وجود دو خطر یاد شده ضرورت زنده نگهداشتن فاطمه علیها السلام و به تبع

آن، فراموش نشدن تاریخ سقیفه را می طلبید.
آری فاطمه علیها السلام هم، برای بقای خودش نیاز به کمک داشت
بقای فاطمه علیها السلام هم، پشتوانه ای می خواست که گم نشدن
فاطمه علیها السلام در لابلای صفحات تاریخ را تضمین کند.
عاشورا رقم خورد تا این چنین شود.
توضیح این که با مرور بر چند سرفصل عاشورا این مطلب به خوبی
روشن می شود:

ده سال پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله.
حسین بن علی علیه السلام، تنها یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله.
با آن هم ستایش و سفارشی از از پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به او رسیده
به دست خود مسلمانان.
آن هم از امت همین پیامبر صلی الله علیه و آله.
به نام دین.
و با شعار الله اکبر و یا حَیْلَ اللهِ اِزْکَیِّ و بِالْجَنَّةِ اُبْشِرِی (ای لشکر خدا سوار
شوید).^۱
به دستور خلیفه همین پیامبر صلی الله علیه و آله.
به شنیع ترین شکل.

در اوج مظلومیت.

کشته می شود.

اوج مظلومیتی که حتی دشمن هم به آن معترف است!!!

از حادثه عاشورا، آن هم با این ویژگی های شگفت و محیر العقول،
یک پرسش اساسی در مقابل هر خردمندی گذاشته و یک «چرای
بزرگ» را در تاریخ ثبت کرد که:

چرا حسین بن علی علیه السلام با فاصله اندک از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به دست امت

پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شد؟!

راه حل این پرسش از سقیفه می گذرد.

سقیفه ای که نخستین قربانیش فاطمه علیها السلام بود.

و این چنین شد که عاشورا ضامن بقای فاطمه علیها السلام گردید.

فاطمه علیها السلام، حلقه مفقوده عاشورا

عاشورا فاطمه علیها السلام را زنده نگه داشت!

و فاطمه علیها السلام علی علیه السلام را،

و علی علیه السلام اسلام را،

عاشورای بدون فاطمه علیها السلام ناقص است، حلقه مفقوده دارد.

حلقه مفقوده عاشورا، فاطمه علیها السلام است. بدون این حلقه عاشورا

معمایی می شود که قابل حل نیست.

حلقه نخست این سلسله با خون فاطمه علیها السلام آغاز شد و با پشتوانه حلقه دوم، یعنی خون حسین بن علی علیه السلام، این سلسله ادامه یافت. فاطمه علیها السلام سقیفه را افشا کرد و حسین بن علی علیه السلام افشاگری فاطمه علیها السلام را تضمین کرد.

این است که اسلام مدیون دو خون شد، خون فاطمه علیها السلام مادر حسین علیه السلام و خون حسین علیه السلام پسر فاطمه علیها السلام. امضای این دو خون بود که ضامن شجره طوبه اسلام شد و بقای آن را تضمین کرد.

اگر فاطمه علیها السلام در میدان نبود

مباحث پیشین روشن ساخت که هر چند سقیفه از پل اسلام به حکومت رسید، اما این مهم با مصادره اسلام آغاز شد. از آن جایی که مصادره اسلام، با وجود علی علیه السلام پراز دشواری و رسوایی برای اصحاب سقیفه بود، لذا حذف علی علیه السلام یک هدف طبیعی برای سقیفه بود.

با حذف علی علیه السلام بود که راه اصحاب سقیفه برای هدف نهایی آنان نیز هموار می گردید.

توضیح این که سیاست تدوین شده اصحاب سقیفه، قتل تمام مخالفین بود. لذا تاریخ ثابت کرد که هیچ کس و هیچ چیزی نتوانست در مقابل کودتای اصحاب سقیفه بایستد، جز علی علیه السلام.

مقاومت علی علیه السلام، هم از منظر خرد و هم از منظر سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله، مشروط به وجود یآوری بود که وجود نداشت.

غربت علی علیه السلام هم به حدی بود که علاوه احتمال کشته شدن، چندین بار به صراحت تهدید به قتل شد و حتی در مواردی اصحاب سقیفه به قتل علی علیه السلام اقدام کردند که به دلایلی موفق نشدند.

در نتیجه از هیچ کس کاری برای بقای دین ساخته نبود.

ناگهان فاطمه علیها السلام به میدان آمد و اصحاب سقیفه غافلگیر شدند. اصحاب سقیفه با خاکریزی روبرو شدند که هرگز پیش بینی نکرده بودند. جایگاه و ویژگی های فاطمه علیها السلام، کار اصحاب سقیفه را در برابر این خاکریز بسیار دشوار ساخت.

هر چند این خاکریز هم با قساوت تمام شکسته شد، اما ظلم به «فاطمه علیها السلام، بلندترین فریاد رسوایی اصحاب سقیفه» گردید و هزینه قتل علی علیه السلام را آن چنان بالا برد که پایه های حکومت اصحاب سقیفه را متزلزل می کرد.

این چنین شد که حاصل به میدان آمده فاطمه علیها السلام، زنده ماندن

علی علیه السلام و ماندگار شدن اسلام شد.
اگر فاطمه علیه السلام نبود اسلام هم نبود!

اگر فاطمه علیه السلام در میدان نباشد

روشن شد که ماندگاری اسلام مدیون خون فاطمه علیه السلام است.
اما خطر استمرار سقیفه همچنان باقی بوده و هست، اگر فاطمه علیه السلام
فرموده می شد، چه اتفاقی می افتاد؟!

«عاشورا، امتداد افشاگری فاطمه علیه السلام» گشت و خون حسین بن
علی علیه السلام هم پشتوانه خون فاطمه علیه السلام شد تا فاطمه علیه السلام در تاریخ بماند.
و اکنون نیز خطر استمرار سقیفه همچنان پابرجاست. شاهدش
اسلام وهابیت و سلفیت است که هر روزی نامشروعی همچون القاعده
و داعش از آن متولد می شود.

در این دوران نیز اگر عاشورا فراموش شود، فاطمه علیه السلام فراموش
می شود و اگر فاطمه علیه السلام در میدان نباشد، اسلامی هم در میدان
نخواهد ماند!

گزاره نیست اگر بگوئیم فاطمه علیه السلام هم علت حدوثی بقای اسلام
است و هم علت بقایی اسلام!

لذا فاطمه علیه السلام آغازی که باید برای همیشه بماند تا دین بماند.

از آن جایی که عاشورا تضمین بقای فاطمه علیها السلام است، عاشورا هم باید زنده بماند تا خطر انقراض، فاطمه علیها السلام را تهدید نکند.

در واقع مظلومیت فاطمه علیها السلام و حسین بن علی علیهما السلام، نشان از یک جریان دارد که با فاطمه علیها السلام آغاز شد و با عاشورا تکمیل گردید.

اگر عاشورا زنده نباشد، فاطمه علیها السلام زنده نخواهد ماند.

و اگر فاطمه علیها السلام نباشد، عاشورا تفسیر نخواهد گردید.

فاطمه علیها السلام، آغاز عاشورا و عاشورا، انتهای فاطمه علیها السلام است.

فاطمه علیها السلام نماد اسلام علی علیه السلام است و اسلام بی فاطمه علیها السلام، همان اسلام سقیفه است.

جان سخن، اگر اسلام بخواهد بماند باید فاطمه علیها السلام در میدان بماند.

پیوستها

پاسخ توطئه «غیرت علی علیه السلام کجا بود؟!»

غاصبین برای پوشاندن حقایق و نیل به اهداف شومشان و نیز خالی کردن کینه و حسد دیرینه‌ای که با امیرالمؤمنین علیه السلام داشتند، از هیچ جسارتی دریغ نکردند.

از جمله جسارتهای تلخ و گزنده این مقطع تاریخی است:
ابوبکر پس از این که خطبه تاریخی صدیقه طاهره، برای او سنگین تمام شد، امیرالمؤمنین علیه السلام را به روباهی که تنها شاهد او دم او است و نیز به زن بدکاره‌ای که در زنا مشهور شده بود تشبیه می‌کند!!! (لا حول و لا قوة الا بالله!).

پس از این که ابوبکر از سخنرانی خطبه فاطمه علیه السلام با خبر شد (و از تأثیر آن بر ریاستش نگران شد) مردم را به اجتماع در مسجد فراخواند و بر منبر رفت و گفت: ای مردم این سخنان چیست که به آن گوش می‌دهید؟! با هر حرفی آرزویی است. این آرزوها در دوران پیامبرتان کجا بود؟! هر کس شنیده بگوید و هر کس شاهد

بود حرف بزند. هرگز چنین نبوده است. بلکه او روباهی است که دمش گواه اوست خدا او را لعنت کند و واقعا که لعنت کرده است همیشه همراه هر فتنه‌ای است به خاطر این که پس از پایان فتنه (و استقرار خلافت) طالب فتنه است می‌گوید: از نو شروع کنیم (او فتنه را دوست دارد) مانند ام طحال (فاحشه مشهوری که ضرب المثل شده بود) که محبوب‌ترین کسانش زناکار است....^۱

این سیره غاصبین در پیروانشان همچنان جاری و ساری است. بر اساس همین سیره، ناصبیان نیز برای انکار ظلم غاصبین، با ادبیات نامناسب جسارت کرده و به آزار شیعه می‌پردازند. مانند این که:

غیرت امیرالمؤمنین علیه السلام کجا بود که از فاطمه علیها السلام دفاع نکرد؟! همین ادبیات در شبهه ازدواج حضرت ام کلثوم به چشم می‌خورد. از همین ادبیات در بحث جواز متعه سود می‌جویند. و....

البته وقتی که پای ناموس علی علیه السلام به میان می‌آید، دنیا بر غیرتمندان تلخ و ناگوار می‌گردد.

اما این ادبیات در واقع توطئه دشمن است تا با حیثیتی کردن مسئله،

چهره زشت ستمگری خود را پنهان کند و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام را در تاریکخانه تاریخ محو و نابود سازد.

در ادامه به تحقیق در یکی از مصادیق «توطئه غیرت» می پردازیم که به خیال واهی دشمن، با بازی گرفتن غیرت شیعی، راه تحقیق در تاریخ را سدّ می کند و از رسوایی اصحاب سقیفه می کاهد.

اما هیئات که خورشید پس ابر بماند!

در نوشتار «فاطمه علیها السلام به میدان آمد تا علی علیه السلام زنده بماند» گذشت هر چند فاطمه علیها السلام در میدان شکست خورد، اما در وجدان خردمندان حق طلب پیروز گردید.

هر چند اصحاب سقیفه تدبیرها اندیشیدند که رسوایی شان را پاک کنند. اما با تدبیر فاطمی این رسوایی تا ابد بر صفحه تاریخ ماندگار شد. یکی از توطئه های اصحاب سقیفه برای پوشاندن این فاجعه ننگین و شکست بزرگ، این شبهه است که:

غیرت علوی کجا بود؟!

البته این شبهه در نظر دشمن چاقویی دو لبه است.

برای کسانی که خبری از تاریخ ندارند، راه انکار شهادت صدیقه کبرا به دست اصحاب سقیفه هموار می گردد.

اما نصیب مطلعین از فاجعه غاصبین، دست گذاشتن روی غیرت

شیعی است، همان روشی که پیش از این بدان اشاره کردیم. آری شیوه پست تعرض به ناموس شرافتمندان، هر چند زبانی، تنها دل تاریک کینه توزان به بن پست رسیده را خنک می کند. اما نمی تواند حقیقت را بپوشاند. آن چه مهم است این است که ببینیم از منظر تحقیق در مقابل این حرکت پست ناجوانمردانه چه باید کرد؟

۱) پاسخ نقضی: غیرت عثمان کجا بود که...

سریع ترین پاسخ، پاسخ نقضی است. در آغاز نگاهی به حیای عثمان در منابع سنیان می کنیم. پیامبر ﷺ بر بسترش خوابیده و عبا یا روپوش عایشه را پوشیده است. ابوبکر و عمر وارد می شوند پیامبر ﷺ در همان وضعیت کار آنها را راه می اندازد. اما تا عثمان می آید پیامبر ﷺ می نشیند و به عایشه هم می گوید لباس را جمع کن و سپس به عثمان اجازه ورود می دهد و کار او را راه می اندازد. پس از خروج عثمان در اعتراض عایشه به این تفاوت رفتار که چرا بر خلاف عثمان، از ابوبکر و عمر حساب نبردی؟، می گوید: عثمان مرد با حیایی است ترسیدم

اگر بر همان حال به او اجازه ورود بدهم خجالت بکشد و برگردد و کارش راه نیفتد.^۱

پس از آشنایی با حیای عثمان به چند مستند از حمله به منزل عثمان می‌پردازیم.

در حمله به خانه عثمان هنگامی که زنش دید که شمشیر بر عثمان زدند از پرده بیرون آمد و خودش را بر روی عثمان انداخت و ضربه شمشیر به دست او خورد و سه انگشتش قطع شد. بعضی از فجره دستش را بر باسن زن عثمان زد و گفت عجب باسن بزرگی دارد! و پس از آن گفت این زن را به من بدهید....^۲

وقتی که انگشتان دست زن عثمان قطع شد فرار کرد ولی آن شخص رانهای او را مالید و گفت البته که باسن بزرگی است....^۳

زن عثمان به معاویه نوشت:.... پس دختر شیبیه نزد من آمد و خودش را همراه من روی عثمان انداخت. به شدت لگدمال شدیم (یا به شدت مورد تجاوز قرار گرفتیم) و از لباسمان برهنه گردیدیم....^۴

(۱) روایت ۹۶

(۲) روایت ۹۷

(۳) روایت ۹۸

(۴) روایت ۹۹

من از کسانی بودم که در روز حمله به خانه عثمان داخل خانه او شدم. هنگامی که نزدیک او شدم زنش از اندرون بیرون آمد او را سیلی زدم عثمان نگریست و نفرین کرد...^۱
در کتاب خلفای راشدین آمده است:

سبأیان هرزه و شیطننت پیشه در منزل به ضرب و شتم و غارت پرداختند و حتی از ربودن وسایلی که زنان داشتند خوداری نکردند. یکی از شورشیان به نام کلثوم تجیبی به همسر مجروح حضرت عثمان حمله کرد و چادری را که بر سر او بود از روی او برداشت و به حرکات بسیار زشت و جاهلانه‌ای دست زد و حرفهای رکیکی نثار او نمود. صبح از خدمتکاران خانه حضرت عثمان وقتی این هرزه گویی را در حق همسر حضرت عثمان شنید بر کلثوم حمله کرد و او را به قتل رسانید...^۲

اهل سقیفه با چه رویی از این امور ننگین دفاع می‌کنند؟!
چنین افرادی چگونه می‌توانند سخن از غیرت کسانی بر زبان آورند که در نهایت مظلومیت، مصداق آیه تطهیر بودند؟!
عثمان که حیای او به قول سنیان شهره زمین و آسمان بود، غیرتش

(۱) روایت ۱۰۰

(۲) خلفای راشدین از خلافت تا شهادت تألیف دکتر صلاح عبدالفتاح الخالدی

کجا بود؟!

در دفاع از عثمان، سکوت عثمان را به چند وجه توجیه کرده‌اند.
از جمله این که بر اثر پیری و مجروح شدن توانایی دفاع نداشت و
توجیه دیگر این که عثمان یاور نداشت.

اما به اعتراف سنیان، عثمان، بر خلاف امیرالمؤمنین علیه السلام، هم لشکر
داشت و هم افراد سرشناسی حاضر به دفاع از او بودند.

صبر عثمان را نشان از عدم دلبستگی به خلافت و حفظ خون
مسلمین گرفته‌اند. (هر چند زهد و احتیاطات عثمان در تاریخ کاملاً
معکوس ثبت شده است).

اما با این همه، تمامی این توجیهات مردود است. زیرا مخالف با
روایات فراوان خود سنیان است. در ادامه به این مطلب می‌پردازیم.

شگفتا عدم دفاع عثمان از ناموشش، آن هم به این رسوایی، فضیلت
است اما به امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌رسد، می‌شود بی‌غیرتی؟!

به سخن ابن تیمیمه توجه کنید:

به تواتر ثابت شده است که عثمان در ریخته نشدن خون از
محتاطترین مردم بوده است و صبورترین مردم بر کسانی بوده است

که به ناموس او تعرض کردند... پس صبر عثمان تا کشته شدنش از بزرگترین فضائل او نزد مسلمانان است.^۱

۲) تکلیف مستندات ظلم در منابع سنیان چیست؟

مشکلی که سنیان باید حل کند این است که مستندات ظلم غاصبین به فاطمه علیها السلام منحصر به منابع شیعه نیست. روایات فراوانی در کتب اهل سنت وجود دارد که مفاد آن ظلم به فاطمه صدیقه علیها السلام است. محتوای این گونه منابع، با مبانی سنیان سازگار نیست و در تضاد با آرای سنیان است. لذا نمی‌بایست اثری از آنها در کتب سنیان پیدا می‌شد.

هر چند وجود اصل ظلم، نه همه جزئیات آن در منابع عامه، بر خلاف قاعده است، اما باز هم ردّ پای مظلومیت فاطمه علیها السلام در کتب عامه اندک نیست. و این امر دلیل بر این است که ظلم، آن چنان فراوان بوده است که ثبت این اندازه از اتفاقات از دست در رفته است.

نکته مهمی که بر صحت این منابع تأکید می‌کند، تلاش فوق العاده سنگین علمای سنی برای توجیه ظلم‌هایی است که در منابع آنها نقل شده است.

(۱) منهاج السنة ابن تیمیة ج ۵ ص ۲۸۶

از پایین آوردن شخصیت فاطمه علیها السلام گرفته تا قربانی شدن فاطمه علیها السلام در مقابل مصلحت اهم مسلمین، همه این توجیهات، دلیل درستی مظلومیت حضرت است.

حالا بر فرض محال که این امور را منافی با غیرت امیرالمؤمنین علیه السلام بدانیم، ممکن است این را تنزلا بپذیریم، اما سنیان باید در مقابل منابع خود پاسخگو باشند.

پس صرف این که این امور با غیرت امیرالمؤمنین علیه السلام تنافی دارد، نمی تواند مستندات ظلم به حضرت فاطمه علیها السلام در کتب خود سنیان را نامعتبر سازد.

۳) غیرت خداوند کجاست؟!

غیرت از صفات انسان های شریف است و این صفت در اولیای الهی برجسته تر از همگان است.

اما باید توجه داشت که ریشه تمامی کمالات و از جمله صفت غیرت، ذات اقدس الهی است.

امام صادق علیه السلام فرمود: واقعا که خداوند تبارک و تعالی بسیار با

غیرت است و هر غیرتمندی را دوست دارد و به خاطر غیرتش است

که (گناهان و) امور بسیار زشت ظاهری و باطنی را حرام نموده است.^۱

ستمهای فراوانی که در دنیا به نوامیس مؤمنین می‌شود، همگی در محضر خداوند است و خود خداوند شاهد و ناظر و حاضر در صحنه جرم است.

پرسشی که مطرح است چرا خداوند در این گونه موارد غیرت نمی‌کند؟!

هر پاسخی داده شود همان پاسخ در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام هم جاری است.

اگر در مورد خداوند گفته شود که او حکیم است و ما تعبداً آن را می‌پذیریم، همین حکمت و تعبد در مورد حضرت امیر علیه السلام هم جاری است.

اما همچنان که خود غیرت، حکیمانه است، اعمال آن هم باید حکیمانه باشد از این رو دستور داده شده است که:

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بپرهیز از غیرت ورزیدن در غیر جای مناسب آن که چنین کاری زنان سالم را به بیماری می‌کشاند...^۲

(۱) روایت ۱۰۱

(۲) روایت ۱۰۲

از آن جایی که بر اساس اصول اولیه و اصول موضوعه، بقاء اصل دین متوقف بر صبر امیرالمؤمنین علیه السلام بود، صبر بر جسارت بر حضرت صدیقه علیها السلام، کاملاً همسو با حکمت الهی است. در نتیجه اشکال به امیرالمؤمنین علیه السلام ناشدنی است.

۴) جنایاتی که در عرض چند دقیقه به وقوع پیوست...

به حسب ظاهر کسی از تهاجم به بیت و چگونگی آن خبر نداشت. پشت در آمدن حضرت صدیقه علیها السلام هم امری عادی و با سابقه بود. به خصوص که جلسات بنی هاشم در منزل حضرت علی علیه السلام بود و موضوع داغ آن دوران هم مسئله غصب خلافت بود.

حوادث هم به سرعت و در عرض چند دقیقه اتفاق افتاد. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به وقوع اصل ظلم، در مقابل عمل انجام شده قرار گرفت. فرمان به انتقام هم نداشت و شد آن چه شد.

عدم واکنش در اتفاقات غیر مترقبه و سریع، امری طبیعی است. ممکن است این پاسخ، بر اساس مبانی شیعی پاسخ عمیقی شمرده نشود، اما بر اساس مبانی سنیان حداقل از باب جدل و الزام خصم پاسخ قطعی است.

۵) گنجاندن ظلم به صدیقه طاهره علیها السلام در امر به صبر علی علیه السلام

در علت دست به شمشیر نبردن امیرالمؤمنین علیه السلام در مقابل غصب خلافت خواهد آمد که حضرت علیه السلام در فرض عدم یاور، مأمور به صبر بود تا خون خودش و حسنین علیهما السلام حفظ شود که بقای دین تضمین گردد. همان حکمت و مناط دقیقا در مورد صبر بر مصائب صدیقه طاهره علیها السلام هم جاری است.

عدم یاور برای نصرت امیرالمؤمنین علیه السلام، در جای خودش به تفصیل بیان شده است.

آن چه جالب است این است که همین امر به صبر در مورد عثمان به عنوان یک فضیلت پذیرفته شده است، اما به امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌رسد مورد اشکال قرار می‌گیرد.

چرا که مبنای سنیان بر اساس روایاتی که به قول آنها متواتر این است که دلیل دفاع نکردن عثمان از خودش و ناموسش، امر پیامبر صلی الله علیه و آله به صبر بوده است. به بخشی از کتاب حیات صحابه توجه کنید:

احمد از عایشه روایت نموده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یکی از اصحابم را برایم فراخوانید، گفتم ابوبکر؟ گفت خیر، گفتم عمر؟ گفت خیر، گفتم پسر عمویت علی علیه السلام؟ گفت خیر، می‌گوید گفتم عثمان؟ گفت بلی، هنگامی که آمد پیامبر صلی الله علیه و آله به من گفت کنار برو و چیزی را پنهانی به او می‌گفت و رنگ عثمان تغییر

می نمود هنگامی که یوم الدار پیش آمد و در آن محاصره گردید، گفتیم ای امیرالمؤمنین آیا جنگ نمی کنی پاسخ داد نخیر، رسول خدا ﷺ عہدی به من سپرده و من با نفسم بر آن صبر می کنم.^۱

سنیان این دسته از روایات را متواتر می دانند.

در کتاب سیرت خلفای راشدین چنین آمده است:

شہادت حضرت عثمان و نتایج آن را پیامبر ﷺ قبل بیان نموده بود و احادیثی کہ مشتمل بر این پیشگویی ها است، بہ حد تواتر معنوی رسیدہ است. از آن جملہ چند روایت ذیل است....^۲

برای نکتہ سنجان روشن است کہ جعل روایات امر پیامبر ﷺ بہ صبر، متولد از همان سیاست نسخہ برداری از اہل بیت ﷺ است و همانند غصب عناوین صدیق و فاروق و... است.

اما غفلتی کہ کردہ اند این است کہ تکلیف بہ صبر امیرالمؤمنین ﷺ مشروط بہ عدم یاور بود.

(۱) حیات صحابہ تألیف محمد یوسف کاندھلوی ترجمہ مجیب الرحمن رحیمی ج ۴ ص ۱۱۹

مانند این روایت فراوان است. از جملہ روایت ۱۰۳

(۲) سیرت خلفای راشدین تألیف عبدالشکور فاروقی لکنوی ترجمہ محمد یوسف حسین پور ص ۳۰۳

جالب است که فضیلت صبر عثمان! در صورتی بوده است که طبق ادعای آنان، مسلمانان از همه جا برای یاری او آمده بودند. به سخن ابن تیمیمه توجه کنید:

به تحقیق که مسلمانان از همه نواحی برای یاری عثمان آمده بودند و به عثمان سفارش جنگ می کردند، ولی او مردم را به دست نگه داشتن از جنگ امر می کرد و به کسانی که از او فرمانبرداری می کردند دستور می داد که نجنگند و روایت شده است که به غلامانش گفته است هر کس دست از جنگ بکشد او آزاد است.^۱ شگفتا که امر به صبر با وجود یاوران فراوان، که تنها از راه تعبید محض قابل تصحیح است، برای عثمان فضیلت است. اما همین امر به صبر، در صورتی که یآوری نباشد و به قتل امیرالمؤمنین علیه السلام و حسنین علیه السلام و نابودی دین بینجامد، از نظر حضرات مصداق بی غیرتی است!!!

۶) وجوب حفظ جان امام زمان

یکی از امور مسلم میان شیعه و سنی، وجوب معرفت امام زمان است. چرا که در منابع شیعی آمده است:

(۱) منهاج السنة ابن تیمیمه ج ۵ ص ۲۸۶

حارث بن مغیره گفت به امام صادق علیه السلام عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بمیرد و امامش را نشناسد به مرگ جاهلی مرده است. (آیا این درست است؟) حضرت علیه السلام فرمود آری. گفتم جاهلیت کامل و عمیق یا جاهلیت در حد نشناختن امامش؟ حضرت علیه السلام فرمود: جاهلیت کافرانه و منافقانه و گمراهانه.^۱

در منابع سنی هم این چنین آمده است:
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.^۲

به اتفاق همه مسلمین حفظ جان امام، حتی برای یک ساعت، واجب است.

قطعا فاطمه زهرا علیها السلام سیده زنان بهشت به این تکلیف الهی عالم بوده است.

مانع شدن فاطمه علیها السلام میان حضرت علی علیه السلام و دشمنان و نیز دفاع از آن حضرت، عمل به حکم الهی بوده است.
چگونه می توان همراهی امیرالمؤمنین علیه السلام با فاطمه علیها السلام، آن هم در عمل به حکم الهی، مصداق بی غیرتی شمرد؟!

(۱) روایت ۱۰۴

(۲) روایت ۱۰۵

۷) حکیمانه‌ترین تدبیر فاطمی

پاسخ‌های متعددی به شبهه مطرح شده داده شد. اما آن چه بسیار مهم است این است که در اقدام فاطمه علیها السلام آن چنان عقلانیت و حکمت و تدبیر موج می‌زند که خردمند را شگفت زده می‌کند.

به سخن دیگر بهترین و دقیق‌ترین و عقلانی‌ترین کار ممکن، همانی است که فاطمه علیها السلام انجام داده است. اقدامات فاطمی در اوج فداکاری و ایثار و در قله احساسات، آن چنان از پشتوانه حکمت برخوردار بود و آن چنان با اهداف امیرالمؤمنین علیه السلام همسو و هماهنگ بود و آن چنان به سود بقای دین بود که هرگز جایی برای دفاع آن چنانی امیرالمؤمنین علیه السلام از صدیقه طاهره علیها السلام باقی نمی‌گذاشت.

راستی اگر به جای علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام دیگران بودند، باز هم بی‌غیرتی مطرح می‌شد، یا هزاران هزار مرحبا داشت؟!!!!

چرا تنها زمانی که پای فاطمه علیها السلام در میان است، مروت و فتوت حضرات گل می‌کند؟!!!!

دلیلش روشن است فاطمه علیها السلام با سوختن خرمن هستی‌اش، تا ابد آتش به خرمن باطل و هستی غاصبان انداخت!

موج فریاد مظلومیت و «یا اباتاه»ی فاطمه علیها السلام آن چنان قدرتمند بود

که همه دورانها را به لرزه درآورد و رسوایی اصحاب سقیفه را به تمام کرانه‌های تاریخ رساند!

آری فاطمه علیها السلام کاری کرد کارستان، با فدا ساختن خودش هم جان علی علیه السلام را حفظ کرد و هم بقای دین را تضمین نمود!

سخن از غیرت علی علیه السلام و این گونه تهمتها و آزارهای اهل سقیفه، همه، سرباز کردن دمل کینه‌ای است که هیچ گاه از دل اصحاب سقیفه پاک نخواهد شد!

چرا که مظلومیت فاطمه علیها السلام، حکمتی را به جهانیان ارایه داد که مهر بطلان بر سقیفه را جاودانه ساخت!

اما چرا و چگونه؟

نوشتار «فاطمه علیها السلام به میدان آمد تا علی علیه السلام زنده بماند» این مهم را برهانی کرده است.

حاصل آن چه گذشت خنثی سازی «توطئه غیرت» بود و روشن شد که این توطئه همانند سایر توطئه‌های اصحاب سقیفه در پوشاندن حرکت و مظلومیت فاطمه علیها السلام عقیم است.

چکیده «توطئه ازدواج»

برای تکمیل مباحث این نوشتار، چکیدای از کتاب «توطئه ازدواج»

در این پیوست ارایه می‌شود.

یکی از مباحث تاریخی که جنبه کلامی پیدا کرده است، مسئله ازدواج حضرت ام کلثوم علیها السلام با عمر است.

هدف سنیان از اصرار بر اثبات ازدواج، تثبیت خلافت غاصبین به وسیله دلالت التزامیه ازدواج در چند حلقه ۱- ادعای ازدواج، ۲- روابط حسنه، ۳- نفی مظلومیت فاطمه علیها السلام و ۴- مشروعیت خلافت غاصبان است.

اما نخستین و مهم‌ترین نکته‌ی شایسته توجه محققین، این است که حصول این هدف، حتی بر فرض وقوع ازدواج، ناشدنی است. زیرا این هدف:

۱- با ادله تیرگی روابط امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا تعارض دارد. ۲- مستندات تیرگی روابط امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا، آن چنان قوی است که تردیدی در تیرگی روابط باقی نمی‌گذارد.

گذشته از این که اصرار سنیان بر این ازدواج در کنار اضطراب فوق العاده شدید منابع آنان ثابت می‌کند، قصه ازدواج حتی اگر مستند هم باشد مشکوک و توطئه‌آمیز است. لذا ضرورت افشای پشت پرده قصه ازدواج صد چندان می‌گردد.

با این همه، اثبات ازدواجی که روابط حسنه را ثابت کند، ممکن

نیست.

زیرا چهار احتمال دیگر (دروغ بودن ازدواج از اساس، تحریف و سوء استفاده از ازدواجی دیگر، اجبار به ازدواج همراه با تحقق ظاهری آن و اجبار به ازدواج همراه با تحقق واقعی آن) وجود دارد که تمامی آنها شواهد تاریخی هم دارد.

پیداست که بدون نفی برهانی این احتمالات چهارگانه، اثبات احتمال نخست هرگز ممکن نیست.

اما قصه ازدواج لایه‌های پنهان دیگری هم دارد.

روش نامردانه و ادبیات رذیلانه‌ای که در قالب بیان ازدواج به کار برده شده، نشان از دو امر دارد: ۱- دل‌های ناپاکی که از کینه پر شده است و ۲- خالی بودن دست ناپاکان از دلیل و برهان برای توجیه عملکردشان. اما مهم‌تر از همه، مسئله ازدواج ام کلثوم، چه واقع شده باشد و چه شایعه آن پخش شده باشد، در ادامه توطئه‌های اصحاب سقیفه برای لوت کردن مظلومیت فاطمه علیها السلام است.

چرا که تلاش دشمنان بر خنثی سازی نقش فاطمه علیها السلام در رسوا کردن سقیفه، حتی پس از حیات آن حضرت ادامه یافت.

یکی از این دسته تلاش‌ها، طرح ازدواج ام کلثوم است.

حاصل تحلیل ازدواج ام کلثوم از منظر منابع شیعی این است که:

- ۱) امور تکوینی با اعتبار شرعی قابل اثبات نیست.
 - ۲) بر فرض اثبات، چون ازدواج از روی رضایت قبلی با محکومات شیعه در تنافی است به تبعیض در حجیت از اعتبار ساقط می شود.
 - ۳) محال است منابع شیعه و سنی درباره ازدواج ام کلثوم اتفاق و اجماع و اشتراک داشته باشند.
- تفصیل این مباحث را در نوشتاری با عنوان «توطئه ازدواج، پوشاندن رسوایی سقیفه» ببینید.

مستندات روایی «فاطمه علیها السلام به میدان آمد تا...»

مطالب نوشتار پیش رو مستند به روایات متعددی است. از آن جایی که برخی از این روایات مفصل است و متن عربی روایات مورد نیاز عموم فارسی زبانان نیست، در متن اصلی کتاب به ترجمه بخش مورد استشهاد آن روایات بسنده شد. اما به دلیل این که ممکن است مراجعه به روایات مورد نیاز برخی از محققین باشد، متن کامل روایات در این بخش ارایه می‌گردد.

روایت (۱)

عن أبي البختری عن أبي عبد الله عن أبيه عليه السلام قال: تقاضی علی و فاطمة إلى رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الخدمة فقضى علی فاطمة بخدمة ما دون الباب و قضی علی بما خلفه قال فقالت فاطمة فلا یعلم ما داخلني من السرور إلا الله یا کفائي رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تحمل رقاب الرجال^۱.

روایت (٢)

و قال النبي ﷺ لها أي شيء خير للمرأة قالت أن لا ترى رجلا ولا يراها رجل فضمها إليه و قال ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ.^١

روایت (٣)

قال قال علي ﷺ استأذن أعمى على فاطمة ﷺ فحجبته فقال رسول الله ﷺ لم حجبته و هو لا يراك فقالت علي ﷺ إن لم يكن يراني فأنا أراه و هو يشم الريح فقال رسول الله ﷺ أشهد أنك بضعة مني.^٢

روایت (٤)

إن فاطمة دخل عليها علي بن أبي طالب ﷺ و به كآبة شديدة فقالت فاطمة ﷺ يا علي ما هذه الكآبة فقال علي ﷺ سألنا رسول الله ﷺ عن المرأة ما هي فقلنا عورة فقال فمتى تكون أدنى من ربها فلم ندر فقالت فاطمة لعلي ﷺ ارجع إليه فأعلمه أن أدنى ما تكون من ربها أن تلزم قعر بيتها فانطلق فأخبر رسول الله ﷺ ما قالت فاطمة ﷺ فقال رسول الله ﷺ إن فاطمة بضعة مني.^٣

(١) آل عمران/ ٣٤

(٢) بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٨٤

(٣) بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٩١

(٤) بحار الأنوار ج ١٠ ص ٢٥٠

روايت ٥)

فلما احتضرت قالت لأسماء بنت عميس كيف أحمل على رقاب الرجال مكشوفة وقد صرت كالخيال وجف جلدي على عظمي قالت أسماء يا بنت رسول الله إن قضى الله عليك بأمر فسوف أصنع لك شيئاً رأيته في بلد الحبشة قالت وما هو قالت النعش يجعلونه من فوق السرير على الميت يستره قالت لها افعلي فلما قبضت صلوات الله عليها صنعتها لها أسماء فكان أول نعش عمل للنساء في الإسلام.^١

روايت ٦)

حميد بن المثنى عن أبي عبد الرحمن الحذاء عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أول نعش أحدث في الإسلام نعش فاطمة إنها اشتكت شكوتها التي قبضت فيها وقالت لأسماء إني نحلت وذهب لحمي ألا تجعلين لي شيئاً يسترني قالت أسماء إني إذ كنت بأرض الحبشة رأيته يصنعون شيئاً أ فلا أصنع لك فإن أعجبك أصنع لك قالت نعم فدعت بسرير فأكبته لوجهه ثم دعت بجرائد فشددته على قوائمه ثم جللته ثوباً فقالت هكذا رأيته يصنعون فقالت اصنعي لي مثله استريني سترك الله من النار.^٢

(١) بحار الأنوار ج ٧٨ ص ٢٨٢

(٢) بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢١٢

روایت (٧)

ثم أخذت علي عهد الله ورسوله أنها إذا توفت لأعلم أحدا إلا أم سلمة زوج رسول الله ﷺ و أم أيمن و فضة و من الرجال ابنيها و عبد الله بن عباس و سلمان الفارسي و عمار بن ياسر و المقداد و أبو [أبا] ذر و حذيفة...^١

روایت (٨)

حدثني سلمان قال حدثني عمار و قال أخبرك عجا قلت حدثني يا عمار قال نعم شهدت علي بن أبي طالب عليه السلام و قد ولج على فاطمة عليها السلام فلما أبصرت به نادت ادن لأحدثك بما كان و بما هو كائن...^٢

روایت (٩)

ان أبا بكر قال في خطبته وكننا معشر المهاجرين أول الناس اسلاما ونحن عشيرته وأقاربه وذوو رحمه ولن تصلح العرب الا برجل من قريش فالناس لقريش تبع وأنتم إخواننا في كتاب الله وشركاؤنا في دين الله وأحب الناس إلينا وأنتم أحق الناس بالرضا بقضاء الله والتسليم لفضيلة إخوانكم وان لاتحسدوهم على خيروقال فيه ان الأنصار قالوا أولا نختار رجلا من المهاجرين وإذا مات اخترنا رجلا من الأنصار فإذا مات اخترنا

(١) بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢٠٨

(٢) بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٨

رجلا من المهاجرين كذلك ابدًا فيكون أجدر ان يشفق القرشي إذا زاغ
ان ينقض عليه الأنصاري وكذلك الأنصاري قال فقال عمر لا والله لا
يخالفنا أحد الا قتلناه....^١

روایت ۱۰)

قال وكيع: معاوية بمنزلة حلقة الباب، من حركه اتهمناه على من
فوقه.^٢

روایت ۱۱)

قال الربيع بن نافع: معاوية بن أبي سفيان ستر أصحاب النبي صلى
الله عليه وسلم، فإذا كشف الرجل السترا جترأ على ما وراءه.^٣

روایت ۱۲)

معاوية عندنا محنة فمن رأيناه ينظر إلى معاوية شزرا اتهمناه على القوم
أعني على أصحاب محمد (عليه السلام).^٤

روایت ۱۳)

فان قيل: فمن علماء المذهب من لم يجوز اللعن على يزيد مع علمهم

۱) فتح الباری ابن حجر العسقلانی ج ۷ ص ۲۴

۲) تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر ج ۵۹ ص ۲۱۰

۳) تاریخ بغداد الخطیب البغدادی ج ۱ ص ۲۲۳

۴) تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر ج ۵۹ ص ۲۰۹

بانه يستحق على ما يربو على ذلك و يزيد! قلنا: تحاميا ان يرتقى الى
الاعلى فالاعلى.^١

روايت (١٤)

و روى الزبير بن بكار في الموفقيات و هو غير متهم على معاوية و لا
منسوب إلى اعتقاد الشيعة لما هو معلوم من حاله من مجانية علي عليه السلام و
الانحراف عنه قال المطرف بن المغيرة بن شعبة دخلت مع أبي على معاوية
و كان أبي يأتيه فيتحدث معه ثم ينصرف إلي فيذكر معاوية و عقله و
يعجب بما يرى منه إذ جاء ذات ليلة فأمسك عن العشاء و رأيته مغتما
فانتظرته ساعة و ظننت أنه لأمر حدث فينا فقلت ما لي أراك مغتما منذ
الليلة فقال يا بني جئت من عند أكفر الناس و أخبثهم قلت و ما ذاك قال
قلت له و قد خلوت به إنك قد بلغت سنا يا أمير المؤمنين فلو أظهرت عدلا
و بسطت خيرا فإنك قد كبرت و لو نظرت إلى إخوتك من بني هاشم
فوصلت أرحامهم فوالله ما عندهم اليوم شيء تخافه و إن ذلك مما يبقى
لك ذكره و ثوابه فقال هيهات هيهات أي ذكر أرجو بقاءه ملك أخوتيم
فعدل و فعل ما فعل فما عدا أن هلك حتى هلك ذكره إلا أن يقول قائل
أبوبكر ثم ملك أخو عدي فاجتهد و شمر عشر سنين فما عدا أن هلك

(١) شرح المقاصد مسعود بن عمر تفتازاني ج ٥ ص ٣١١

حتى هلك ذكره إلا أن يقول قائل عمر وإن ابن أبي كبشة ليصاح به كل يوم خمس مرات أشهد أن محمدا رسول الله فأني عملي بيقى وأي ذكر يدوم بعد هذا لأبأ لك لا والله إلا دفنا دفنا.^١

روایت ۱۵)

فبهل أقسم والأصنام والأوثان واللات والعزى ما ججدها عمر مذ عبدها! ولا عبد للكعبة ربا! ولا صدق لمحمد عليه السلام قولا، ولا ألقى السلام إلا للحيلة عليه وإيقاع البطش به، فإنه قد أتانا بسحر عظيم، وزاد في سحره على سحر بني إسرائيل مع موسى وهارون وداود وسليمان وابن أمه عيسى، ولقد أتانا بكل ما أتوا به من السحر وزاد عليهم ما لو أنهم شهدوه لأقروا له بأنه سيد السحرة، فخذ يا ابن أبي سفيان سنة قومك واتباع ملتك والوفاء بما كان عليه سلفك من جحد هذه البنية التي يقولون إن لها ربا....^٢

روایت ۱۶)

قال الحسن عليه السلام في كلام له يخاطب به المغيرة بن شعبة:... لم يكن في الإسلام يوم في مشاجرة قوم اجتمعوا في محفل أكثر ضجيجا ولا أعلى كلاما ولا أشد مبالغة في قول من يوم اجتمع فيه عند

(١) الأخبار الموفقيات زبير بن بكار ص ٥٧٧

(٢) عوالم العلوم ج ١١ ص ٦٠١

معاوية بن أبي سفيان عمرو بن عثمان بن عفان و عمرو بن العاص و عتبة بن أبي سفيان و الوليد بن عقبة بن أبي معيط و المغيرة بن أبي شعبة و قد تواطئوا على أمر واحد فقال عمرو بن العاص لمعاوية ألا تبعث إلى الحسن بن علي فتحضره فقد أحيا سنة أبيه و خفقت النعال خلفه أمر فأطيع و قال فصدق - و هذان يرفعان به إلى ما هو أعظم منهما فلو بعثت إليه فقصرنا به و بأبيه و سببناه و سببنا أباه و صغرنا بقدره و قدر أبيه و قعدنا لذلك حتى صدق لك فيه فقال لهم معاوية إني أخاف أن يقلدكم قلائد يبقى عليكم عارها حتى يدخلكم قبوركم و الله ما رأيته قط إلا كرهت جنباه و هبت عتابه و إني إن بعثت إليه لأنصفه منكم قال عمرو بن العاص أ تخاف أن يتسامى باطله على حقنا و مرضه على صحتنا؟ قال لا قال فابعث إذا عليه فقال عتبة هذا رأي لا أعرفه و الله ما تستطيعون أن تلقوه بأكثر و لا أعظم مما في أنفسكم عليه و لا يلقاكم بأعظم مما في نفسه عليكم و إنه لأهل بيت خصم جدل فبعثوا إلى الحسن فلما أتاه الرسول قال له يدعوك معاوية قال و من عنده؟ قال الرسول عنده فلان و فلان و سمى كلا منهم باسمه فقال الحسن عليه السلام ما لهم خر عليهم السقف من فوقهم و أتاهم العذاب من حيث لا يشعرون....

و أما أنت يا مغيرة بن شعبة فإنك لله عدو و لكتابه نابذ و لنبيه مكذب و أنت الزاني و قد وجب عليك الرجم و شهد عليك العدول البررة

الأتقياء فأخرجكم ودفع الحق بالأباطيل والصدق بالأغاليط وذلك لما أعد الله لك من العذاب الأليم والخزي في الحياة الدنيا ولعذاب الآخرة أخزى وأنت الذي ضربت فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حتى أدميتها وأقت ما في بطنها استذللا منك لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ومخالفة منك لأمره وانتهاكا لحرمة...^١

روایت (۱۷)

قال رسول الله: رأيت ربى في صورة شاب له وفرة.^٢

روایت (۱۸)

رأيت ربى في المنام في صورة شاب موفر في الخضر عليه نعلان من ذهب وعلى وجه فراش من ذهب.^٣

روایت (۱۹)

رأيت ربى في حظيرة من الفردوس في صورة شاب عليه تاج يلتمع البصر.^٤

روایت (۲۰)

(۱) إحتجاج ج ۱ ص ۲۷۸

(۲) كنز العمال ج ۱ ص ۲۲۸

(۳) كنز العمال ج ۱ ص ۲۲۸

(۴) كنز العمال ج ۱ ص ۲۲۸

وليت أمرکم و لست بخيرکم، فإن أنا أحسنت فأعينوني وإن أنا
أسأت فسددوني، فإن لي شيطاناً يعتريني ألا إذا رأيتموني غضبت
فاجتنبوني، لا أؤثر في أجسادكم و لا أبشاركم. أقول: إسناده حسن
من أجل علي بن هاشم وهو البريد صدوق يتشيع كذا قال الحافظ.^١

روایت (٢١)

عن الحسن ان ابا بكر الصديق خطب فقال اما والله ما انا بخيركم
و لقد كنت لمقامي هذا كارها و لوددت ان فيكم من يكفيني أ
فتظنون اني اعمل بسنة رسول الله ﷺ إذا لا اقوم بها ان رسول الله ﷺ
كان يعصم بالوحي و كان معه ملك و ان لي شيطاناً يعتريني فاذا
غضبت فاجتنبوني لا اؤثر في اشعاركم و ابشاركم الا فراعوني فان
استقمتم فاعينوني و ان زغت فقوموني قال الحسن خطبة والله ما خطب
بها بعده....^٢

روایت (٢٢)

أيها الناس سلوني قبل أن تفقدوني سلوني عن طرق السماوات فإنني
أعرف بها من طرق الأرض.^٣

(١) كتاب الصحيح المسند ص ٤٨

(٢) عبقات الانوار ج ١٥ ص ١١٢

(٣) بحار الانوار ج ٣٩ ص ١٠٨

روایت ۲۳

یا عبد الله بن عمر انظر ما على من الدين فحسبوه فوجدوه ستة وثمانين ألفاً أو نحوه قال إن وفى له مال آل عمر فأده من أموالهم وإلا فسل فى بنى عدى بن كعب فإن لم تف أموالهم فسل فى قريش ولا تعدهم إلى غيرهم فأد عنى هذا المال.^۱

روایت ۲۴

حدثنا موسى بن إسماعيل قال حدثنا سلام بن أبى مطيع عن أيوب قال قلت لنافع هل كان على عمر عليه السلام دين فقال ومن أين يدع عمر ديناً وقد باع رجل من ورثته ميراثه بمائة ألف.^۲

روایت ۲۵

خلف من أولاده تسعة من الذكور وأربعاً من الإناث....^۳

روایت ۲۶

عن الحسن بن على عليه السلام قال لقد فارقكم رجل ... مات ولم يترك

(۱) صحيح البخارى ج ۴ ص ۲۰۵ ح ۳۷۰۰، كتاب فضائل الصحابة ب ۸ باب قصة البيعة والاتفاق على عثمان بن عفان.

(۲) تاريخ المدينة المنورة ج ۲ ص ۸۸، تحقيق على محمد دندل وياسين سعد الدين بيان

(۳) معرفة الصحابة ج ۱ ص ۵۴، (برنامج الجامع الكبير)

دينارا ولا درهما إلا حلى قيمته سبع مائة درهم فضلت عن عطائه.^١

روایت (٢٧)

والله لو أعطيت الأقاليم السبعة بما تحت أفلاكها على أن أعصي الله
في نملة أسلبها جلب شعيرة ما فعلته وإن دنياكم عندي لأهون من ورقة
في فم جرادة تقضمه...^٢

روایت (٢٨)

قال عمرو بن ميمون: شهدت عمر حين طعن أتي ببيذ شديد فشربه.^٣

روایت (٢٩)

وكان حدة شرابه وشدته بحيث لو شرب غيره منه لسكر وكان
يقيم عليه الحد غير أن الخليفة كان لم يتأثر منه لاعتياده أو كان
يكسره ويشربه قال الشعبي: شرب أعرابي من أداوة عمر فأغشي فحده
عمر: ثم قال: وإنما حده للسكر لا للشرب.^٤

روایت (٣٠)

إن أعرابيا شرب من شراب عمر فجلده عمر الحد فقال الأعرابي: إنما

(١) المعجم الكبير طبراني ج ٣ ص ٨٠

(٢) نهج البلاغه ٣٤٧

(٣) تاريخ بغداد ج ٦ ص ١٥٦

(٤) العقد الفريد ج ٣ ص ٤١٦

شربت من شرابك. فدعا عمر شرابه فكسره بالماء ثم شرب منه وقال: من رابه شرابه شئ فليكسره بالماء ثم قال الجصاص: و رواه إبراهيم النخعي عن عمر نحوه و قال فيه: إنه شرب منه بعد ما ضرب الأعرابي^١.

روایت (۳۱)

هكذا فاكسروه بالماء إذا غلبكم شيطانه. و كان يحب الشراب الشديد^٢.

روایت (۳۲)

وعن ابن جريج: إن رجلا عب في شراب نبذ لعمر بن الخطاب بطريق المدينة فسكرفتركه عمر حتى أفاق فحده ثم أوجعه عمر بالماء فشرب منه^٣.

روایت (۳۳)

إن عمر بن الخطاب عليه السلام أخذ رجلا سكرانا فأراد أن يجعل له مخرجا فأبى إلا ذهاب عقل، فقال: احبسوه فإذا صحا فاضربوه ثم أخذ فضل إداوته فذاقه فقال: اوه هذا عمل بالرجال العمل ثم صب فيه ماء فكسره فشرب وسقى أصحابه وقال: هكذا اصنعوا بشاربكم إذا غلبكم

(۱) أحكام القرآن الجصاص ج ۲ ص ۵۸۱

(۲) جامع مسانيد أبي حنيفة ج ۲ ص ۱۹۲

(۳) حاشية سنن البيهقي لابن التركماني ج ۸ ص ۳۰۶

شيطانه^١.

روایت (٣٤)

عن عائشة، أنها شوفت جارية وطافت بها وقالت: «لعلنا نصيب بها بعض شباب قريش»^٢.

روایت (٣٥)

عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام يا أهل العراق نبئت أن نساءكم يدافعن الرجال في الطريق أ ما تستحيون^٣.

روایت (٣٦)

أمير المؤمنين عليه السلام قال: أ ما تستحيون و لا تغارون نساءكم يخرجن إلى الأسواق و يزاحمن العلوج^٤.

روایت (٣٧)

عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال علي عليه السلام يا أهل العراق نبئت أن نساءكم يوافين الرجال في الطريق أ ما تستحيون و قال لعن الله من لا

(١) جامع بيان العلم ص ٣٠٨ ح ١٥٤٨

(٢) المصنف في الأحاديث والآثار ج ٤ ص ٤٨٤

(٣) كافي ج ٥ ص ٥٣٧

(٤) كافي ج ٥ ص ٥٣٧

یغار.^۱

روایت (۳۸)

فمضوا به إلى أبي بكر، فقالوا له: بايع، فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟ قالوا: إذا والله الذي لا إله إلا هو نضرب عنقك، فقال: إذا تقتلون عبد الله وأخا رسوله، قال عمر: أما عبد الله فنعم، وأما أخو رسوله فلا، وأبوبكر ساكت لا يتكلم، فقال له عمر: ألا تأمر فيه بأمرك؟ فقال: لا أكرهه على شيء ما كانت فاطمة إلى جنبه، فلحق علي بقبر رسول الله ﷺ يصيح ويبكي، وينادي: يا ابنَ أُمِّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي.^{۲ و ۳}

روایت (۳۹)

فانتھوا بعلي إلى أبي بكر ملببا فلما بصر به أبوبكر صاح خلوا سبيله فقال علي عليه السلام ما أسرع ما توثبتم على أهل بيت نبيكم يا أبا بكر بأي حق وبأي ميراث وبأي سابقة تحث الناس إلى بيعتك ألم تباعيني بالأمس بأمر رسول الله ﷺ فقال عمر دع عنك هذا يا علي فوالله إن لم تباع لنقتلنك فقال علي عليه السلام إذا والله أكون عبد الله وأخا رسول الله المقتول

(۱) بحار الانوار ج ۷۶ ص ۱۱۵

(۲) اعراف/ ۱۵۰

(۳) الامامة والسياسة ج ۱ ص ۲۰

فقال عمر أما عبد الله المقتول فنعم و أما أخو رسول الله فلا فقال علي ع
أما والله لو لا قضاء من الله سبق و عهد عهده إلي خليلي لست أجوزه
لعلمت أينما أضعف ناصرا و أقل عددا و أبوبكر ساكت لا يتكلم... فقال
عمر لأبي بكر و هو جالس فوق المنبر ما يجلسك فوق المنبر و هذا جالس
محارب لا يقوم فينا فيبايعك أ و تأمر به فيضرب عنقه و الحسن و
الحسين عليهما قائمان على رأس علي عليه السلام فلما سمعا مقالة عمر بكيا و
رفعا أصواتهما يا جداه يا رسول الله فضمهما علي إلى صدره و قال لا
تبكيا فو الله لا يقدران على قتل أبيكما هما أقل و أذل و أدخر من
ذلك... ثم قال يا علي قم بايع فقال علي إن لم أفعل قال إذا و الله نضرب
عنقك قال عليه السلام كذبت و الله يا ابن صهاك لا تقدر على ذلك أنت الأم و
أضعف من ذلك فوثب خالد بن الوليد و اخترط سيفه و قال و الله إن لم
تفعل لأقتلنك فقام إليه علي عليه السلام و أخذ بمجامع ثوبه ثم دفعه حتى ألقاه
على قفاه و وقع السيف من يده فقال عمر قم يا علي بن أبي طالب فبايع
قال عليه السلام فإن لم أفعل قال إذا و الله نقتلك و احتج عليهم علي عليه السلام ثلاث
مرات ثم مد يده من غير أن يفتح كفه فضرب عليها أبوبكر و رضي
منه....

فأخبراني عما أسألكما عنه فإني لا أسألكما عن أمر إلا و أنا عارفة
بأنكما تعلمانه فإن صدقتما علمت أنكما صادقان في مجيئكما قالا

سلي عما بدا لك قالت نشدتكما بالله هل سمعتما رسول الله صلّى الله عليه وآله يقول فاطمة بضعة مني فمن آذاها فقد آذاني قالان نعم فرفعت يدها إلى السماء فقالت اللهم إنهما قد آذيانني فأنا أشكوهما إليك وإلى رسولك لا والله لا أَرْضى عنكما أبدا حتى ألقى أبي رسول الله وأخبره بما صنعتما فيكون هو الحاكم فيكما....^١

روایت (٤٠)

ثم أقبل النبي صلّى الله عليه وآله على علي عليه السلام فقال يا علي إنك ستلقى بعدي من قریش شدة من تظاهروهم عليك وظلمهم لك فإن وجدت أعوانا عليهم فجاهدهم وقاتل من خالفك بمن وافقك فإن لم تجد أعوانا فاصبر وكف يدك ولا تلق بيدك إلى التهلكة فإنك مني بمنزلة هارون من موسى ولك بهارون أسوة حسنة إنه قال لأخيه موسى إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي.^٢

روایت (٤١)

فقال له علي عليه السلام يا ابن قيس قلت فاسمع الجواب لم يمنعي من ذلك الجبن ولا كراهية للقاء ربي وأن لا أكون أعلم أن ما عند الله خير لي

(١) كتاب سليم بن قيس الهلالي ج ٢ ص ٨٦٦ ح ٤٨

(٢) طه/٩٤

(٣) كتاب سليم بن قيس الهلالي ج ٢ ص ٥٦٨ ح ١

من الدنيا والبقاء فيها ولكن منعني من ذلك أمر رسول الله ﷺ و
عهده إلي أخبرني رسول الله ﷺ بما الأمة صانعة بي بعده فلم أك بما
صنعوا حين عايته بأعلم مني ولا أشد يقينا مني به قبل ذلك بل أنا بقول
رسول الله ﷺ أشد يقينا مني بما عاينت وشهدت فقلت يا رسول الله
فما تعهد إلي إذا كان ذلك قال إن وجدت أعوانا فأنبذ إليهم^١ وجاهدهم
وإن لم تجد أعوانا فاكفف يدك واحقن دمك حتى تجد على إقامة
الدين وكتاب الله وسنتي أعوانا وأخبرني ﷺ أن الأمة ستخذلني و
تبايع غيري وتتبع غيري وأخبرني ﷺ أني منه بمنزلة هارون من موسى
وأن الأمة سيصيرون من بعده بمنزلة هارون ومن تبعه والعجل ومن تبعه
إذ قال له موسى يا هارون ما منعك إذ رأيتهم ضلوا. أَلَا تَتَّبِعُنِي أَفَعَصَيْتَ
أَمْرِي. قَالَ يَا بَنُ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ
بَيْنَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي وَ قَالَ ابْنُ أُمِّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعْفُونِي وَ
كَادُوا يَقْتُلُونِي^٢ وإنما يعني أن موسى أمر هارون حين استخلفه عليهم إن
ضلوا فوجد أعوانا أن يجاهدهم وإن لم يجد أعوانا أن يكف يده ويحقن
دمه ولا يفرق بينهم وإني خشيت أن يقول لي ذلك أخي رسول الله ﷺ
لم فرقت بين الأمة وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي وقد عهدت إليك إن لم تجد أعوانا أن

(١) انفال/ ٥٨

(٢) طه/ ٩٢-٩٤

تكف يدك و تحقن دمك و دم أهل بيتك و شيعتك فلما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مال الناس إلى أبي بكر فبايعوه و أنا مشغول برسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بغسله و دفنه ثم شغلت بالقرآن فأليت على نفسي أن لا أردي إلا للصلاة حتى أجمعه في كتاب ففعلت ثم حملت فاطمة عليها السلام و أخذت بيد ابني الحسن و الحسين عليهما السلام فلم أدع أحدا من أهل بدر و أهل السابقة من المهاجرين و الأنصار إلا ناشدتهم الله في حقي و دعوتهم إلى نصرتي فلم يستجب لي من جميع الناس إلا أربعة رهط سلمان و أبو ذر و المقداد و الزبير و لم يكن معي أحد من أهل بيتي أصول به و لا أقوى به أما حمزة فقتل يوم أحد و أما جعفر فقتل يوم موتة و بقيت بين جلفين جافيين ذليلين حقيرين عاجزين العباس و عقيل و كانا قريبي العهد بكفر فأكرهوني و قهروني فقلت كما قال هارون لأخيه ابن أم إن القوم استضعفوني و كادوا يقتلونني فلي بهارون أسوة حسنة و لي بعهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حجة قوية....^۱

روایت (۴۲)

عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ^۲ قال يا زرارة أ و لم تركب هذه الأمة بعد نبيها طبقا عن طبق في أمر فلان و

(۱) کتاب سلیم بن قیس الهمالی ج ۲ ص ۶۶۴ ح ۱۲

(۲) انشقاق / ۱۹

فلان و فلان.^١

روایت (٤٣)

و مثل قوله لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ أَي لتسلكن سبيل من كان قبلکم من الأمم فی الغدر بالأوصياء بعد الأنبياء وهذا كثير فی كتاب الله عز وجل وقد شق على النبي ما يؤول إليه عاقبة أمرهم وإطلاع الله إياه على بوارهم فأوحى الله عز وجل إليه فلا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ^٢ وَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ.^{٣ و٤}

روایت (٤٤)

قال رسول الله ﷺ و قول الله تعالى لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ قال حالا بعد حال ثم قال النبي ﷺ إِنْ قَدَامَكُمْ أَمْرًا عَظِيمًا فَاسْتَعِينُوا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ.^٥

روایت (٤٥)

و قد قال رسول الله ﷺ يكون في هذه الأمة كل ما كان في

(١) کافی ج ١ ص ٤١٥

(٢) فاطر/ ٨

(٣) مائده/ ٦٨

(٤) احتجاج ج ١ ص ٢٤٨

(٥) كشف الغمه ص ١٣٥

الأمم السالفة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة.^۱

روایت ۴۶)

عن جعفر بن محمد بن عماره عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه
عن جده عليّ قال قال رسول الله ﷺ والذي بعثني بالحق نبيا و بشيرا
لتركبن أمتي سنن من كان قبلها حذو النعل بالنعل حتى لو أن حية من
بني إسرائيل دخلت في جحر لدخلت في هذه الأمة حية مثلاً.^۲

روایت ۴۷)

أبو واقد الليثي أن النبي - صلى الله عليه وسلم - لما خرج إلى غزوة
حنين، مر بشجرة للمشركين كانوا يعلقون عليها أسلحتهم، يقال لها:
ذات أنواط، فقالوا: يا رسول الله اجعل لنا ذات أنواط، كما لهم ذات
أنواط، فقال: سبحان الله، هذا كما قال قوم موسى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا
لَهُمْ آلِهَةٌ^۳ والذي نفسي بيده لتركبن سنن من كان قبلكم.

زاد رزين: حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة، حتى إن كان فيهم من
أتى أمه يكون فيكم، فلا أدري أتعبدون العجل أم لا.^۴

(۱) عيون الأخبار ج ۲ ص ۲۰۱

(۲) كمال الدين ج ۲ ص ۵۷۶

(۳) اعراف/ ۱۳۸

(۴) جمع الفوائد من جامع الأصول و مجمع الزوائد ص ۱۳۱

روایت (٤٨)

محمد بن بشرنا عبید الله بن عمر حدثنا زید بن أسلم عن أبيه أسلم أنه حين بویع لأبی بكر بعد رسول الله ﷺ كان علی عليه السلام والزیر یدخلان علی فاطمة بنت رسول الله ﷺ فيشاورونها ويرتجعون في أمرهم ، فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتى دخل علی فاطمة فقال: «يا بنت رسول الله ﷺ، والله ما من أحد أحب إلينا من أبيك ، وما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك، وإيم الله ما ذاك بمانعی إن اجتمع هؤلاء النفر عندك ؛ أن أمرتهم أن يحرق عليهم البيت» ، قال: فلما خرج عمر جاءوها فقالت: تعلمون أن عمر قد جاءني وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت وإيم الله ليمضين لما حلف عليه ، فانصرفوا راشدين ، فروا رأيكم ولا ترجعوا إلی ، فانصرفوا عنها فلم يرجعوا إليها حتى بايعوا لأبی بكر.^١

روایت (٤٩)

دخلت علی أبي بكر أعوده في مرضه الذي توفي فيه... فأما الثلاث اللاتي وددت أني لم أفعلن فوددت أني لم أكن كشفت بيت فاطمة وتركته وإن أغلق علی الحرب....^٢

(١) مصنف ابن ابی شيبه ج ٢١ ص ١٤٣ و ١٤٤ ح ٣٩٨٢٧ ط دار كنوز اشبيليا

(٢) تاريخ مدينة دمشق ابن عساکر ج ٣٠ ص ٤٢٢

روایت ۵۰

عن یونس بن یعقوب، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال جدي رسول الله صلی الله علیه و آله: ملعون ملعون من يظلم بعدي فاطمة ابنتي و يغصبها حقها و يقتلها...^۱

روایت ۵۱

فضربت كفيها بالسوط فألمها، فسمعت لها زفيرا و بكاء، فكدت أن ألين و أنقلب عن الباب فذكرت أحقاد علي و ولوعه في دماء صناديد العرب، و كيد محمد و سحره، فركلت الباب و قد ألصقت أحشاءها بالباب تترسه، و سمعتها و قد صرخت صرخة حسبتها قد جعلت أعلى المدينة أسفلها، و قالت: يا أبتاه! يا رسول الله! هكذا كان يفعل بحبيبتك و ابنتك، آه يا فضة! إليك فخذيني فقد و الله قتل ما في أحشائي من حمل، و سمعتها تمخض و هي مستندة إلى الجدار، فدفعت الباب و دخلت فأقبلت إلي بوجه أغشى بصري، فصفقت صفقة على خديها من ظاهر الخمار فانقطع قرطها و تناثرت إلى الأرض، و خرج علي، فلما أحسست به أسرع إلى خارج الدار و قلت لخالد و قنفذ و من معهما: نجوت من أمر عظيم.

و في رواية أخرى: قد جنيت جنابة عظيمة لا آمن على نفسي. وهذا علي قد برز من البيت و مالي و لكم جميعا به طاقة.^١

روایت ٥٢)

و من كره ذلك من فعالهم فقد خالف الحق و الكتاب و فارق جماعة المسلمين فاقتلوه فإن في قتله صلاحا للأمة و قد قال رسول الله ﷺ من جاء إلى أمتي و هم جميع ففرقهم فاقتلوه و اقتلوا الفرد كائنا من كان من الناس فإن الاجتماع رحمة و الفرقة عذاب و لا تجتمع أمتي على الضلال أبدا و إن المسلمين يد واحدة على من سواهم و إنه لا يخرج من جماعة المسلمين إلا مفارق و معاند لهم و مظاهر عليهم أعداءهم فقد أباح الله و رسوله دمه و أحل قتله.^٢

روایت ٥٣)

فقال عمر لا والله لا يخالفنا أحد الا قتلناه....^٣

روایت ٥٤)

روي أن أبا بكر و عمرَ بعثا إلى خالد بن الوليد، فواعداه و فارقاه على قتل علي عليه السلام، فضمن ذلك لهما. فسمعت أسماء بنت عميس امرأة أبي

(١) بحار الانوار ج ٣٠ ص ٢٩٤

(٢) بحار الانوار ج ٢٨ ص ١٠٤

(٣) فتح الباري حجر العسقلاني ج ٧ ابن ص ٢٤

بكر و هي في خدرها، فأرسلت خادمة لها و قالت: ترددي في دار علي عليه السلام و قولي: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتِمُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ^۱. ففعلت الجارية، و سمعها علي عليه السلام فقال: رحمها الله، قولي لمولاتك: فمن يقتل الناكثين و القاسطين و المارقين؟ و وقعت المواعدة لصلاة الفجر، إذ كان أخفى و أخوت للسدفة و الشبهة، و لكن الله بالغ أمره، و كان أبوبكر قال لخالد بن الوليد: إذا انصرفت من الفجر فاضرب عنق علي. فصلى إلى جنبه لأجل ذلك، و أبوبكر في الصلاة يفكر في العواقب، فندم، فجلس في صلاته حتى كادت الشمس تطلع، يتعقب الآراء و يخاف الفتنة و لا يأمن على نفسه، فقال قبل أن يسلم في صلاته: يا خالد! لا تفعل ما أمرتك به، ثلاثا. و في رواية أخرى: لا يفعلن خالد ما أمرته. فالتفت علي عليه السلام، فإذا خالد مشتمل على السيف إلى جانبه، فقال: يا خالد! أو كنت فاعلا؟ فقال: إي والله، لو لأنه نهاني لوضعت في أكثرك شعرا. فقال له علي عليه السلام: كذبت لأمر لك، من يفعله أضيق حلقة است منك، أما و الذي فلق الحبة و برأ النسمة لو لا ما سبق من القضاء لعلمت أي الفريقين شرمكانا و أضعف جندا و في رواية أبي ذر رحمه الله: أن أمير المؤمنين عليه السلام أخذ خالدًا بإصبعيه - السبابة و الوسطى - في ذلك الوقت،

فعصره عصرا، فصاح خالد صيحة منكرة، ففزع الناس، و همتهم أنفسهم، و أحدث خالد في ثيابه، و جعل يضرب برجليه و لا يتكلم. فقال أبوبكر لعمر: هذه مشورتك المنكوسة، كأنني كنت أنظر إلى هذا و أحمد الله على سلامتنا. و كلما دنا أحد ليخلصه من يده عليه السلام لحظه لحظة تنحى عنه راجعا. فبعث أبوبكر عمر إلى العباس، فجاء و تشفع إليه و أقسم عليه، فقال: بحق القبر و من فيه، و بحق ولديه و أمهما إلا تركته. ففعل ذلك، و قبل العباس بين عينييه. ثم اعلم: أن هذه القصة من المشهورات بين الخاصة و العامة، و إن أنكره بعض المخالفين.^١

روايت (٥٥)

سألت النقيب أبا جعفر يحيى بن أبي زيد رحمه الله... فقلت له أحق ما يقال في حديث خالد فقال إن قوما من العلوية يذكرون ذلك. ثم قال و قد روي أن رجلا جاء إلى زفر بن الهذيل صاحب أبي حنيفة فسأله عما يقول أبو حنيفة في جواز الخروج من الصلاة بأمر غير التسليم نحو الكلام و الفعل الكثير أو الحدث فقال إنه جائز قد قال أبوبكر في تشهده ما قال فقال الرجل و ما الذي قاله أبوبكر قال لا عليك فأعاد عليه السؤال ثانية و ثالثة فقال أخرجوه أخرجوه قد كنت أحدث أنه من

أصحاب أبي الخطاب . قلت له فما الذي تقوله أنت قال أنا أستبعد ذلك و إن روته الإمامية . ثم قال أما خالد فلا أستبعد منه الإقدام عليه بشجاعته في نفسه و لبغضه إياه و لكني أستبعده من أبي بكر فإنه كان ذا ورع و لم يكن ليجمع بين أخذ الخلافة و منع فذك و إغضاب فاطمة و قتل علي عليه السلام حاش لله من ذلك فقلت له أكان خالد يقدر على قتله قال نعم و لم لا يقدر على ذلك و السيف في عنقه و علي أعزل غافل عما يراد به قد قتله ابن ملجم غيلة و خالد أشجع من ابن ملجم^١.

روایت (۵۶)

روى عنه حديث أبي بكر عليه السلام أنه قال: لا يفعل خالد ما أمر به، سألت الشريف عمر بن إبراهيم الحسيني بالكوفة عن معنى هذا الأثر فقال: كان أمر خالد بن الوليد أن يقتل عليا ثم ندم بعد ذلك فنهى^٢.

روایت (۵۷)

فرجع أبوبكر إلى منزله وبعث إلى عمر فدعاه ثم قال: أ ما رأيت مجلس علي منا اليوم، والله لأن قعد مقعدا مثله ليفسدن أمرنا فما الرأي؟ قال عمر الرأي أن تأمر بقتله، قال فمن يقتله؟ قال خالد بن الوليد فبعثنا إلى خالد فأتاهما فقالا نريد أن نحمك على أمر عظيم، قال حملاني ما

(١) شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ج ١٣ ص ٣٠١

(٢) الأنساب ج ٦ ص ١٧٦

شئتما ولو قتل علي بن أبي طالب، قالوا فهو ذاك، فقال خالد متى أقتله؟ قال أبو بكر إذا حضر المسجد فقم بجانبه في الصلاة فإذا أنا سلمت فقم إليه فاضرب عنقه، قال نعم. فسمعت أسماء بنت عميس ذلك وكانت تحت أبي بكر فقالت لجاريتهما اذهبي إلى منزل علي وفاطمة فاقرئيهما السلام وقولي لعلّي: إِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَأْتُمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ فجاءت الجارية اليهما فقالت لعلّي (عليه السلام) ان أسماء بنت عميس تقرأ عليكما السلام وتقول: ان الملا يأتُمرون بك ليقتلوك فأخرج أنى لك من الناصحين، فقال علي (عليه السلام) قولي لها ان الله يحيل بينهم وبين ما يريدون. ثم قام وتهيأ للصلاة وحضر المسجد ووقف خلف أبي بكر وصلى لنفسه وخالد بن الوليد إلى جنبه ومعه السيف فلما جلس أبو بكر في التشهد ندم على ما قال وخاف الفتنة وشدة على وبأسه فلم يزل متفكراً لا يجسر ان يسلم حتى ظن الناس انه قد سها، ثم التفت إلى خالد فقال يا خالد لا تفعل ما أمرتك به السلام عليكم ورحمة الله وبركاته، فقال أمير المؤمنين عليه السلام: يا خالد ما الذي أمرتك به؟ قال امرني بضرب عنقك، قال وكنت تفعل؟ قال إي والله لولا أنه قال لي لا تفعل لقتلتك بعد التسليم، قال فأخذه علي (عليه السلام) فضرب به الأرض

واجتمع الناس عليه فقال عمر يقتله ورب الكعبة فقال الناس يا أبا الحسن الله الله بحق صاحب هذا القبر فخلى عنه، قال فالتفت إلى عمر وأخذ بتلابيبه وقال يا بن الصهاك لولا عهد من رسول الله ﷺ وكتاب من الله سبق لعلمت أننا أضعف ناصرا وأقل عددا ثم دخل منزله.^١

روایت ۵۸)

أنه لما توفي رسول الله ﷺ جمع علي عليه السلام القرآن و جاء به إلى المهاجرين و الأنصار و عرضه عليهم كما قد أوصاه بذلك رسول الله ﷺ فلما فتحه أبوبكر خرج في أول صفحة فتحها فضائح القوم فوثب عمر و قال يا علي اردده فلا حاجة لنا فيه فأخذه علي عليه السلام و انصرف ثم أحضروا زيد بن ثابت و كان قارئاً للقرآن فقال له عمر إن عليا جاءنا بالقرآن و فيه فضائح المهاجرين و الأنصار و قد رأينا أن نؤلف القرآن و نسقط منه ما كان فيه فضيحة و هتك للمهاجرين و الأنصار فأجابه زيد إلى ذلك ثم قال فإن أنا فرغت من القرآن على ما سألتكم و أظهر علي القرآن الذي ألفه أليس قد بطل ما قد علمتم قال عمر فما الحيلة قال زيد أنتم أعلم بالحيلة فقال عمر ما حيلة دون أن نقتله و نستريح منه فدبر في قتله على يد خالد بن الوليد فلم يقدر على ذلك....^٢

(١) تفسير القمي ج ٢ ص ١٥٨، ١٥٩

(٢) بحار الأنوار ج ٨٩ ص ٤٣

روایت ٥٩

سألت النقيب أبا جعفر يحيى بن أبي زيد رحمه الله فقلت له إني لأعجب من علي عليه السلام كيف بقي تلك المدة الطويلة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكيف ما اغتيل وفتك به في جوف منزله مع تلظي الأكباد عليه . فقال لولأنه أرغم أنفه بالتراب ووضع خده في حضيض الأرض لقتل ولكنه أخل نفسه واشتغل بالعبادة والصلاة والنظر في القرآن وخرج عن ذلك الزي الأول وذلك الشعار ونسي السيف وصار كالفاتك يتوب ويصير سائحا في الأرض أوراها في الجبال ولما أطاع القوم الذين ولوا الأمر وصار أذل لهم من الحذاء تركوه وسكتوا عنه ولم تكن العرب لتقدم عليه إلا بمواطاة من متولي الأمر وباطن في السر منه فلما لم يكن لولاة الأمر باعث وداع إلى قتله وقع الإمساك عنه ولولا ذلك لقتل ثم أجل بعد معقل حصين^١.

روایت ٦٠

عن عروة عن عائشة... وكان لعلى من الناس وجه حياة فاطمة فلما توفيت استنكر على وجوه الناس....^٢

روایت ٦١

(١) شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد ج ١٣ ص ٣٠١

(٢) صحيح بخارى ج ٥ ص ٨٢

علي مع الحق و الحق مع علي يدور معه حيثما دار.^۱

روایت ۶۲)

إني قد تركت فيكم أمرين لن تضلوا بعدي ما إن تمسكتم بهما كتاب الله و عترتي أهل بيتي فإن اللطيف الخبير قد عهد إلي أنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض كهاتين و جمع بين مسبتيه و لا أقول كهاتين و جمع بين المسبحة و الوسطى فتسبق إحداهما الأخرى فتمسكوا بهما لا تزلوا و لا تضلوا و لا تقدموهم فتضلوا.^۲

روایت ۶۳)

إني قد تركت فيكم أمرين لن تضلوا بعدي ما إن تمسكتم بهما كتاب الله و عترتي أهل بيتي....^۳

روایت ۶۴)

هو و الله الصراط و الميزان.^۴

روایت ۶۵)

الله الله في النساء و فيما ملكت أيما نكم فإن آخر ما تكلم به

(۱) بحار الانوار ج ۳ ص ۳۵۰

(۲) کافی ج ۲ ص ۴۱۵

(۳) کافی ج ۲ ص ۴۱۵

(۴) بحار الانوار ج ۳ ص ۳۶۳

نبيكم ﷺ أن قال أوصيكم بالضعيفين النساء و ما ملكت
أيمانكم....^١

روایت ٦٦)

و زاد على الجمهور و قال: إن فاطمة ﷺ أسقطت بعد النبي ذكرا
كان سماه رسول الله ﷺ محسنا وهذا شيء لم يوجد عند أحد من أهل
النقل إلا عند ابن قتيبة.^٢

روایت ٦٧)

و فى رواية: أن فاطمة أسقطت بعد رسول الله ذكرا كان سماه النبي
و هو حمل محسنا.^٣

روایت ٦٨)

عن أم المؤمنين عائشة رضى الله عنها أنها قالت: ما رأيت أحدا كان أشبه سمى
وهديا ودلا حديثا وكلاما برسول الله ﷺ من فاطمة كرم الله وجهها:
كانت إذا دخلت عليه قام إليها فأخذ بيدها وقبلها وأجلسها في مجلسه،
وكان إذا دخل عليها قامت إليه فأخذت بيده فقبلته وأجلسته في

(١) كافى ج ٧ ص ٥٢

(٢) جمهرة أنساب العرب ص ٣٧

(٣) عمدة عيون ص ٧٤

مجلسها.^۱

روایت ۶۹)

عن جابر قال: ما رأيت فاطمة عليها السلام تمشي إلا ذكرت مشية رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تميل على جانبها الأيمن مرة وعلى جانبها الأيسر مرة.^۲

روایت ۷۰)

لما بلغ فاطمة عليها السلام إجماع أبي بكر على منعها فذك، لاثت خمارها و أقبلت في لمة من حفدتها و نساء قومها تطأ ذبولها، ما تخرم مشيتها مشية رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حتى دخلت على أبي بكر....^۳

روایت ۷۱)

قالت عائشة رضي الله عنها: ما رأيت أفضل من فاطمة غير أبيها.^۴

روایت ۷۲)

أن علياً عليه السلام لما توفي قام الحسن بن علي عليهما السلام على المنبر فقال أيها الناس قد قبض فيكم الليلة رجل... ما ترك إلا سبع مائة درهم أراد أن

(۱) سنن أبي داود ج ۲ ص ۵۲۲ (با ادغام نسخ)

(۲) بحار الانوار ج ۴۳ ص ۶

(۳) بحار الانوار ج ۲۹ ص ۲۱۶

(۴) الطبقات الكبرى ج ۵ ص ۴۷۹، و جامع التحصيل ص ۲۴۳، و سير أعلام النبلاء ج ۵

بيتاع بها خادما....^١

روایت (٧٣)

فاطمة سيدة نساء العالمين.^٢

روایت (٧٤)

وقد قالت فاطمة عليها السلام حين أراد انتزاعها منها، وهي في يدها: أليست في يدي وفيها وكيلى، وقد أكلت غلتها ورسول الله صلّى الله عليه وآله حي؟ قال: بلى. قالت: فلم تسألني البينة على ما في يدي؟ قال: لأنها فيء للمسلمين، فإن قامت بينة وإلا لم نمضها. فقالت لهما - والناس حولهما يسمعون - أفتريدان أن تردا ما صنع رسول الله صلّى الله عليه وآله وتحكما فينا خاصة بما لم تحكما في سائر المسلمين؟ أيها الناس! اسمعوا ما ركبها. قلت: أ رأيتما إن ادعيت ما في أيدي المسلمين من أموالهم تسألوني البينة أم تسألونهم؟ قال: لا، بل نسألك. قلت: فإن ادعى جميع المسلمين ما في يدي تسألونهم البينة أم تسألوني؟ فغضب عمر، وقال: إن هذا فيء للمسلمين وأرضهم وهي في يدي فاطمة تأكل غلتها، فإن أقامت بينة على ما ادعت أن رسول الله صلّى الله عليه وآله وهبها لها من بين المسلمين وهي فيئهم وحقهم نظرنا في ذلك....

(١) المعجم الكبير طبراني ج ٣ ص ٨٠

(٢) منابع متعدد

فقلت حسبي أنشدكم بالله أيها الناس أما سمعتم رسول الله صلى الله عليه وآله يقول إن ابنتي سيدة نساء أهل الجنة قالوا اللهم نعم قد سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وآله قالت أفسيدة نساء أهل الجنة تدعي الباطل وتأخذ ما ليس لها رأيتم لو أن أربعة شهدوا علي بفاحشة أو رجلان بسرقة أكتنم مصدقين علي فأما أبوبكر فسكت أما عمر فقال نعم ونوقع عليك الحد فقلت كذبت ولؤمت إلا أن تقر أنك لست على دين محمد صلى الله عليه وآله إن الذي يجيز على سيدة نساء أهل الجنة شهادة أو يقيم عليها حدا لملعون كافر بما أنزل الله على محمد صلى الله عليه وآله لأن من أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا لا تجوز عليهم شهادة لأنهم معصومون من كل سوء مطهرون من كل فاحشة حدثني يا عمر من أهل هذه الآية لو أن قوما شهدوا عليهم أو على أحد منهم بشرك أو كفر أو فاحشة كان المسلمون يتبرءون منهم ويحدونهم قال نعم وما هم وسائر الناس في ذلك إلا سواء قالت كذبت وكفرت ما هم وسائر الناس في ذلك سواء لأن الله عصمهم ونزل عصمتهم و طهيرهم و أذهب عنهم الرجس فمن صدق عليهم فإنما يكذب الله....

ثم قال: ألا تعجبون من حبسه و حبس صاحبه عنا سَهْمَ ذِي الْقُرْبَى الذي فرضه الله لنا في القرآن، و قد علم الله أنهم سيظلمونا و ينتزعونه منا، فقال: إِنَّ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ

التَّقَى الْجَمْعَانِ ٢١٤١

روایت (٧٥)

٣

روایت (٧٦)

٤

روایت (٧٧)

٥

روایت (٧٨)

ثم قام عمر فمشى معه جماعة حتى أتوا باب فاطمة عليها السلام فدقوا الباب فلما سمعت أصواتهم نادى بأعلى صوتها باكية يا رسول الله ما ذا لقينا بعدك من ابن الخطاب و ابن أبي قحافة فلما سمع القوم صوتها و بكاءها انصرفوا باكين فكادت قلوبهم تتصدع و أكبادهم تتفطرو

(١) انفال/٤١

(٢) كتاب سليم بن قيس الهلالي ج ٢ ص ٦٦٤-٦٧٩ ح ١٤

(٣) دلائل الإمامة جديد ص ١٢٣

(٤) بحار الانوار ج ٥٣ ص ١٩

(٥) بحار الانوار ج ٣٠ ص ٢٩٣

بقي عمرو معه قوم فأخرجوا عليا و مضوا به إلى أبي بكر...^١

روایت (۷۹)

فجاءت بعلي عليه السلام فشهد لها، ثم جاءت بأُم أيمن فقالت: أليس تشهد
أني من أهل الجنة؟ قال: بلى. قال أبو أحمد: يعني أنها قالت ذاك لأبي
بكر وعمر عليهما السلام. قالت: فأشهد أن النبي صلى الله عليه وآله أعطاه فداك.^٢

روایت (۸۰)

إن الله لم يكن ليجمع لنا أهل البيت النبوة و الخلافة.^٣

روایت (۸۱)

إنا معاشر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة.^٤

روایت (۸۲)

فغضبت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله فهجرت أبا بكر فلم تزل
مهاجرته حتى توفيت.^٥

روایت (۸۳)

(۱) بحار الانوار ج ۲۸ ص ۳۵۶

(۲) تاريخ المدينة ابن شبة النميري ج ۱ ص ۱۹۹

(۳) از احاديث مجعول اهل سقيفه

(۴) از احاديث مجعول اهل سقيفه

(۵) صحيح البخارى ج ۳ ص ۱۱۲۶ ح ۲۹۳۶ باب فرض الخمس

فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت.^١

(روایت ٨٤)

فهجرته فاطمة فلم تكلمه حتى ماتت.^٢

(روایت ٨٥)

فقال عمر لأبي بكر انطلق بنا إلى فاطمة فإننا قد أغضبناها فانطلقا جميعا فاستأذنا على فاطمة فلم تأذن لهما فأتيا عليا فكلماه فأدخلهما عليها فلما قعدا عندها حولت وجهها إلى الحائط فسلما عليها فلم ترد عليهما السلام فتكلم أبوبكر فقال يا حبيبة رسول الله و الله إن قرابة رسول الله أحب إلي أن أصل من قرابتي وإنك لأحب إلي من عائشة ابنتي ولوددت يوم مات أبوك أني مت ولا أبقي بعده أ فتراني أعرفك و أعرف فضلك و شرفك و أمنعك حقك و ميراثك من رسول الله إلا أني سمعت رسول الله ﷺ يقول نحن معاشر الأنبياء لا نورث و ما تركناه فهو صدقة فقالت أ رأيتهما إن حدثتكما حديثا من رسول الله ﷺ أ تعرفانه و تعقلانه قالوا نعم فقالت نشدتكما بالله أ لم تسمعا من رسول الله ﷺ يقول رضا فاطمة من رضاي و سخط فاطمة من سخطي و من أحب

(١) صحيح البخارى ج ٤ ص ١٥٤٩ ح ٣٩٩٨ كتاب المغازى باب غزوة خيبر

(٢) صحيح البخارى ج ٦ ص ٢٤٧٤ ح ٦٣٤٦ كتاب الفرائض

فاطمه ابنتي فقد أحبني و من أرضى فاطمة فقد أرضاني و من أسخط فاطمة فقد أسخطني قالوا نعم سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قالت فإني أشهد الله و ملائكته أنكما أسخطتماني و ما أرضيتماني و لئن لقيت النبي صلى الله عليه وآله وسلم لأشكونكما إليه قال أبوبكر عائدا بالله من سخطه و سخطك يا فاطمة ثم انتحب أبوبكر باكيا يكاد نفسه أن تزهق و هي تقول و الله لأدعون الله عليك في كل صلاة أصليها. ثم خرج باكيا.^١

روایت (۸۶)

عمار (رضي الله عنه)، قال: لما مرضت فاطمة (عليها السلام) مرضها الذي توفيت فيه و ثقلت، جاءها العباس بن عبد المطلب (رضي الله عنه) عائدا، فقيل له: إنها ثقيلة، و ليس يدخل عليها أحد، فانصرف إلى داره، فأرسل إلى علي (عليه السلام) فقال لرسوله: قل له: يا ابن أخ، عمك يقرئك السلام، و يقول لك: قد فجأني من الغم بشكاة حبيبة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و قررة عينه و عيني فاطمة ما هدني، و إني لأظنها أولنا لحوقا برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، و الله يختار لها و يحبوها و يزلفها لديه فإن كان من أمرها ما لا بد منه فاجمع أنا لك الفداء المهاجرين و الأنصار حتى يصيبوا الأجر في حضورها و الصلاة عليها و في ذلك جمال للدين فقال علي عليه السلام لرسوله و أنا حاضر عنده أبلغ عمي

السلام و قل لا عدمت إشفافك و تحيتك و قد عرفت مشورتك و لرأيك
فضله إن فاطمة بنت رسول الله ﷺ لم تزل مظلومة من حقها ممنوعة
و عن ميراثها مدفوعة لم تحفظ فيها وصية رسول الله ﷺ و لا رعي فيها
حقه و لا حق الله عز و جل و كفى بالله حاكما و من الظالمين منتقما و
أنا أسألك يا عم أن تسمح لي بترك ما أشرت به فإنها وصتي بستر
أمرها....^١

روایت ٨٧)

وعاشت بعد النبي ﷺ ستة أشهر فلما توفيت دفنها زوجها علي ليل
و لم يؤذن بها أبا بكر و صلى عليها.^٢

روایت ٨٨)

و ظهرت الشكية، واشتدت الموحدة، و قد بلغ ذلك من فاطمة (عليها السلام)
أنها أوصت أن لا يصلي عليها أبوبكر.^٣

روایت ٨٩)

و أما إخفاء القبر، و كتمان الموت، و عدم الصلاة، و كل ما ذكره
المرتضى فيه، فهو الذي يظهر و يقوي عندي، لأن الروايات به أكثر و أصح

(١) بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢١٠

(٢) صحيح البخارى ج ٤ ص ١٥٤٩ ح ٣٩٩٨

(٣) شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ١٥٧

من غیرها، وكذلك القول في موجدتها وغضبها.^۱

روایت ۹۰

وقد طالبت فاطمة عليها السلام أبا بكر عليه السلام بميراث أبيها رسول الله صلى الله عليه وآله فلما لم يعطها إياه، حلفت لا تكلمه أبداً، وأوصت أن تدفن ليلاً، لئلا يحضرها، فدفنت ليلاً.^۲

روایت ۹۱

عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه قال سألت أبا عبد الله عليه السلام لأي علة دفنت فاطمة (عليها السلام) بالليل ولم تدفن بالنهار قال لأنها أوصت أن لا يصلي عليها الرجالن الأعرابيان.^۳

روایت ۹۲

فلما حضرتها الوفاة وصت أمير المؤمنين عليه السلام أن يتولى أمرها ويدفنها ليلاً و يعفي قبرها فتولى ذلك أمير المؤمنين عليه السلام و دفنها و عفى موضع قبرها....^۴

روایت ۹۳

(۱) شرح نهج البلاغة ج ۱۶ ص ۱۷۰

(۲) تأويل مختلف الحديث الدينوري ج ۱ ص ۳۰۰

(۳) بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۰۷

(۴) بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۲۱۱

و دفنها في البقيع و جدد أربعين قبراً فاستشكل على الناس قبرها فأصبح الناس و لام بعضهم بعضاً و قالوا إن نبينا ﷺ خلف بنتاً و لم نحضر وفاتها و الصلاة عليها و دفنها و لا نعرف قبرها فنزورها فقال من تولى الأمر هاتوا من نساء المسلمين من تنبش هذه القبور حتى نجد فاطمة ؑ فنصلي عليها و نزور قبرها فبلغ ذلك أمير المؤمنين ؑ فخرج مغضباً قد احمرت عيناه و قد تقلد سيفه ذا الفقار حتى بلغ البقيع و قد اجتمعوا فيه فقال ؑ لو نبشتم قبراً من هذه القبور لوضعت السيف فيكم فتولى القوم عن البقيع.^١

روایت (٩٤)

فقال عمر دع عنك هذه المهمة أنا أمضي إلى المقابر فأنبشها حتى أصلي عليها فقال له علي ؑ و الله لو ذهبت تروم من ذلك شيئاً و علمت أنك لا تصل إلى ذلك حتى يندر عنك الذي فيه عيناك فإني كنت لا أعاملك إلا بالسيف قبل أن تصل إلى شيء من ذلك فوقع بين علي ؑ و عمر كلام حتى تلاحيا و استبسل و اجتمع المهاجرون و الأنصار فقالوا و الله ما نرضى بهذا أن يقال في ابن عم رسول الله و أخيه و وصيه و كادت أن تقع فتنة فتفرقا.^٢

(١) بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢١٢

(٢) بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢٠٥

روايت ٩٥)

عن بشار المكاربي قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام بالكوفة وقد قدم له طبق رطب طبرزد وهو يأكل فقال يا بشار ادن فكل فقلت هناك الله وجعلني فداك قد أخذتني الغيرة من شيء رأيته في طريقي أوجع قلبي وبلغ مني فقال لي بحقي لما دنوت فأكلت قال فدنوت فأكلت فقال لي حديثك قلت رأيت جلوازا يضرب رأس امرأة ويسوقها إلى الحبس وهي تنادي بأعلا صوتها المستغاث بالله ورسوله ولا يغيثها أحد قال ولم فعل بها ذلك قال سمعت الناس يقولون إنها عثرت فقالت لعن الله ظالميك يا فاطمة فارتكب منها ما ارتكب قال فقطع الأكل ولم يزل يبكي حتى ابتل منديله ولحيته و صدره بالدموع ثم قال يا بشار قم بنا إلى مسجد السهلة فندعو الله عز وجل ونسأله خلاص هذه المرأة قال ووجه بعض الشيعة إلى باب السلطان وتقدم إليه بأن لا يبرح إلى أن يأتيه رسوله فإن حدث بالمرأة صار إلينا حيث كنا قال فصرنا إلى مسجد السهلة و صلى كل واحد منا ركعتين ثم رفع الصادق عليه السلام يده إلى السماء وقال أنت الله إلى آخر الدعاء قال فخر ساجدا لا أسمع منه إلا النفس ثم رفع رأسه فقال قم فقد أطلقت المرأة قال فخرجنا جميعا فبينما نحن في بعض الطريق إذ لحق بنا الرجل الذي وجهناه إلى باب السلطان فقال له عليه السلام ما الخبر قال قد أطلق عنها قال كيف كان إخراجها قال

لا أدري ولكنني كنت واقفا على باب السلطان إذ خرج حاجب فدعاها وقال لها ما الذي تكلمت قالت عثرت فقلت لعن الله ظالميك يا فاطمة ففعل بي ما فعل قال فأخرج مائتي درهم وقال خذي هذه واجعلي الأمير في حل فأبت أن تأخذها فلما رأى ذلك منها دخل وأعلم صاحبه بذلك ثم خرج فقال انصري في بيتك فذهبت إلى منزلها فقال أبو عبد الله عليه السلام أبت أن تأخذ المائتي درهم قال نعم وهي والله محتاجة إليها قال فأخرج من جيبه صرة فيها سبعة دنانير وقال اذهب أنت بهذه إلى منزلها فأقرئها مني السلام وادفع إليها هذه الدنانير قال فذهبنا جميعا فأقرأناها منه السلام فقالت بالله أقرأني جعفر بن محمد السلام فقلت لها رحمك الله والله إن جعفر بن محمد أقرأك السلام فشقت جيبها ووقعت مغشية عليها قال فصبرنا حتى أفاقنا وقالت أعدها علي فأعدناها عليها حتى فعلت ذلك ثلاثا ثم قلنا لها خذي هذا ما أرسل به إليك و أبشري بذلك فأخذته منا وقالت سلوه أن يستوهب أمته من الله فما أعرف أحدا توسل به إلى الله أكثر منه ومن آباءه وأجداده عليه السلام قال فرجعنا إلى أبي عبد الله عليه السلام فجعلنا نحدثه بما كان منها فجعل يبكي ويدعو لها ثم قلت ليت شعري متى أرى فرج آل محمد عليه السلام قال يا بشار إذا توفى ولي الله وهو الرابع من ولدي في أشد البقاع بين شرار العباد فعند ذلك يصل إلى ولد بني فلان مصيبة سواء فإذا رأيت ذلك التقت خلق البطان ولا مرد لأمر

الله^۱.

روایت ۹۶)

ان عثمان وعائشة رضي الله عنهما تحدثان ان أبا بكر استأذن على رسول الله صلی الله علیه و آله وهو مضطجع على فراشه لابس مرطاً عائشة فاذن لأبي بكر على رسول الله صلی الله علیه و آله وهو كذلك فقضى إليه حاجته ثم انصرف ثم استأذن عمر رضي الله عنه فاذن له وهو على ذلك الحال فقضى إليه حاجته ثم انصرف قال عثمان رضي الله عنه ثم استأذنت عليه فجلس رسول الله صلی الله علیه و آله وقال لعائشة اجمعي عليك ثيابك قال فقضيت إليه حاجتي ثم انصرفت قال فقالت عائشة رضي الله عنها يا رسول الله لم ارك فزعت لأبي بكر وعمر كما فزعت لعثمان فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ان عثمان رجل حيى وانى خشيت ان أذنت له وانا على تلك الحال ان لا يبلغ إلى حاجته^۲.

روایت ۹۷)

ولما رأت نائلة بنت الفرافصة زوج عثمان وقع السيف برزت وألقت نفسها عليه فأصابها ضربة اندرت من يدها ثلاث أصابع وضرب بعض

(۱) بحار الأنوار ج ۴۷ ص ۳۸۰

(۲) السنن الكبرى أحمد بن الحسين البيهقي ج ۲ ص ۲۳۱

أولئك الفجرة يده عليها وقال ما أكبر عجيزتها نفلونيها....^١

روایت ٩٨

فاطن اصابع يدها و ولت فغمز اوراكها و قال انها لكبييرة
العجيزة....^٢

روایت ٩٩

و كتبت نائلة بنت الفرافصة الى معاوية بن ابى سفيان مع قميصه و
اصابعها... فاتتني بنت شيبية بن ربيعة فالقت نفسها معى عليه فوطئنا وطئنا
شديدا و عربنا من ثيابنا....^٣

روایت ١٠٠

قال كنت فيمن دخل على عثمان يوم الدار فلما دنوت منه خرجت
امراته فاقبلت عليها فلطمتها فنظر الى عثمان فقال سلب الله يديك و
رجليك و اعمى بصرک و ادخلک نار جهنم.^٤

روایت ١٠١

(١) تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل جزء ١ ص ٥٢٦

(٢) تاريخ طبرى ج ٣ ص ٣٤٦

(٣) عبر الاشجان من سيرة اميرالمؤمنين عثمان على سعد على حجازى ص ١٩١ و ١٩٢

(٤) كرامات اولياء الله تأليف حافظ ابى القاسم هبة الله بن الحسن بن منصور الطبرى

اللالكائى ج ٥ ص ١٣٢

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الله تبارك وتعالى غيور يحب كل غيور
ولغيرته حرم الفواحش ظاهرها وباطنها.^۱

روایت ۱۰۲

إياك و التغاير في غير موضع الغيرة فإن ذلك يدعو الصحيحة منهم
إلى السقم....^۲

روایت ۱۰۳

عن عائشة قالت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله في مرضه وددت أن عندي
بعض أصحابي قلنا يا رسول الله ألا ندعوك أبا بكر؟ فسكت. قلنا ألا
ندعوك عمر؟ فسكت. قلنا ألا ندعوك عثمان؟ قال نعم فجاء فخلا
به فجعل النبي صلى الله عليه وسلم يكلمه. و وجه عثمان يتغير. قال
قيس فحدثني أبو سهلة مولى عثمان أن عثمان بن عفان قال يوم الدار أن
رسول الله صلى الله عليه وسلم عهد إلي عهداً. فأنا صائر إليه وقال علي
في حديثه وأنا صابر عليه قال قيس فكانوا يرونه ذلك اليوم. في الزوائد
إسناده صحيح. رجاله ثقات.^۳

روایت ۱۰۴

(۱) کافی ج ۵ ص ۵۳۵

(۲) کافی ج ۵ ص ۵۳۷

(۳) سنن ابن ماجه جزء ۱ ص ۴۲ ح ۱۱۳

عن الحارث بن المغيرة قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من مات لا يعرف إمامه مات ميتة جاهلية قال نعم قلت جاهلية جهلاء أو جاهلية لا يعرف إمامه قال جاهلية كفر ونفاق و ضلال^١.
روایت (١٠٥)

عن معاوية قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من مات بغير امام مات ميتة جاهلية^٢.
روایت (١٠٦)

روي أن سلمان قال: كانت فاطمة عليها السلام جالسة قدامها رحي تطحن بها الشعير و على عمود الرحي دم سائل و الحسين في ناحية الدار يتضور من الجوع فقلت يا بنت رسول الله دبرت كفاك و هذه فضة فقالت أوصاني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن تكون الخدمة لها يوما فكان أمس يوم خدمتها....^٣
روایت (١٠٧)

عن الحسن بن علي عليه السلام قال لقد فارقكم رجل ما ترك صفراء ولا بيضاء إلا سبع مائة درهم عن عطائه أراد أن يبتاع بها خادما يعنى عليا

(١) کافی ج ١ ص ٣٧٧

(٢) مسند أحمد ج ٤ ص ٩٦ و مسند أبي داود ص ٢٥٩

(٣) بحار الانوار ج ٤٣ ص ٢٨

رضی الله عنه^۱.

أَخِرُ دَعَوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

آن چه تا کنون از سایت «آشتی با خرد» چاپ شده است:

- ۱. ✓ از کرامت درویشانه تا کرامت انسانی
- ۲. ✓ اشراق خورشید (جهان در عصر طلایی ظهور)
- ۳. ✓ علل غیبت خورشید (دلایل حرمان از امام زمان ع)
- ۴. ✓ شاقول اخباریت و اصولیت
- ۵. ✓ پیشینه نصّ زندگی (اخباریت لابلای تاریخ و روایات)
- ۶. ✓ درنگی نو بر لایه‌های تقلید
- ۷. ✓ ستون استوارِ دین (مرجعیت امینانِ دنیا و دین)
- ۸. ✓ پرسش‌ها و هیاهوها پیرامون مرجعیت و تقلید
- ۹. ✓ إعجاز و کرامت از واقعیت تا پندار
- ۱۰. ✓ فتنه وهابیت قوچان
- ۱۱. ✓ رسالة فی جواب عن شبهات کشف الارتیاب
- ۱۲. ✓ جواهر ناشناخته زندگینامه شیخ عبدالله ریزگی
- ۱۳. ✓ برترین لبیک به آیهی نَفَر، شناسنامه قرآنی طلبگی
- ۱۴. ✓ کافر در سه مدارِ آفرینش، انسانیت و احکام
- ۱۵. ✓ فاطمه ؑ به میدان آمد تا علی ؑ زنده بماند
- ۱۶. ✓ ماه در ماه، امام زمان عجل‌الله‌فرجه در ماه رمضان
- ۱۷. ✓ اسرار پنهان توطئه ازدواج